

سوره انعام

شماره ۷۱، فروردین ماه ۱۳۷۹

- امسال را به سال مبارزه علیه خشونت تبدیل کنیم ! ● جنبش اصلاح طلبی، در فراز و نشیب سالی که گذشت
- ایران و آمریکا : چشم اندازه‌های جدید ! ● روشنفکران دینی و لائیک از گفت تا شنود
- مصاحبه با علی‌رضا نوری‌زاده در مورد ترور حجاریان ● جنبش مطالباتی دانشجویی گسترش می‌یابد!
- تاملاتی بر کنگره ششم سازمان اکثریت



نوروز است مبارک

راه آزادی

نشریه سیاسی - فرهنگی - اجتماعی

سردبیر: بهرام محیی

همکاران این شماره:

فرهاد آزاد، بسابک امیرخسروی،
بیژن برهمندی، مانی پژمان،
سعید پیوندی، محسن حیدریان،
ساسان رجالی فر، ناهید کشاورز،
م. محسنی، امین نجفی،
س. نورسته، ایرج هاشمی زاده.

مصاحبه ای با علیرضا نوری زاده

طرح ها و کاریکاتورها از نشریات ایران

آدرس ما:

IDK e.V.
Postfach 41 06 40
12116 Berlin
Germany

فاکس: 00331 - 46021890

آدرس اینترنت:

<http://www.rahe-azadi.de>

در شماره ۲۱ راه آزادی می خوانید:

- * و همچنان آزادگی با خون راهش را خط کشی می کند (صفحه ۳)
- * دستیابی به جامعه عاری از خشونت از کدام راه؟ (صفحه ۴)
- * مصاحبه با دکتر علیرضا نوری زاده در مورد ترور حجاریان (صفحه ۵)
- * جنبش اصلاح طلبی، در فراز و نشیب سالی که گذشت (صفحه ۶)
- * ایران و آمریکا: چشم اندازهای جدید (صفحه ۸)
- * جنبش مطالباتی صنفی دانشجویی گسترش می یابد (صفحه ۹)
- * کدام اولویت اصلاحی؟ (صفحه ۱۰)
- * از لابلاي مطبوعات ایران (صفحه ۱۲)
- * به بهانه ۸ مارس، روز جهانی زن (صفحه ۱۵)
- * روشنفکران دینی و لائیک از گفت تا گفت و شنود (صفحه ۱۶)
- * تاملاتی بر کنگره ششم سازمان فداییان خلق ایران - اکثریت (صفحه ۱۸)
- * پرده برداری از یک اسطوره (صفحه ۲۱)
- * دریچه ای به میدان نظر و عمل نهضت آزادی ایران (صفحه ۲۲)
- * وقتی باز به آن سالها می نگرم ... - بخش دوم (صفحه ۲۴)

بهاران خجسته باد!

هیئت تحریریه و کارکنان راه آزادی،

فرارسیدن نوروز و سال جدید را به همه

هم میهنان عزیز تبریک می گویند.

راه آزادی را یاری دهید!

راه آزادی، ناشر اندیشه های چپ آزادیخواه و اصلاح طلب و به سهم خود اشاعه دهنده فرهنگ سیاسی مدارا و گفتگوست. این نشریه، دفاع از حرمت انسانی و حقوق بشر را مرکزی ترین وظیفه خود می داند و در تلاش ترویجی و تبلیغی برای دستیابی به آزادی و مردمسالاری در ایران، به مشی سیاسی مسالمت آمیز پایبند است. راه آزادی از همه خوانندگان و دوستداران خود درخواست می کند، با پشتیبانی مادی و معنوی، این نشریه را در راستای اهداف یادشده و نیز هرچه پربارتر شدن محتوای آن، یاری رسانند.

و همچنان آزادی با خون راهش را خط کشی می کند...

هنگامی که نتایج انتخابات مجلس ششم اعلام شد، حتی خوشبین ترین افراد نیز خیال نمی کردند که جناح تمامیت خواه حکومت، شکست خفت یار خود در این انتخابات را به سادگی پذیرا شود و در مقام مقابله به مثل، به اقدامات خشن و ماجراجویانه متوسل نگردد. روشن بود که این جناح، با ایجاد تحریکات و تنش های تازه و از جمله ترور و خونریزی، تلاش خواهد کرد هزینه های سنگینی متوجه اصلاح طلبان سازد، تا ضمن ایجاد جو رعب و وحشت، از شیرینی موفقیت انتخاباتی آنان و تلخی شکست خود بکاهد.

این نیز روشن بود که این بار، خطر بیش از همه جان روشنفکران دینی و روزنامه نگاران اصلاح طلب را تهدید می کند، یعنی همان کسانی که در کارزار انتخابات، با روشنگریهای شجاعانه و جسورانه خود، حنای اقتدارگرایان را بی رنگ تر کردند و آنان را در انظار مردم بیش از پیش بی اعتبار ساختند. درنگی بر سخنرانیها و موعظه های متولیان خسرونت و خونریزی از منابر نماز جمعه و نگاهی به مطالب پیام آوران قهر و تساوت در نشریات وابسته به محافل تام گرا در ماههای گذشته، آشکار می سازد که خسرونت طلبان با مقدمه چینی و زمینه سازی لازم برای تحمیل دور تازه ای از خسرونت به جامعه ایران، به استقبال شکست محتمل انتخاباتی خود رفته اند. بیهوده نبود که در این سخنرانیها و نوشته ها، روزنامه نگاران و سیاستمداران اصلاح طلب و روشنفکران دینی «مناقضین جدید» لقب گرفتند، به کرات مورد تهدید مستقیم واقع شدند و روح امثال نواب صفوی برای ارباب آنان احضار شد.

در واقع سوء قصد به سعید حجاریان، پیامد منطقی چنین روند و فضایی بود. اما باید اذعان داشت که این واقعه علیرغم قابل پیش بینی بودن آن، به دلیل خونسردی و بی رحمی متولیان قتل و ترور و درجه آمادگی و تمایل آنان برای استفاده از چنین شیوه هایی، برای همه کسانی که با خسرونت سیاسی مخالفند و به تحولات مسالمت آمیز و منع کاربرد قهر در رقابتهای سیاسی در میهن ما امید بسته اند، دارای ابعاد هراسناکی است.

خسرونت طلبان با ترور حجاریان نشان دادند که در گزینش قربانی خود نیز بسیار دقیق عمل کرده اند، چرا که او یار و مشاور نزدیک محمد خاتمی، از رهبران حزب مشارکت و از کارگردانان اصلی جنبش اصلاح طلبی در میان روشنفکران دینی بود. علاوه بر آن، حجاریان به دلیل گذشته امنیتی خود و احاطه بر اسناد و اطلاعات، در چشم مرتجعین به مثابه مغز متفکر جریان به حساب می آمد که با افشاگریهای بی امان در مورد جنایات سالهای

اخیر در جمهوری اسلامی و از جمله قتلهای سیاسی - عقیدتی پاییز ۷۷، کابوس خسرونت طلبان را آشفته تر ساخته است. خسرونت گرایان با این ترور موفق شدند، ضربه ای کاری بر جنبش اصلاح طلبی وارد کنند. حجاریان اگر چه از این واقعه جان به در برد، اما وضعیت سلامتی و آینده سیاسی او هنوز در پرده ای از ابهام قرار دارد.

ترور سعید حجاریان در عین حال نشان می دهد که پیش بینی ها در این مورد درست بود، که اگر کار رسیدگی به پرونده قتلهای سیاسی - عقیدتی معوق بماند و با ریشه های خسرونت طلبی در میهن ما مقابله جدی نشود، دامنه ترور مخالفین گسترش می یابد و شخصیتهای پیگیر جنبش اصلاح طلبی و روشنفکران دینی را نیز در بر می گیرد. در واقع تمامیت خواهی قانوننویسهای خود را دارد و محافل تام گرا با استفاده از همه وسایل ممکن از مرزهای اقتدار خود حراست می کنند. ترور یکی از شیوه های مقبول این محافل است و هنگامی که استیصال در پیشبرد سیاست معینی بر آنان چیره می گردد و یا منافع و آبروی آنان در خطر می افتد، بلافاصله نابودی فیزیکی مخالفین فکری، در دستور کار آنان قرار می گیرد. در این راستا هیچ فرد و گروهی از موج خسرونت در امان نیست و این امر شامل نیروهای «خودی» نیز می شود.

موضوع پیگیری پرونده قتلهای زنجیره ای توسط برخی از چهره های برجسته جنبش اصلاح طلبی و از جمله سعید حجاریان را در واقع باید عبور آنان از خطوط قرمز و تجاوز آشکار به حریم و حیات خلوت نیروهایی ارزیابی کرد که در عین حال که حق کشتن مخالف سیاسی را برای خود محفوظ می دارند، با این حال مایل نیستند اینگونه اقدامات آنان بطور شفاف در معرض قضاوت مردم قرار گیرد و به تعبیر اکبر گنجی، نوری بر تاریکخانه آنان تابانده شود. جنبش اصلاح طلبی با نداشتن سعید حجاریان، نخستین هزینه را از میان نیروهای خودی می پردازد.

موضوع دیگری که در این معرکه خودنمایی می کند، درگیریهایی است که از هم اکنون در راس هرم قدرت، برای پیگیری واقعه ترور حجاریان از یکطرف و اخلاص در روند پیگیریها از طرف دیگر آغاز شده است. خسرونت طلبان که در یکسال و نیم گذشته چون سدی در مقابل روشنگریهای مربوط به پرونده قتلهای زنجیره ای ایستاده اند، تلاش مضاعفی را برای لاپوشانی حقایق مربوط به واقعه ترور حجاریان شروع کرده اند. تا کنون حداقل ۶ تن از عاملان واقعه ترور که اکثراً جزو نیروهای سپاه پاسداران و بسیج بوده اند، توسط اطلاعات سپاه

بازداشت شده اند، ولی این نهاد تا مدتها و با توسل به بهانه های واهی، از تحویل متهمین به وزارت اطلاعات خودداری می کرد، تا احتمالاً در جریان بازجویی ها و با تکیه بر بهیمی ترین شکنجه های جسمی و روحی از آنان موجودات مسلوب الاراده ای بسازد که اعترافات بعدی شان کوچکترین ارزشی برای دستیابی به حقایق نداشته باشد. به موازات آن، نیروهای اقتدارگرا به طور همزمان به کارزار تبلیغاتی گسترده ای دست زده اند، تا این ترور را به حساب تسویه حسابهای داخلی جناح دوم خرداد بگذارند! خودداری اطلاعات سپاه پاسداران از تحویل فوری ضاربان به وزارت اطلاعات نیز یکی دیگر از مظاهر بارز «دولت در دولت»، در جمهوری اسلامی است. شاید این طنز روزگار است که وزارت اطلاعات که خود در سالهای گذشته، همواره نماد سرکوب و خودسری و قانونشکنی بوده است، با تحولات اخیر در میان نیروهای حاکمیت، تدریجاً به ابزار بازی قانونی تبدیل می شود و در این راه به ناگزیر رودرروی نهادهای فراقانونی دیگری قرار می گیرد که مشروعیت خود را نه از مردم یا قانون اساسی، که از «بیت رهبری» می گیرند! کار به آنجا کشیده است که اصلاح طلبان ناچارند برای مهار خودسریها و مقابله با قانونشکنی های تمامیت خواهان، به طور فزاینده از اهرم وزارت اطلاعات سود جویند و در مقابل تام گرایان عملاً این نهاد را تهدیدی برای اقتدار خود و چشم اسفندیار نظام به حساب می آورند!

سرنوشت این درگیری جدید در میان نیروهای حاکمیت هر چه که باشد، ترور سعید حجاریان نشان می دهد که تام گرایان همچنان از ظرفیت و بی پروایی زیادی برای کاربرد خسرونت برخوردارند. البته این نخستین بار نیست که خودکامگان و قدرت پرستان، کمر به نابودی یکی از آزادیخواهان می بندند. نخبه کشی در سرزمین ما سابقه ای طولانی دارد و به تعبیر شاعر زنده یاد سیاوش کسرایی، آزادی در میهن ما همواره راهش را با خون خط کشی کرده است.

از همین رو، آزادیخواهان ایران، برای تبدیل نهال آزادی به یک درخت تنومند در میهن ما، موظفند از هم اکنون به تلاش مضاعفی در پیکار علیه خسرونت دست بزنند. شاید ابتکار برای یک کارزار گسترده ملی و تعیین سال جدید، به عنوان «سال مبارزه با خسرونت» در میهن ما، از طرف همه نیروهای سیاسی مسالمت جو در داخل و خارج کشور، پاسخی درخور به این نیاز حیاتی جامعه ایران باشد.

در حاشیه ترور سعید حجاریان

دستیابی به جامعه عاری از خشونت از کدام راه؟

است، زیرا با توجه به کم سابقگی و جوانی اکثریت فعالین جنبش اصلاح طلبی، خطر لغزش آنان چه در اتخاذ سیاستهای افراطی نسبت به راستگرایان و چه در مماشات و ساخت و پاخت های غیراصولی و برانگیختن بی اعتمادی مردم وجود دارد. باید این واقعیت را در نظر داشت که بسیاری از رهبران جنبش اصلاح طلبی، تا چندی پیش از انقلابیون دو آتشه بوده اند و تحت تاثیر فرهنگ انقلابی قرار دارند و دیر زمانی نیست که به اندیشه های اصلاح گرایانه پیوسته اند. تقسیم بندی نیروهای سیاسی ایران به دو جبهه چپ و راست و یا استفاده از فرمول «طرفداران سنت و مدرنیته» را نیز باید در چارچوب ساده کردن همین بفرنجی جامعه ایران ارزیابی کرد که راه به جایی نخواهد برد.

جامعه آئی که در آن، یک جریان سیاسی با از دست دادن اهرمهای اصلی قدرت، خود را در معرض حذف و نابودی احساس کند، هیچگاه روی آرامش را نخواهد دید. متأسفانه در میهن ما، به هم خوردن توازن قوا، همواره به معنی سرکوب یک طرف بوده است و دوره های کوتاهی را سراغ داریم که در آن میان نیروهای متقابل پات سیاسی و همزیستی مسالمت آمیز وجود داشته است. نسیم دمکراسی هم درست در همین دوره های کوتاه شروع به وزین کرده است.

بنابراین مخالفت ما با حذف جریان راست و محافظه کار که از پایه مردمی قابل توجهی در میهن ما برخوردار است، از موضع ضعف و مماشات نیست. هدف فراهم آوردن آنچنان فضایی است که کلیه نیروهای اجتماعی بتوانند بدون دغدغه و هراس از نابودی، در یک فرآیند رقابت سیاسی مسالمت آمیز شرکت کنند. جنبش اصلاح طلبانه ایران حرکتی است گام به گام که باید بیشترین نیروهای اجتماعی را برای نوسازی جامعه ایران و حرکت آن به پیش، جذب و بسیج کند و رمز موفقیت چنین سیاستی، از جمله در همزیستی نیروهای تجدطلب با عناصر فرهنگ کهنه و اقتشار سنتی جامعه ایران است.

برای نیروهای چپ دمکرات، دفاع از منافع زحمتکشان و محرومان و نیز دفاع از مردمسالاری و مدرنیته، منافاتی با همزیستی مسالمت آمیز با محافظه کاران و سرمایه داران ندارد. این هزینه آئی است که چپ دمکرات باید آنرا بپردازد، چرا که تجربه تاریخی کلیه انقلابهای قرن گذشته می آموزد که محرومان و نیروهای چپ، با اقدامات ضرستی و ناگهانی، به اهداف خود نرسیده اند و بیش از همه متضرر شده اند.

بطور همزمان باید مبارزه آئی بی امان را علیه تروریسم و خشونت طلبی سازمان داد و در عین حال از کوبیدن کل جناح راست و محافظه کار و یکی دانستن این جناح با افراطیون خشونت طلب پرهیز کرد. باید به جناح راست و محافظه کار نشان داد که هدف جنبش اصلاح طلبانه و دمکراتیک، حذف آنها و یا هر طیف دیگری از جامعه نیست، بلکه هدف، ایجاد جامعه آئی متکثر است که در آن همه نیروها و جناحهای سیاسی بتوانند بطور مسالمت آمیز و قانونی، برای پیشبرد برنامه های خود رقابت کنند و یکی از پیش شرطهای ایجاد چنین جامعه آئی، منزوری کردن نیروهای خشونت طلب و حذف سیاست سرکوب و ترور از صحنه سیاسی کشور است. به عبارت روشن تر، ضمن حفظ سیاست مدارا و نرمش در مقابل محافظه کاران، باید با قاطعیت در مقابل جنایتکاران و آمران ترورها ایستاد، آنان را افشا کرد، مورد تعقیب قانونی قرار داد و هزینه حمایت از آنها را چنان بالا برد که طیف های هر چه بیشتری از جناح راست، حساب خود را هر چه روشن تر از آنان جدا کنند. عاقلانه نیست که نیروهای محافظه کار را در موقعیت غرقی قرار داد که برای نجات خود به هر چیز از جمله حمایت از تروریسم چنگ اندازند.

تردید نیست که رشد جنبش دمکراتیک، منافع کلان مادی بخشی از نیروهای راست، به ویژه دست اندرکاران مافیای قاچاق اسلحه و مواد مخدر را به خطر می اندازد و درست همین محافل هستند که در مقابله با رشد جنبش و برای حفظ امتیازها و موقعیت انحصاری خود، از عملیات تخریب و ترور حمایت می کنند. اما آنچه که برای میهن ما یک خطر جدی به حساب می آید، گره خوردن منافع این مافیای قدرت با ذهنیتی در جنبش اسلامی است که از سر قشریگری و هراس از به خطر افتادن ارزشهای اسلام فقاهتی و با توجه به سابقه و فرهنگ ترور در میان آن، به سیاست مقابله خونین با جنبش اصلاح طلبی بپیوندد. باید در نظر داشت که الزاما همه نیروهای قشری و یا همه سرمایه داران جناح راست، با اقداماتی چون ترور سعید حجاریان موافق نیستند و باید حساب آنان را از مافیای قدرت و محافل خشونت طلب افراطی جدا کرد و نباید با اقدامات ناسنجیده، این دو را همسو کرد و گرنه دود آن در درجه اول به چشم جنبش اصلاح طلبی خواهد رفت. هر کلان سرمایه دار طرفدار سود و هر روحانی سنت گرای طرفدار حکومت اسلامی، حتماً طرفدار ترور و تروریسم نیست. توضیح چنین سیاستی و روشننگری در این زمینه، یکی از وظایف مهم جنبش چپ دمکرات

ترور سعید حجاریان و پیامدهای آن، یکی از مهم ترین رویدادهای ماههای اخیر در جامعه ایران است. اگر چه عمل ترور در روز روشن و در مقابل محل شورای شهر تهران، توسط تروریستهای بدون نقاب و با استفاده از موتور مخصوص سپاه پاسداران و بسیج و سپس نگاهداری ضاربین در دست اطلاعات سپاه و عدم تحویل آنان به وزارت اطلاعات (در اینجا یعنی دولت)، نشانگر خواست تام گرایان طرفدار خشونت و سرکوب، برای نمایش قدرت است، اما همین نمایش قدرت خشن و ظاهراً پر هیبت نیز نمی تواند استیصال و درماندگی نیروهایی را بپوشاند که در انتخابات اخیر با شکست مفتضحانه آئی روبرو شدند.

شرکت گسترده مردم در انتخابات و پیروزی قاطع اصلاح طلبان در آن، نه تنها ضربه مهلکی بر خشونت گرایان درون حکومت وارد کرد، بلکه خط بلطاتی بر سیاست خشونت طلبی بطور عام و حامیان آن در بیرون از نظام و در میان نیروهای اپوزیسیون نیز بود. چنانکه سازمان مجاهدین خلق نیز که در این درماندگی و استیصال با خشونت گرایان حکومتی شریک است، دو روز پس از عملیات تروریستهای حکومتی، با شلیک خمپاره در تهران، یکبار دیگر بن بست سیاست خود را عریان ساخت.

درست است که یکی از اولین اهداف این ترور، حذف فیزیکی یکی از رهبران برجسته و کارگردانان هوشمند جنبش دوم خرداد است، ولی آنرا نمی توان اقدامی جدی و خطرناک در خدمت یک حرکت کودتایی برای به دست گرفتن قدرت توسط نیروهای تام گرا ارزیابی کرد. همانطور که دیدیم، متولیان ترور مانند همیشه به نتیجه عکس رسیدند و موجب تحرک بیشتر مردم در پشتیبانی از اصلاح طلبان و فشرده تر شدن صفوف آنان و انزوای هر چه بیشتر خود گردیدند.

اما در عین حال نباید از قدرت بالقوه خشونت گرایان درون نظام، در تکرار سناریوهای مشابه و خونین کردن روند اصلاحات و به خشونت کشاندن رقابتهای سیاسی غافل شد، به ویژه اگر این نیروها موفق شوند، حمایت بخشهای وسیعی از نیروهای راست سنتی را جلب کنند.

بنابراین وظیفه نیروهای اصلاح طلب در مقابله با این خطر بالقوه، شرکت دادن هر چه بیشتر مردم در جنبش اصلاح طلبی و دادن مسئولیت به آنها در جهت تمرکز زدایی از مسئولیتهای اجرایی - که در دست اندک یاران شناخته شده جنبش اصلاح طلبی متمرکز است - و مآلاً کوشش در تسریع نهادینه کردن جنبش اصلاح طلبی از طریق گسترش تشکلهای مردمی و سیاسی است.

مصاحبه با دکتر علی رضا نوری زاده در مورد ترور حجاریان

- * عاملان اصلی ترور عضو هیات «رزمندگان و کریم اهل بیت» در شهری و از افراد بسیج و سپاه بوده اند.
- * برای عملیات ترور، جمعا پنج تیم سه نفره فعال بوده اند.
- * قرار بود پس از ترور حجاریان، محمدرضاخاتمی، اکبر گنجی، عمادالدین باقی و عباس عبدی به قتل برسند.
- * به دستور سرتیپ پاسدار نقدی، به ماموران حفاظت ساختمان شورای شهر تهران، در روز ترور خشاب نداده بودند.
- * رادیو - تلویزیون جمهوری اسلامی سعی کرد متهمان را به دوم خردادی ها وصل کند.
- * فکر نمی کنم پرونده این ترور به سرنوشت پرونده قتل‌های زنجیره ای مبتلا شود.
- * سرهنگ ابوالقاسمی، علی بارچولی و حجت الاسلام خاکی سه تن از آمران و عاملان اصلی مفقودالثرند.

راه آزادی: ترور سعید حجاریان، از معماران برجسته جبهه دوم خرداد، با چه اهدافی و توسط چه کسانی صورت گرفته است؟

علیرضا نوری زاده: ماجرای ترور آقای سعید حجاریان با توجه به اینکه از مدتها پیش اطلاعات کم و بیش مستدلی درباره ی نشست و برخاستهای بین مقامات سازمان اطلاعات سپاه، شخص سرتیپ پاسدار محمدرضانقدی رئیس حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی (که به علت مباشرت در شکنجه بلندپایگان شهرداری به ۸ ماه زندان محکوم شده اما آزادانه می گردد) و هیاتی از پاسداران و بسیجی های تندرو در شهری به نام هیات رزمندگان، از سوی دوستان آقای حجاریان به صورت جدی مورد بررسی قرار گرفته بود، امر غیرمترقبه ای نبود. در واقع حجاریان، اکبر گنجی، عمادالدین باقی، عباس عبدی (که هر چهار تن از مخالفان سرسخت هاشمی رفسنجانی و محفل فلاحیان در وزارت اطلاعات می باشند) خود از مدتها پیش می دانستند که جانشان در خطر است و گروهی برای از میان برداشتن آنها در تلاشند. من برای آنکه تصویری کاملا روشن به شما ارائه کنم ناچارم خیلی فشرده به مسائلی که از چند ماه پیش مطرح بود اشاره کنم. یعنی از لحظه ای که حاج قاسم شفیعی رئیس پادگان توحید در اوائل انقلاب، فرماندار چند شهر استان اصفهان، معاون سابق کمیته امداد امام در شهری و بالاخره تاجر ثروتمند و سرشناس سنگ و کاغذ در شهری که در انتخابات دوره پنجم مجلس نیز جزو هیات نظارت استان مرکزی بود مورد حمله قرار گرفت.

حاج قاسم شفیعی پس از آنکه به باج خواهی بعضی از افراد بسیج و سپاه که در هیاتهای «رزمندگان اسلام» و «کریم اهل بیت» فعالیت می کنند پاسخ منفی داد، در حضرت عبدالعظیم و در برابر چشمان حیرت زده مردم مورد سوء قصد قرار گرفت. فردی با کلاه مخصوص موتورسواران به او نزدیک شد، و با هفت تیرش شقیقه او را نشانه رفت اما به علت لرزش دستش تیر به صورت شفیعی خورد. و همین امر باعث نجات او شد. شفیعی پس از مداوا به دومی رفت و هنوز هم به ایران بازنگشته است. ترور حاج قاسم شفیعی پانزدهمین ترور گروهی بود که اعضای افراطی آن با فتاوی فردی به نام «حجت الاسلام خاکی» از پایه گزاران

بوده اند. حبیبیان نیز دستگیر شده است. حجت الاسلام خاکی از مسئولان عقیدتی سیاسی اطلاعات سپاه و قاضی عسکر سپاه در شهری که به تندروی و مخالفت با خاتمی مشهور است سخنران اصلی این هیاتها و فتوا دهنده علیه اصلاح طلبان می باشد. او را نیز دستگیر کرده اند. مداح دو هیات فردی به نام «نوروزی» است که همه گاه پس از روضه خوانی ضمن لعنت و نفرین به خاتمی و اصلاح طلبان تاکید می کرد باید مرکز توطئه وام الفساد سعید حجاریان را نابود کرد.

یکماه پیش از انتخابات یکی از اعضای هیات رزمندگان به نام محمد مقدمی با حضور در حزب جبهه مشارکت و روزنامه های اصلاح طلب و انجمن شهر با ادعای اینکه دانشجوی طرفدار اصلاحات است به صورت غیرعادی با اظهار لطف به محمدرضاخاتمی و سعید حجاریان، چندین بار در ملا عام به آنها چسبید و از برادرش که همراه او بود خواست عکس او را بگیرد. یکبار نیز چندتن از نامزد های حزب را به خانه اش دعوت کرد از جمله خانم کولاتی و از آنها پذیرائی گرمی به عمل آورد. اما از طریق سعید حجاریان به حزب اطلاع داده شد مقدمی عامل نفوذی است و بهتر است به حضور او خاتمه داده شود. تقریبا از دو هفته پیش از حادثه ترور، دو هیات برنامه های خود را تعطیل کردند درحالیکه انتظار می رفت به مناسبت روز عرفه و عیدقربان مراسمی توسط این دو هیات در شهری برپا شود. و حالا معلوم شده که تعطیلی برنامه های رزمندگان و هیات کریم اهل بیت، درواقع برای به اجرا درآوردن طرح ترورها بوده است. به موجب این طرح قرار بود بلافاصله پس از ترور حجاریان، محمدرضا خاتمی، اکبر گنجی، عمادالدین باقی و عباس عبدی به قتل برسند و برای انجام این ماموریت ها جمعا پنج تیم سه نفره انتخاب شده بود که در هر تیم یک تیرانداز ماهر از زبده تیراندازان سپاه حضور داشت. فردی که به حجاریان شلیک کرد «سعید عسگر» عضو بسیج و اطلاعات سپاه شهری و دانشجوی رشته شیمی دانشگاه آزاد در ترور حاج قاسم شفیعی نیز دست داشت. در جریان ترور حجاریان سرهنگ ابوالقاسمی و حبیبیان در یک اتومبیل پژوی سفید از فاصله ای نزدیک مراقب صحنه بودند. سعید عسگر به همراه حسین مقدمی سوار بر موتور از نیم ساعت قبل در اطراف ساختمان شورای شهر

هیات رزمندگان که انصار حزب الله نیز ریشه در آن دارند و پیش از این حجت الاسلام پروازی در رابطه با چگونگی برپائی اش حرفهایی زده بود، تعدادی از تجار و کسبه و چند زن را به این عنوان که بدکاره اند وجوانها را فاسد می کنند به قتل رسانده اند. برای آشنائی بیشتر با فعالیتهای هیات رزمندگان و هیات کریم اهل بیت بد نیست بدانید که هر دو هیات متشکل از افراد بسیج و سپاه است و یک سرهنگ سپاه به نام ابوالقاسمی (که گفته می شود به همراه علی بارچولی از اعضای اطلاعات سپاه طراحان ترور حجاریان بودند و با هواییهای پرواز تهران کرمان که به جای کرمان در پاکستان فرود آمد و گفته شد خطای مهندس پرواز



و وضع بد جوی باعث این اشتباه بوده است، دو روز بعد از ترور از ایران خارج شد) ریاست هیات رزمندگان، و شخصی به نام حبیبیان از اعضای اطلاعات سپاه و عضو بسیج و مسئول اداره اماکن شهری ریاست هیات دومی را عهده دار

جنبش اصلاح طلبی، در فراز و نشیب سالی که گذشت

بحران سازی، به شیوه تعزیه گردانان حرفه‌ای

علاوه بر حربه هائی که باید آنان را چماق های «قانونی» محسوب کرد، محافظه کاران از شبکه های پیدا و یا پنهانی برخوردارند، که به مشابه گروه فشار، در مقاطع مختلف و عمدتاً حساب شده ای، به صحنه می آیند، تا نقش مخرب خود را در ممانعت از پیشروی جنبش ایفا کنند. در سالی که گذشت، شبکه مراجع و روحانیون مرتجعی که سرعت عمل و سازمان یافتگی اشان حیرت آور است، طی عملیات متعددی به نایشات مذهبی پرسروصدا و رعب آور متوسل شدند، تا فضای سیاسی فعلی کشور را مخاطره ای برای «دیانت» قلمداد کنند.

چماق کشی های قانونمدارانه برای قلع و قمع نیروهای اصلاح طلب، در سال گذشته با «قانون» سازیهای مرتجعانه مجلس پنجم تکمیل و ثمربخش تر می شد.

نخستین اقدام سازمان یافته و سراسری باند مرتجعین در سال گذشته، واکنش برق آسا و دستجمعی آنان در قبال انتشار مقاله ای به قلم حسین باقرزاده در نشریه نشاط بود. نویسنده مسلمان این مقاله، که خواستار روایت مدرن تری از اسلام شده بود، که در آن قوانین قصاص، به ویژه محکومیت به اعدام مورد تجدید نظر قرارگیرد و با اعلامیه جهانی حقوق بشر همساز گردد، ناگهان چنان مورد تعرض قرار گرفت که گویی آشکارا جنایتی مرتکب شده است. آیت الله مصباح یزدی، در تعزیه گردانی همین عملیات بود که به صحنه آمد و اعلام کرد که هر مسلمانی حق دارد خون کسی را که به اسلام و پیامبر و مقدسات اهانت کند بریزد و اینکار احتیاج به دادگاه هم ندارد. پس از این چراغ سبز، آخوندهای ریز و درشت، منابر و مساجد و نماز جمعه ها و مطبوعات محافظه کاران و نیز رادیو تلویزیون را جولانگاه خود کردند تا آخر و عاقبت نسیه فروشی را به مردم حیرت زده بفهمانند! در این عملیات بزرگ، به ولی فقیه هم نقشی داده شده بود، تا در مشهد، ضمن یک سخنرانی خشمگینانه و برافروخته، نه فقط به حمایت آشکار از مصباح یزدی برخیزد، بلکه علناً اعلام کند که هرکس احکام قصاص را انکار کند «مرتد» است و ارتداد نیز در اسلام «حکمش معلوم است». این اقدامات بحران زا و مرعوب کننده، مدتها سناریوی اصلی تعزیه گردانان بود و تا تعطیلی کامل و لغو امتیاز نشریه نشاط و محکومیت مدیر مسئول و سردبیر نشریه ادامه یافت.

نشاط و محکوم کردن نه فقط مدیر مسئول آن، بلکه احضار سردبیر نشریه - شمس الواعظین - به دادگاه و محکومیت نامبرده اشاره کرد. در سال گذشته، لااقل سه نشریه سراسری و معروف - زن، نشاط و خرداد - به وسیله همین دادگاههای بلخ توقیف و حق امتیازشان لغو گردید. همین دادگاهها در سال گذشته، لااقل سه شخصیت معروف اصلاح طلب - کدیور، کرباسچی و عبدا لله نوری - را به زندان انداختند و لااقل در دو مورد، با پرونده سازی های تهوع آور و مرضع گیری های ضد و نقیض که آشکارا هیچ هدفی جز ایجاد تنش در سیاست خارجی کشور نداشتند، قوه قضائیه کشور را آلت دست خود کردند. دستگیری ۱۳ یهودی و اعلام اعدام احتمالی آنها از طرف شیخ محمد یزدی و نیز ماجرای زندانی شدن و محکومیت های مختلف هلموت هوفر در طی سال گذشته، دو نمونه پرسروصدا و تاسف بار از سنگ اندازی های محافظه کاران است. باید به لیست سیاه فعالیت این بیدادگاهها، خبر اعدام سه بهائی را - که مقامات ایرانی در قبال آن سکوت کردند - و خبر محکومیت دو دانشجو به اعدام و نیز اعلام محکومیت های طویل المدت و شرم آور برای رهبران حزب ملت ایران و تعدادی از دانشجویان دستگیر شده در وقایع تیرماه سال گذشته را اضافه کرد.

این چماق کشی های «قانون مدارانه» برای قلع و قمع نیروهای اصلاح طلب، در سال گذشته با «قانون» سازی های مرتجعانه مجلس پنجم تکمیل و ثمربخش تر می شد. مجلس پنجم، در سالی که گذشت، با استیضاح پرسروصدای مهاجرانی، با تصویب کلیات طرح جدید قانون مطبوعات که آشکار رونوشت دستورالعمل سعید اماسی برای کنترل مطبوعات بود - با تصویب قانون مضحک جداسازی پرسنل زن و مرد در بیمارستانها، با اشکال تراشی های و بهانه گیری های آشکار علیه بودجه پیشنهادی دولت و سرانجام با وضع قوانین خلق الساعه به قصد اثرگذاری بر نتایج انتخابات مجلس ششم، در واقع از تمام ظرفیت خود برای تخریب روند اصلاحات بهره گرفت و در این راه کمترین سازش و ماشااتی از خود نشان نداد. به فهرست اقدامات تخریبی مجلس باید کارشکنی های شورای نگهبان را هم افزود که در تمام سال گذشته، به ویژه در تدارک انتخابات شوراهای شهر و نیز مجلس ششم، با گستاخی و وقاحت بی نظیری به حذف «استصوابی» بسیاری از داوطلبین شرکت در انتخابات اقدام کرد.

به فهرست اقدامات تخریبی مجلس پنجم، باید کارشکنی های شورای نگهبان را هم افزود.

سال پرحادثه ای که اینک پشت سر گذاشته ایم، گرچه با پیروزی دلگرم کننده نیروهای هوادار اصلاحات در مجلس ششم به پایان رسید، با اینحال، سال پرمشقت و ناآرامی بود که حتی یک لحظه از تیرهای زهرآگین و بدخواهانه مخالفان اصلاحات در امان نماند.

نیروهای محافظه کار، در سال گذشته، تحقیقاً از تمام ظرفیت و نیز کلیه حربه های خود و تمام اشکال ممکن مبارزه سود جستند. آنها نه فقط، با استفاده از اکثریت خود در مجلس پنجم، از هر نوع سنگ اندازی «قانونی» علیه جنبش دوم خرداد، خودداری نکردند، بلکه، به دستاویز یک دادگاه «غیرقانونی» به نام دادگاه ویژه روحانیت، سیاست سرکوب و از عصاب خویشتن را عملی ساختند. محافظه کاران، که تا نیمی از سال گذشته، ریاست قوه قضائیه و تمام اجزاء آنرا در دست در اختیار داشتند و با کمک بیدادگاههای «انقلاب» و «مطبوعات» به قلع و قمع شخصیت ها و روزنامه نگاران اصلاح طلب مشغول بودند، پس از کناره گیری شیخ محمد یزدی، بسیاری از سنگرهای خود را در قوه قضائیه حفظ کردند و در تمام سال گذشته فعالانه از این سنگرها به تعرض علیه جنبش مردم ادامه دادند. دادگاه ویژه روحانیت، پس از محاکمه و زندانی کردن محسن کدیور، در تیرماه سال گذشته به سراغ حجت الاسلام خوییینی ها رفت و به بهانه اینکه نشریه سلام نامه ای از سعید اماسی را چاپ کرده است، نشریه مذکور را به مدت پنج سال از انتشار محروم کرد و مدیر مسئولش نیز ۳ سال از فعالیت های مطبوعاتی منتوع شد.

نیروهای محافظه کار، در سال گذشته، تحقیقاً از تمام ظرفیت و نیز کلیه حربه های خود و تمام اشکال ممکن مبارزه سود جستند.

همین دادگاه، در مهرماه گذشته به جرم «تخلفات مطبوعاتی» عبدا لله نوری را به محکمه احضار کرد و طی یک دادخواهی پرسروصدا که طی آن عبدا لله نوری دفاعیات مشهور خود را مطرح ساخت، نامبرده را به پنج سال زندان محکوم کردند.

دادگاه مطبوعات و رئیس آن - که به قاضی بلخ مشهور است - سال گذشته سال پرتحرک و فعالی از سرگزراندند. این دادگاه در تمام سالی که گذشت، به بگیر و ببند روزنامه نگاران اصلاح طلب مشغول بود. این دادگاه که فروردین سال پیش را با محاکمه فائزه هاشمی و توقیف نشریه «زن» آغاز کرد، در طول سال یکی از مراکز پر رفت و آمد روزنامه نگاران ایران بود و از «شاه» کارهای آن، می توان به ماجرای پرسروصدای توقیف نشریه

هنوز بازیگران این تعزیه هولناک به لانه هایشان نخزیده بودند که ماجرای های کوی دانشگاه پیش آمد و اینبار شبکه چماق داران و نیروهای سرکوبگر نظامی، غیرنظامی و انتظامی وارد صحنه شدند. اینک با اعتراضات سردار فرهاد نظری فرمانده وقت نائب (نیروی انتظامی تهران بزرگ) در دادگاه معلوم شده است که در آن شب لاقفل چهار شبکه مخفی و نیمه مخفی در عملیات جنایتکارانه حمله به کوی دانشگاه شرکت داشته اند. این گروهها، آنگونه که نظری توضیح می دهد شامل افراد وزارت اطلاعات، افراد سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی با لباس شخصی و سرانجام گروه چهارمی است که فرهاد نظری آنها را هدایت کننده و فرمانده عملیات معرفی می کند. این گروه به نیروهای انتظامی اونیفورم پوشیده نحش می داده اند و آنان را «پلیس بی غیرت» می نامیده اند و بقیه دارودسته ها را به تعرض، وحشیگری، آتش زدن و ضرب و جرح دانشجویان ترغیب می کرده اند.



درست چند روز پس از این «عملیات»، آتش تریخانه تبلیغات محافظه کاران دوباره به راه می افتد و اینبار به بهانه تظاهرات دانشجویی و شعارهای آنان اشک تمساح «توهین به رهبر» از گونه ها جاری می شود و بار دیگر جو ارباب و تهدید همه جا را فرامی گیرد. ۲۴ نفر از رهبران سپاه پاسداران، نامه سراسر هشدار برای رئیس جمهوری می فرستند که در آن وی و نیز مردم ایران را به لبریز شدن کاسه صبرشان تهدید می کنند.

به خاطر نمایشنامه طنزآمیز ظهور امام زمان در وقت کنکور، محمدرضا نقدی اعلام کرد که شخصا حکم اعدام مرتدین را اجرا خواهد کرد و آیت الله جنتی از ناراحتی توهین به امام زمان، در نماز جمعه زار زار گریه کرد.

با باز شدن دوباره دانشگاهها، نمایشنامه ظهور نابهنگام امام زمان به صحنه می آید. دانشجوی جوانی که در یک نمایشنامه کوتاه طنزآمیز، از

پرسوناژ امام زمان استفاده کرده است، ناگهان به طعمه چرب و نرمی برای همان شبکه روحانیون مرتجع تبدیل می شود و دکان دوش تازہ ای افتتاح می گردد. جنتی از ناراحتی توهین به امام زمان، در نماز جمعه زار زار گریه می کند. در قم عزای عمومی اعلام می کنند. خزعلی از احتمال فرار خاتمی با چهره گریس کرده می گوید و محمدرضا تقوی اعلام می کند که شخصا حکم اعدام مرتدین را اجرا خواهد کرد! این سناریو نیز با دستگیری دانشجویان خاطی و سنگین تر شدن فضای اختناق به پایان می رسد، تا بار دیگر گردانندگان آن با چاپ کاریکاتور طراح جوانی به نام نیک آهنگ کوثر و تحت عنوان استاد تمساح، با سروصدای فراوان به صحنه بازگردند و تعزیه جدید و ترسناکی را آغاز کنند. کاریکاتوریست جوان دستگیر و زندانی می شود و هزاران طلبه در قم دست به تحصن می زنند و خواهان برکناری وزیر ارشاد می گردند. رادیو تلویزیون و مطبوعات محافظه کار باردیگر فریاد و اسلاما سر می دهند و روضه جانگداز برپا رفتن دین و ایمان مردم، بر سر منابر چنان خوانده می شود که همه تمساح های ریز و درشت را در سراسر گیتی به گریه می اندازد!

آیا گلگون کردن آستانه بهار با خون حجاریان و نطق بهانه جویانه و لگام گسیخته ولی فقیه علیه آمریکا، نشانه های شومی نیستند که مقاصد دشمنان اصلاحات را برای سالی که در پیش رو داریم بر ملا می سازند؟

این تعزیه گردانی های بحران زا و رعب آور، نشان دهنده همه استعداد و مهارت محافظه کاران نیست. اردوی آنان، مخفیگاه شبکه جنایتکارانه دیگری هم هست که اعضایش بی کم و کاست آدمکشند. در سال گذشته، علاوه بر حجت الاسلام رازینی و سرتیپ صیاد شیرازی، سرباز وظیفه ابراهیم نژاد نیز در حادثه کوی دانشگاه به وسیله یک جنایتکار حرفه ای به قتل رسید. در مورد رازینی، گرچه در ابتدا مجاهدین مسئولیت قتل وی را به عهده گرفتند، اما بعدا معلوم شد که گروهی در سپاه پاسداران به نام مهدویت و به سرکردگی فرزند آیت الله میلانی، این قتل را انجام داده اند. آیا بعدها حقایق دیگری درباره ترور صیاد شیرازی برملا خواهد شد؟ در پرونده جنایتکارانی که سعید حجاریان را به گلوله بستند، چه حقایق پنهان است که چنین هاله ضخیمی از ابهام به دورش تنیده اند؟

سالی که نکوست از بهارش پیداست!

از دیدگاه آسیب شناسی جنبش اصلاح طلبان مردم ایران، حوادث سالی که گذشت، عرصه های تعرض مخالفان اصلاحات و نیزمیزان اثرگذاری هرکدام از آنها را نشان می دهد. از هم اکنون می توان مطمئن بود که عرصه قانون گذاری از چنگ محافظه کاران خارج شده است و آنان برای توقف یا کند کردن روند اصلاحات باید به تقویت سنگرهای دیگر خود بیندیشند.

اعتقاد تاسف برانگیز رهبران فعلی جنبش اصلاح طلبی به حکومت دینی، نقطه ضعف خطرناکی است که به مخالفان اصلاحات امکان می دهد، تا با هر بهانه ای به آفرینش یک بحران مصنوعی مذهبی نائل آیند. وجود شبکه کارکشته و مجرب ملایان مرتجع که بخش های کم و بیش مهمی از حوزه های علمیه در سراسر کشور را در اختیار دارند و از پشتیبانی مالی گروههای صاحب امتیاز و نیز پشتوانه نظامی شبکه های همسو در وزارت اطلاعات، سپاه پاسداران، نیروهای انتظامی و هسته های مسلح و مخفی غیرنظامی برخوردارند، خطر دانسی و پراهمیتی است که جنبش اصلاح طلبی را تهدید می کند. بخش هائمی از قوه قضائیه و نیز دادگاه ویژه روحانیت نیز در اختیار کامل مخالفان اصلاحات است و آنها در این زمینه، هنوز برگ های برنده بسیاری را به زمین نزده اند. سالی که گذشت، محدودیت اثر بخشی عرصه های «قانونی» مبارزه با اصلاح طلبان را به رقبای محافظه کارشان نشان داد. آنها در عمل دیدند که نه فقط نتوانستند «شر» هیچ یک از نشریات اصلاح طلب را از سرخود کم کنند - چرا که همه نشریات تعطیل شده با نام دیگری منتشر شدند - بلکه روز به روز بر تعداد و نیز تیراژ نشریات آزادی خواه افزوده می شود. آنها هم چنین دریافته اند که محکومیت نیروهای معترض در دادگاههای بلخ نیز، باعث ایجاد جو رعب و وحشت در جامعه نشده است و حتی محکومین در اسارت را نیز متنبه نمی کند.



آیا گلگون کردن آستانه بهار با خون حجاریان و نطق بهانه جویانه و لگام گسیخته ولی فقیه علیه آمریکا، نشانه های شومی نیستند که مقاصد دشمنان اصلاحات را برای سالی که در پیش رو داریم برملا می سازند؟

ایران و آمریکا: چشم اندازهای جدید!

برخورد جدید آمریکا

در سخنان وزیر خارجی آمریکا نکاتی وجود دارند که در رابطه با چشم انداز رابطه ایران و آمریکا از اهمیت فراوان برخوردارند. نگاه انتقادی وی به سیاست های گذشته آمریکا حکایت از تلاشی دارد که این کشور در جهت توجه به افکار عمومی ایران و نیز رهبران سیاسی کنونی آن صورت می دهد. از نظر آمریکایی ها برداشتن تحریم در مورد چند کلای سنتی ایرانی می تواند همان نشانه مثبتی باشد که رهبران سیاسی ایران طی یکسال اخیر خواستار آن شده اند. در برابر، اولبرایت نگرانی خود را از خطر شکست روند اصلاحات در ایران و نیز حضور مسلط قشری ها در قوه قضائیه و نیروهای مسلح پنهان نمی کند و تردید های آمریکا را در مورد آینده نمایان می سازد.



آمریکایی ها خواستار تغییر سیاست های خاورمیانه ای جمهوری اسلامی به ویژه در رابطه با مسئله صلح اعراب و اسرائیل و نیز خودداری از تولید سلاح های کشتار جمعی هستند. در مورد مسئله اول سیاست تنش زدایی دولت خاتمی باید به طور منطقی به این سو متمایل شود. بهبود روابط با عربستان و مصر اولین گام در این راستاها به شمار می روند ولی تا پیش از حل مسئله لبنان و سوریه نمی توان آمیدی به تغییر سریع سیاست ایران داشت.

مطالبات ایران بطور عمده اقتصادی هستند و دولت جمهوری اسلامی برای استقلال خود در رابطه با آمریکا اهمیت زیادی قائل است. درست به همین دلیل است که تنش زدایی در بخش اقتصادی برای دوطرف کم دردستر و شدنی تر به نظر می رسد. هرچند دامنه گسترده روابط اقتصادی با

سخنرانی خانم اولبرایت در همایش شورای ایرانیان آمریکا و اعلام برخی تسهیلات برای مبادلات تجاری میان دو کشور، دست کم از نظر نمادین مهم ترین واقعه در روابط ایران و آمریکا طی ۲۰ سال گذشته به شمار می رود. واکنش سفیر ایران در سازمان ملل در همین نشست، از نگاه مثبت دولت ایران به این روند حکایت می کند البته موضوع سخنان وزیر خارجه آمریکا در ایران با واکنش ها و داوری های بسیار متفاوتی در داخل کشور مواجه شده است و به بحث های مربوط به آینده روابط دو کشور دامنه گسترده ای داده است. چشم محافل قشری و محافظه کار در ایران ظاهراً به آن بخش از سخنان اولبرایت برمی گردد که در آن قوه قضائیه و نیز نیروی انتظامی مورد انتقاد قرار گرفته اند.

واقعیت اینست که از دو سال پیشتر به اینسو، دولت های دو کشور به ضرورت تنش زدایی در روابط متقابل پی برده اند، اما نیروهای قدرتمندی در آمریکا و ایران به این روند روی خوشی نشان نمی دهند. در ایران برای محافل قشری و محافظه کار نزدیکی با آمریکا و پی آمدهای آن در سیاست خارجی و داخلی به معنای بازگشت ناپدید شدن روند اصلاحات، فاصله گرفتن قطعی از «آرمان های اسلامی» است که طی ۲۰ سال موضوع اصلی تبلیغات و اندیشه سیاسی آنها را تشکیل می داده است. در سالهای اخیر اندیشه ضد آمریکایی و در سطحی وسیعتر ضدغربی با تفکر ضد اصلاحات و تشریحگری گره خورده است. بیهوده نیست در پی هر حادثه ای، قشری ها به دنبال جای پای آمریکا و غرب می گردند و خود را در میدان نبرد دائمی واقعی یا خیالی با این «دشمن آشتی ناپذیر» تصور می کنند. اگر داستان چمدان پر از دلار رئیس سابق سیا را که توسط آقای مصباح طرح شد، بخش مضحک این فرهنگ و اندیشه به حساب آوریم، موضع گیری ناطق نوری در آستانه انتخابات ششم و آمریکایی قلنداد کردن اصلاح طلبی حکایت از درکی دارد که امروز قشری ها به طور گسترده از آن دفاع می کنند. افکار عمومی ایران بیشتر در تجربه خود دریافته است که شعارها و اندیشه ضد آمریکایی - ضد غربی بیش از هر چیز ضد اصلاحات و ضد مطالبات مدنی و دموکراتیک است.

در آمریکا نیز گرایش های افراطی و نیز شبکه های پرتبدرت یهودیان با عادی سازی رابطه با ایران در شرایط کنونی مخالفند و دولت اسرائیل نیز در همین چهارچوب به دولت آمریکا فشار می آورد. به نظر می رسد نزد اینان نیز محاسبات سیاسی و منافع و مصلحت هایی دیگر نیز نقش مهمی در اتخاذ چنین ستمگیری ایفا می کنند.

توجه به مسائل سیاسی پرشش بزرگی است که در پی اولین اقدام محدود آمریکا در برابر همگان قرار دارد. اما از هم اکنون می توان گفت که روند جدیدی در روابط ایران و آمریکا آغاز شده است که می تواند به عادی شدن مناسبات آنها منجر گردد.

ایران و آمریکا:

حکایت یک درگیری تاریخی

مسائل و مشکلات رابطه ایران و آمریکا از برخورد ها و تنش میان جمهوری اسلامی و آمریکا بسیار فراتر می رود. در اندیشه سیاسی معاصر ایران تفکر ضد آمریکایی و ضد امپریالیستی همواره جایگاه بسیار مهمی داشته است. جمهوری اسلامی، میراث دار بخشی از همین فرهنگ است. این فرهنگ در دهه های گذشته با روابط نابرابر آمریکا با ایران، با دخالت های این کشور در امور داخل ایران به ویژه در جریان کودتای سال ۱۳۳۲ تغذیه و تقویت شده است. جمهوری اسلامی ایران استقلال و پایان بخشیدن به روابط نابرابر را با مبارزه ضد آمریکایی یکسان می انگاشت. درحالیکه انقلاب سال ۱۳۵۷ زمینه مساعدی برای پربایی نوع جدیدی از رابطه با آمریکا را به وجود آورده بود. سیاست صدور انقلاب اسلامی و یا آمریکا ستیزی کور، در ۲۰ سال گذشته لطافت فراوانی به منافع ملی و جایگاه منطقه ای ما زده است. برندگان واقعی این نبرد نابرابر و نابخردانه، آمریکایی ها و کسانی بودند که از نقش میان ایران و کشورهای منطقه بیشترین بهره را بردند.

فروپاشی اتحاد شوروی، روند مذاکرات میان اعراب و اسرائیل و ژئوپولیتیک جدید منطقه دریای خزر، چهره منطقه را به کلی عوض کرده است و ایران با سیاست خارجی سردرگم و ناکارای خود از ایفای نقش مهم خود بازمانده است. پی آمدهای چنین سیاست خارجی هم به اقتصاد کم رمتی ما زیان های فراوان وارد آورده است و هم به پویایی و تحرک رابطه بین المللی ما در سطح منطقه و جهان. آخرین مثال این زیان ها، قرارداد خط لوله ای است که با فشار آمریکایی ها به جای عبور از ایران از زیر دریای خزر خواهد گذشت. ایران باید با بازبینی نتایج و پی آمدهای سیاست خارجی گذشته خود، به پی ریزی روابط بین المللی جدید خود بپردازد. رابطه برابر حقوق با آمریکا برپایه منافع ملی به ناگزیر یکی از محورهای اساسی این سیاست جدید خارجی را باید تشکیل دهد. اما با توجه به تناسب کنونی قوا و واکنش بسیار خشمگینانه محافل قشری، شتاب عادی شدن روابط در ابهام کامل قرار دارد. به ویژه آنکه دشمنان بهبود روابط دو کشور در آمریکا و اسرائیل و برخی کشورهای عربی همه تلاش خود را برای کارشکنی در این روند به کار خواهند برد.

جنبش مطالباتی صنفی دانشجویی گسترش می یابد!

دانشجویان اداره می شود در طول ۱۷ سال حیات خود از رشدی انفجاری برخوردار بوده است و به همین خاطر امکانات و شرایط آموزشی آن به مراتب از دانشگاه های دولتی نازل تر است. این تفاوت گاه به آن حد است که وزارت علوم و یا بازارکار، مدارک دانشگاه آزاد را به سختی به رسمیت می شناسند. مدیریت این دانشگاه از ابتدا سیاستی نظامی و سربازخانه آبی در رابطه با استادان و دانشجویان را دنبال کرده است و دانشجویان از آزادی های فردی و جمعی بسیار ناچیزی برخوردارند. نظارت پلیس در دانشگاه و برخوردهای توهین آمیز حتی گاه تا محیط زندگی خصوصی دانشجویان در محلات هم ادامه می یابد.

مدیریت دانشگاه آزاد از ایتدا سیاستی نظامی و سربازخانه آبی در رابطه با استادان و دانشجویان دنبال کرده است و دانشجویان از آزادی های فردی و جمعی بسیار ناچیزی برخوردارند.

دانشجویان این دانشگاه نسبت به دانشگاه قدیمی تر دولتی ایران از تجربه مبارزاتی برخوردار نیستند و انسجام بسیار ناچیزی دارند. جو پلیسی و کنترل دائمی در سالهای گذشته اجازه رشد فعالیت های صنفی در این دانشگاه را نداده است، اما از دو سال پیش به اینسو همزمان با گسترش جنبش دانشجویی و فعالیت های چشمگیر دانشگاه های دولتی، یخ های ترس و وحشت حاکم بر دانشگاه آزاد به تدریج آب شده اند. در جریان جنبش دانشجویی تیرماه گذشته برخی واحدهای دانشگاه آزاد به حمایت از مطالبات دانشجویان برخاستند، این ابتکار بی سابقه با واکنش تند و خشن جاسمی و مدیریت دانشگاه روبرو شد و مطبوعات در آن زمان زبان به اعتراض گشودند و برای نخستین بار درباره فضای نظامی این دانشگاه و فشار به دانشجویان مطالبی منتشر شد. به نظر می رسد تحولات سیاسی ماه های گذشته و موفقیت نیروهای اصلاح طلب، راه را برای رشد جنبش مطالباتی دانشجویان گشوده است. محیط بازتر دانشگاه های دولتی تاکنون بیشتر در جهت اهداف سیاسی مورد بهره برداری گرفته است. ضمن آنکه دانشگاه های دولتی از امکانات بیشتری برخوردارند و وزارت علوم با حساسیت بیشتری به مطالبات دانشجویی برخورد می کند. اما کمبودها و مسائل دانشگاه های ایران بدون تردید زمینه مساعدی را برای به وجود آمدن و گسترش جنبش مطالباتی صنفی حدود یک میلیون و نیم دانشجو در ایران فراهم آورده است.

دانشجویان با پیگیری بی سابقه ای مطالبات خود را دنبال می کنند.

دانشجویان به جدا کردن دختران و پسران و تحمیل چادر به عنوان «حجاب برتر» در دانشگاه اعتراض دارند.

همین خواست ها تا حدود زیادی در اعتراضات دانشجویان دانشگاه آزاد واحد جنوب تهران، قزوین، اراک، خوی نیز به چشم می خورند. دانشجویان دانشگاه آزاد در وهله نخست به تشدید سختگیری ها و محدود کردن هرچه بیشتر آزادی های فردی در محیط های آموزش، جدا کردن دختران و پسران (کلاس ها، درب ورودی) تحمیل چادر به عنوان «حجاب برتر» در دانشگاه اعتراض دارند. دانشجویان همچنین خواهان جلوگیری از افزایش بی رویه شهریه و بالابردن کیفیت آموزش هستند.



هرچند اینبار برخلاف گذشته مسئولین دانشگاه آزاد با شتاب به ملاقاتات دانشجویان معترض رفتند و به آنها قول رسیدگی به خواست هایشان تا هفته سوم فروردین را دادند، اما در مجموع فضای سربازخانه آبی و نظامی حاکم بر این واحدهای آموزشی همچنان ادامه دارد. هینتی که از سوی مدیریت دانشگاه با دانشجویان معترض واحد جنوب تهران (شهرری) ملاقات کردند حاضر شدند شهریه دانشگاه را تا ۲۰ درصد پائین بیاورند ولی در مورد اجباری بودن چادر، جدا کردن دختر و پسر و بازگرداندن دانشجویان اخراجی عقب نشینی نکردند. دانشگاه آزاد به مدیریت عبدا لله جاسمی یکی از بزرگترین موسسات آموزش عالی دنیا در نوع خود می باشد. این دانشگاه که با شهریه

طی هفته های گذشته در کنار اخبار سیاسی داغ که این روزها بخش اصلی صفحات روزنامه ها و توجه افکار عمومی در داخل و خارج کشور را به خود اختصاص داده است، می توان به خبر مربوط به چندین اعتصاب و حرکت صنفی دانشجویی برخورد که اینجا و آنجا منعکس شده اند و یا درباره آنها چیزی نوشته شده است. این حرکت های دانشجویی در تهران، قزوین، اراک، خوی و قم اتفاق افتادند و در اکثر موارد به واحدهای دانشگاه آزاد مربوط می شوند.

گسترش جنبش اعتراضی دانشجویی در دانشگاه آزاد و نیز پیگیری دانشجویان پزشکی فاطمیه قم در طرح مطالبات خود، خبر از مرحله جدیدی از حرکات صنفی دانشجویی می دهند که در سالهای اخیر به خاطر رویدادهای سیاسی مهم در سایه قرار گرفته بودند. در این میان دانشگاه آزاد با حدود ۱۰۰ شعبه و ۷۰۰ هزار دانشجو دارای وضعیت خاص است و در صورت تداوم این حرکات مطالباتی می تواند به مرکز جنبش بزرگی در میان جوانان تبدیل شود.

در دانشگاه دخترانه فاطمیه قم نیز با وجود اهمیت کمتر آن نسبت به دانشگاه آزاد، جنبش مطالباتی دانشجویی به خاطر پیگیری و طرح شجاعانه خواسته ها و نیز نحوه مشارکت دانشجویان از اهمیت زیادی برخوردار است. دانشجویان این دانشگاه که خارج از شبکه دانشگاه های دولتی و آزاد، توسط گروهی قشری اداره می شوند، از چند ماه پیش به اینسو با پیگیری مثال زدنی به طرح خواسته های خود دست زده اند و طی روزها در برابر شورای انقلاب فرهنگی در تهران خواستار رسیدگی به وضعیت خود شده اند.

جنبش مطالباتی دانشجویی، به خاطر پیگیری و طرح شجاعانه خواسته ها و نیز نحوه مشارکت دانشجویان، از اهمیت زیادی برخوردار است.

دانشگاه پزشکی فاطمیه قم، موسسه آموزشی مخصوص دختران است که با هدف جدا کردن فضاهای آموزشی به وجود آمده است و مدیریت آن با دانشجویان، رفتاری بسیار سختگیرانه و توهین آمیز دارد. دانشجویان پزشکی قم خواستار تغییر مدیریت و هیئت امنا، بهبود کیفیت آموزشی، حذف مطالب درسی غیرپزشکی، عدم دخالت افراد بی صلاحیت، کاهش سختگیری در محیط درسی و نیز دخالت شورای انقلاب فرهنگی و یا وزارت بهداشت در امور این دانشگاه هستند. طی چند ماه گذشته تهدیدها و فشارهای مسئولین این دانشگاه نتوانست از رشد جنبش جلوگیری کند و

کدام اولویت اصلاحی؟

تحلیل کمی و کیفی انتخابات مجلس ششم جای تردید نمی گذارد که تشکل ها و برنامه هایی مورد حمایت نیرومندی شهروندان ایرانی قرار گرفتند که تحقق اصلاحات جدی در نظام سیاسی و اداری کشور را به روشنی به رای دهندگان وعده داده بودند. رای دهندگان با آرا خود نه تنها به تنبیه شدید محافظه کارانی که حامی شرایط ۲۰ سال گذشته بودند بلکه به نیاز سوزان تغییرات اساسی در سیستم سیاسی و اداری ایران نیز رای قاطع دادند. برنامه هایی مانند اصلاح قوانین کشورداری در سمت «ایران برای ایرانیان»، فروریختن دیواری میان خودی و غیرخودی، توسعه سیاسی و میدان دادن به راههای مشارکت مردمی در زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور و نیز گسترش جامعه مدنی خارج از حیطه حکومت، اولویت های اصلاحی بنیادی از دید انتخاب کنندگان ۲۹ بهمن بودند. یک جنبه مهم دیگر انتخابات فاکتور اعتماد سیاسی بود. شرکت ۸۰ درصد واجدین شرایط و کنار گذاشتن همه شخصیت های شناخته شده جناح راست از ترکیب مجلس و در مقابل رای بسیار بالای اصلاح طلبانی که به طور شفاف خط تمایز سیاسی و رفتاری خود با جناح رقیب را در برابر رای دهندگان به نمایش گذاشتند، نشان از اعتماد به اصلاح طلبانی دارد که به درجات گوناگون به نقد رفتار نظام سیاسی ایران در برابر شهروندان در سالهای گذشته پرداخته بودند. نتیجه عملی ۲۹ بهمن پیدایش شرایط کاملاً تازه در سیاست کشور، تنگ شدن میدان مانور فراجناحی و نیز افزایش معنادار انتظارات شهروندان از منتخبین تازه است.

مهم ترین مساله در پایان هر دوره انتخاباتی پس از توزیع مجدد قدرت سیاسی، عبارت از تعیین اولویت های تازه سیاسی است.

نباید فراموش کرد که این اولین بار در تاریخ سیاست ایران است که پارلمان کشور با حضور یک اکثریت اصلاح طلب دارای برنامه سیاسی روشن اصلاح طلبانه و نیز مورد اعتماد سیاسی مردم شکل می گیرد. در تمام قرن بیستم در ایران، هیچگاه یک مجلس با اکثریت اصلاح طلب وجود نداشته است. بزرگترین اصلاح طلبان ایرانی مانند دکتر مصدق در گذشته همواره یک اقلیت فعال در مجلس بودند که درست به دلیل اقلیت بودن ناگزیر می شدند در برابر انواع کارشکنی ها حتی به شیوه های غیرپارلمانی نیز توسل جویند. اما اینک برای اولین بار در تاریخ سیاسی ایران دو نهاد اجرایی و قانونگذاری کشور یعنی ریاست جمهوری و مجلس هر دو از طریق انتخابات همگانی و رای مستقیم و مخفی مردم برگزیده شده اند و هر دو نیز بر پایه اعلام برنامه های روشن اصلاح طلبانه به قدرت

است که در این میان چند حلقه کلیدی را بیابند که با در دستورکار قرار دادن آنها بتوان با تنظیم یک تقویم اصلاحات از فرصتی که برای اولین بار در تاریخ ایران با پیدایش یک پارلمان و دولت اصلاح طلب همسو ایجاد شده است به بهترین وجه در سمت اهداف اصلاح طلبانه و مردم سالارانه سود برد.

حلقه کلیدی حکومت قانون

به نظر من کلیدی ترین پروژه اصلاحات در ایران کوشش در راه ایجاد یک حکومت قانون است. منظور از حکومت قانون از پیش پا برداشتن تمام موانعی است که در راه احیای حقوق ملت و شهروندان در چهارچوب قانون اساسی ایران در نظام سیاسی کشور وجود دارد. این آن حلقه کلیدی است که با تمرکز قوا برای حل آن می توان زمینه های اصلاحات بسیار گسترده ای را در همه ششون کشور فراهم کرد. آنچه که در اجرای پروژه هایی که باید به حکومت قانون منجر شود اهمیت درجه اول دارد تامین و تضمین رفتار یکسان با همه شهروندان ایرانی در داخل و خارج کشور صرفنظر از عقیده، دین، قوم و تمایل سیاسی است. حکومت قانون به این مفهوم است که همه حیات سیاسی کشور در سمت احیای حقوق ملت بازسازی و دمکراتیزه شود و میان اختیارات و مسئولیت های هر ارگان سیاسی با مشروعیت سیاسی آن در نزد انتخاب کنندگان یک توازن واقعی ایجاد شود. باید تاکید کرد که حاکمیت قانون هم از نظر ساختار قانون اساسی کشور و هم از منظر عرف سیاسی نسبت به مفاهیمی مانند دمکراسی، اصلاحات اقتصادی، عدالت و رفاه از اولویت برخوردار است و پیش شرط آنهاست. بسیاری از پروژه های اصلاحی اقتصادی، اصلاحات نظام آموزشی، بازگشت ایرانیان خارج از کشور و مسائل زنان و جوانان نیز در پیوند مستقیم با ایجاد حکومت قانون قرار دارند.

کلیدی ترین پروژه اصلاحات در ایران، کوشش در راه ایجاد یک حکومت قانون است.

یک جنبه اساسی دیگر در مفهوم حکومت قانون تفکیک قوی اجرائی، قضائی و قانونگذاری از یکدیگر است که البته درجات این تفکیک باید از طریق بحث و توافق در سطح عالی حاکمیت کشور با تاکید با تمایل اعلان شده رای دهندگان، تعیین شود. اما مساله اساسی این است که تا میان سه قوه اجرائیه، قانونگذاری و قضایی کشور و نیز بازیگران سیاسی درباره احیای حقوق ملت که دارای یک حیطه بسیار گسترده اما نسبی است و شامل آزادیها، حقوق دگراندیشان و تضمین حق حیات و حقوق شهروندی آنها هم می شود، یک اجماع عمومی شکل نگیرد، نمی توان به ←

رسیده اند. این وضع در تاریخ ایران از منظر مشروعیت سیاسی کل نظام سیاسی کشور و حرکت به سوی مردم سالاری از راه انجام پروژه های اصلاحی بی نظیر است. یک اهمیت دیگر این وضع ایجاد یک پشتوانه ملی برای افکار عمومی در ارگانهای کلیدی قدرت سیاسی ایران است که کشور ما همیشه از آن محروم بوده است. بدین ترتیب با پیدایش یک مجلس اصلاح طلب، مطبوعات مستقل و محبوب و افکار عمومی حساس که نظارت عمومی بر کار دولت در چهارچوب قانون را ایجاد کرده اند، همه لوازم اساسی برای انجام اصلاحات در کشور فراهم شده است. علاوه بر این حمایت یکپارچه افکار عمومی جهان و دولتهای غربی از انجام اصلاحات در سیاست داخلی و خارجی کشور که با علائم بسیار به تهران ارسال می شود، هیچگاه در گذشته به اندازه امروز نبوده است.

نیاز به تقویم اصلاحات

اما در این مرحله آنچه که اهمیت کلیدی دارد تعیین اولویت های اصلاحی است. زیرا مهم ترین مسئله در پایان هر دوره انتخاباتی پس از توزیع مجدد قدرت سیاسی عبارت از تعیین اولویت های تازه سیاسی است. تعیین این اولویت ها و راه و روش اجرای آنها در حال حاضر مهمترین موضوع صحنه سیاست ایران را تشکیل می دهند. به همین دلیل اصلاح طلبان و منتخبین تازه به جای صرف انرژی خود در درگیریها و دعوای جناحی باید توجه اصلی خود را به طراحی اولویتها اختصاص دهند. این اولویت های تازه باید بر مبنای وعده های انتخاباتی شکل گیرد، از حالت کلی به پروژه های مشخص و قابل اجرا تبدیل شود و در عین حال زمینه اصلاحات بعدی را نیز فراهم کند. یک ویژگی دیگر این اولویت ها باید در نظر گرفتن تاثیر مستقیم و بلافصل آنها در زندگی رای دهندگان و شهروندان باشد. بدون روشن کردن اولویت هایی که باید حلشان در دستور کار دولت و مجلس قرار گیرد نه تنها اعتماد سیاسی مردم به سرعت کاهش می یابد بلکه نیروهای بسیاری هز می رود. باید توجه داشت که انبوه مشکلات و دشواریهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ۲۰ سال گذشته کشور و نیز توقعات ایجاد شده در افکار عمومی چنان گسترده و متنوع است که بدون تنظیم یک تقویم اصلاحی، اصلاح طلبان به جای هدایت اصلاحات، به دنباله رو حوادث تبدیل خواهند شد. این خطر نیز در کمین است که بدون تقویم اصلاحات سیاسی، کشور دچار هرج و مرج شود و از این طریق جامعه با بحرانهای سیاسی تازه ای روبرو شود. زیرا انتشار و گروههای اجتماعی گوناگون هر یک حل مطالبات و نیازها و توقعات خود را از مجلس و دولت اصلاح طلب کنونی پیش می کشند. اما هنر اصلی اصلاح طلبان در این

چنان امنیت و فضایی رسید که بتوان به طور جدی به سراغ پروژه های اصلاحی دیگر رفت.

باید تاکید کرد که تشکیل حکومت قانون در ایران رادیکال ترین و مهم ترین تحول در تاریخ سیاسی ایران در راه توسعه سیاسی به شمار می آید. گام نخست در این روند تبدیل وعده های انتخاباتی به شکل لوایح و پروژه های اصلاحی مشخص است. تمرکز همه پیشنهادات و لوایح مجلس تازه و مطبوعات و بازیگران سیاسی اصلاح طلب باید بر پروژه هایی باشد که از طریق واگذاری اختیارات قانونی به ارگانهای قدرت سیاسی یعنی دولت و مجلس بتوان میان اختیارات و مسئولیت های اجرای قانون در برابر رای دهندگان توازن واقعی ایجاد کند. اما تا این روند پشتوانه قانونی نیابد و چگونگی اجرای آن روشن نشود، با وجود حسن نظر نمایندگان نمی توان به تحقق آنها امیدوار بود. زیرا راه اجرای پروژه های اصلاحی در همه نظام های سیاسی دنیا از مرحله اعلان رای مردم تا تحقق، راهی پیچیده و طولانی است. به خصوص اینکه در کشور ما جناح اقتدارگرا با در دست داشتن اهرم های قدرت بسیار و کاربرد شیوه های غیرقانونی یک مانع سرسخت تحقق آنهاست. در پروژه های اصلاحی مربوط به گذار به حکومت قانون باید اهمیت، اهداف، مخاطبین و روشهای انجام این گذار باز تعریف و روشن شوند.

منطق اصلی اصلاح طلبی، در داشتن دو برنده به جای یک برنده و یک بازنده است.

مهمترین هدف پروژه های مربوط به تحکیم حکومت قانون پایان دادن به تقسیم جامعه به «خودی» و «غیرخودی» است. در این باره در کارزارهای انتخاباتی به شکل شعار ایران برای ایرانیان به اندازه کافی سخن رفته است. اما برای چگونگی تحقق آن هنوز پروژه های اصلاحی و قانونی جدی پیش کشیده نشده است.

یک جنبه مهم ایجاد حکومت قانون و به طور کلی فرهنگ اصلاح طلبی چگونگی اجرای پروژه های اصلاحی است. یک اختلاف جدی میان پروژه های اصلاحی دولت سالاری و پروژه های اصلاحی حکومت قانونی و شهروندی در روش و منطق آنهاست. در پروژه های شهروندی حضور و نظر و مشارکت مخاطبین هر پروژه نه تنها لازم بلکه شرط اساسی موفقیت آن است. زیرا منطق اصلی اصلاح طلبی در داشتن دو برنده به جای یک برنده و یک بازنده است. یعنی در اصلاحات باید کوشش شود که منافع شهروندان، دگراندیشان در کنار منافع نظام سیاسی و حتی آن بخش از جناح راست که توانین بازی را پذیرفته است رعایت شود. در پروژه های اصلاحی که مجلس اصلاح طلب و دیگر بازیگران سیاسی اراده خواهند کرد، باید کوشش شود که پایه کار در برخورد به هر مسئله از مرحله مشکل یابی تا برنامه ریزی و اجرا و ارزشیابی با حضور کارشناسان و نیز مخاطبین هر موضوع که معمولا نمایندگان تشکل های مدنی و شهروندی اند، پیش رود. به همین دلیل است که ایجاد یک الگوی ملی در اصلاح طلبی یک اهمیت

جدی دارد. بدین منظور ایجاد یک زمینه تفاهم و گفتگو میان نمایندگان افکار و بینش های گوناگون اجتماعی و سیاسی برای تامین و تضمین حقوق گروههای مختلف اهمیت جدی دارد. مثلا برای مبارزه با خشونت و خشونت گرایان حضور و نظر نمایندگان انون نویسندگان ایران که در ۲۰ سال گذشته مورد انواع قانون شکنی ها قرار گرفته در ارگانهای تازه ملی و مدنی کشور یک اهمیت عملی و ندادین در دفع متجاوزین به حقوق دگراندیشان دارد. دولت و مجلس باید با دعوت از نمایندگان اقلیت های قومی، مذهبی، فکری و سیاسی به مجلس و ارگانهای دیگر راه گفتگو با نمایندگان دیگر افکار را بازکنند و در عمل یک نمونه رفتار سیاسی شهروندی را به نمایش بگذارند. یک مثال دیگر روش بررسی و حل موضوع ایرانیان خارج از کشور است که نشریات اصلاح طلب به درستی آنها پیش کشیده اند. در این مورد نیز می توان برخی از تشکل های اجتماعی و سیاسی مسالمت آمیز خارج از کشور را به ابتکار مجلس یا نهادهای مدنی و مطبوعاتی به تهران دعوت کرد و موضوع را با آنها به بحث و گفتگوی سالم و سازنده گذاشت. این روش مهمترین راه توسازی کشور در راه تثبیت حکومت قانون در حیات کشور است. بنابراین امتیاز دیگر این روش آن است که در انجام آنها نه یک طرف بلکه دو طرف برنده هستند. زیرا مهمترین منطق اصلاح طلبی در پذیرش این منطق است که در آن نه تنها یک طرف یعنی فقط قدرت سیاسی بلکه طرف مقابل یعنی شهروندان، اقلیت ها و دگراندیشان نیز برنده هستند. از این راه اعتماد سیاسی و مشروعیت ملی و بین المللی نظام سیاسی ایران افزایش چشمگیری می یابد. یک امتیاز دیگر این روش آن است که فضایی ایجاد می شود که در آن همه ایرانیان که متعلق به یک کشور هستند بتوانند اختلاف خود را با یکدیگر از راه گفتگو حل کنند.



روشن است که امروز مسائل اقتصادی در صدر اولویتهای جامعه قرار گرفته اند. اما حل مشکل اقتصادی در گرو ایجاد امنیت سیاسی، حضور در بازارهای جهانی و بازگشت ثروتهای مادی و معنوی ایرانیان خارج از کشور است. با در دستور کار قرار

گرفتن بازگشت ایرانیان به کشور، مسائل مهم دیگری در اصلاح نظام آموزشی ایران و نیز موقعیت ایران در جهان غرب دچار یک تحول جدی خواهد شد. اما این زرفرها نیز با پروژه حکومت قانون در ایران گره جدی خورده است. علاوه براین در این عرصه نیز همچنانکه نشریات اصلاح طلب در مقالات متعدد یادآور شده اند باید به طور کلی دید حکومت نسبت به ایرانیان خارج از کشور اصلاح شده و با آنها وارد یک گفتگوی سازنده گردد. پایه اصلی حل این موضوع نیز بایستی پذیرش حضور بخش مهمی از نخبگان و تحصیل کردگان ایرانی در حیات کشور در چهارچوب قانون اساسی باشد. حکومت قانون یک روند است که به پروژه های کوتاه مدت، میان مدت و دراز مدت نیاز دارد. علاوه برآنچه که اشاره شد یک رشته اصلاحات درازمدت نیز در راه تبدیل تدریجی قدرت سیاسی و کل نظام جمهوری اسلامی به یک دولت عرفی مورد نیاز است که همه منابع قدرت در آن از آرای همگانی مردم در انتخاباتی آزاد مشروعیت یابد. یکی از راههای آزموده شده در بسیاری از نظام های سیاسی عرفی جهان از راههای مسالمت آمیز تفکیک قانونی و سیاسی منابع قدرت به دو مرجع ندادین و انتخاباتی است. به سخن دیگر منابعی که مشروعیت خود را از منابعی جز آرا همگانی و آزاد و مستقیم مردم می گیرند، اما به دلیل سنتها و فرهنگ سیاسی جامعه و دیگر عوامل نظیر احترام به تاریخ انقلاب در ایران حفظ وجودشان به بخشی از نیازهای معنوی، ملی، مذهبی یا وحدت عمومی جامعه پاسخ می دهد و یا در مهار بحرانهای سیاسی موثرند، به تدریج به نهادهای ندادین یا مشورتی تبدیل می شوند. در کلیه نظام های دموکراسی امروزی دنیا نمونه های زیادی از نهادهای ندادین سیاسی مثل مجالس سنا، نهادهای کلیسایی و مذهبی و غیره را می توان مثال زد. بهترین راه حفظ نقش روحانیت در انقلاب و نظام سیاسی ایران با توجه به اهمیت ژئوپلیتیک کشور و اعتقادات مذهبی بخش بزرگی از مردم ایران نیز در چنین راه حلهایی نهفته است. این راه حل می تواند گامی در راه تبدیل دولت ایران به حافظ اصلی حقوق شهروندان باشد.

دید حکومت نسبت به ایرانیان خارج از کشور باید اصلاح شود و با آنها وارد یک گفتگوی سازنده گردد.

نباید فراموش کرد که مسیر حرکت قطار ایران به سمت ایستگاه برابری همه شهروندان صرفنظر از عقیده و جنسیت و قومیت و تعلق سیاسی در چهارچوب قانون اساسی ایران که از مبانی حکومت قانون و مستحکم ترین حافظ آن است، مسیری است که همه ایرانیان در آن اشتراک نظر و نفع دارند. از راه گذار به حکومت قانون میثاق عمومی التزام به قانون اساسی این رفتار برای اولین بار در ایران تحکیم خواهد شد که برای تغییر قانون هم باید از طریق قانونی کوشش کرد. پذیرش این منطق مبنای مبارزه مسالمت آمیز را تشکیل می دهد.

از لابلای مطبوعات ایران

گزینش و یادداشت: مانی پژمان

اکنون به میدان آمده و چهره خود را آشکارا نمایانده و در حال پیشروی است، یک جریان غیر معتقد به حاکمیت دینی است. اینست تفسیر واقعی آرای تهران و شهرهای بزرگ که اگر آترا درست نفهمیم و به موقع در صدد شناسایی زمینه های آن برنماییم، شهرهای کوچک و حتی روستاهای کشور را هم فرا خواهد گرفت.

روزنامه جمهوری اسلامی در ادامه تحلیل خود می افزاید: "بسیار کودکانه است که امروز یک جناح انقلابی، خود را پیروز بداند و جناح دیگر را شکست خورده معرفی نماید. واقعیت امروز جامعه ما بسیار فراتر از این برداشت های سطحی است. متأسفانه هنوز از سخنان بعضی از چهره های پیشتاز مبارزه و انقلاب، بوی درجاذدن در مراحل دعوای جناحی و برداشتهای محدود از آنچه رخ داده است، استشمام می شود. گویا صدای پای جریان سکولار که آشکارا به آنها می گوید دوران شما به پایان رسیده است، را هنوز نشنیده اند!"

پروژه گردگیری خانه ملت و پیامدهای آن!

سعید حجاریان، مشاور خاتمی و از برجسته ترین چهره های جنبش دوم خرداد که اخیراً توسط محافل خشونت طلب در جریان یک ترور نافرجام به شدت مجروح شد و در بیمارستان به سر می برد، در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم اظهارات جسورانه و جنجال برانگیزی نمود که در اکثر روزنامه های اصلاح طلب چون: صبح امروز، فتح، عصر آزادگان، آریا و مشارکت بازتاب یافت و خشم محافل افراطی و راست سنتی حاکمیت را برانگیخت. او از جمله متذکر شده بود که: "بخش اول پروژه دوم خرداد را رییس جمهوری محترم مان پیش بردند و نیمه دیگر آن را باید با همکاری هم در ۲۹ بهمن به اتمام برسانیم و آن پروژه، نوسازی سیاسی و توسعه نهادهای مدنی است."

سعید حجاریان از مجلس به عنوان خانه ملت یاد کرده و تصریح نموده بود: "یناست که ما طی پروژه ای که در ۲۹ بهمن اجرا خواهیم کرد، به بازسازی خانه ملت پردازیم. خانه ملت باید خانه تکانی شود. بعضی از اشیا گردگرفته را باید گردگیری و براق کنیم. بعضی از نمایندگان ما تبدیل به کارمند و تابع سلسله مراتب قدرت شده اند و خصلت نمایندگی خود را از دست داده اند، اینها را باید به جمعهای این چنین آورد و مورد انتقاد بی رحمانه قرار داد. بعضی از اشیا خانه نیز چون کهنه و پوسیده اند را باید به زباله دانی بیندازیم. نمایندگانی که با وضع قوانین انسدادطلبانه چوب لای چرخ می گذارند را باید با کمال احترام سر کوچه بگذاریم. اما بعضی نمایندگان را باید مثل اشیا قیمتی در ویرترین گذاشت و برای آنان رای جمع کرد."

سعید حجاریان همچنین تاکید کرده بود که: "ما مجلس شجاع و آزاد می خواهیم. اگر ما در مجلسمان عناصر شجاع و آزاد می داشتیم، کار قتلهای زنجیره ای به این جا نمی رسید."

این اظهارات سعید حجاریان، موجی از اعتراضات نیروهای اقتدارگرا و خشونت طلب و روزنامه های مخالف اصلاحات را برانگیخت. روزنامه دست راستی «رسالت» که ناگهان طرفدار آزادی و مردمسالاری شده است و خود را نماینده روشنفکران ایران می پندارد و اندر مضرات «استالینیسم و فاشیسم» سخن پردازی می کند، تنها یکروز پس از بیانات حجاریان، در مقام پاسخگویی برآمد و از جمله نوشت: "اگر اظهار چنین سخنانی را از سر ناپختگی سیاسی و غلبه هیجانات احساسی بر گوینده آن ندانیم، حق داریم شدیداً نگران وضعیت مردم سالاری در جامعه سیاسی ایران شویم. سخنانی شدیداً اهانت یار که فارغ از خروج گوینده آن از مرزهای بدیهی اخلاقی انسانی، مسلماً فاش کننده ضمیر ناخودآگاه باورمندان به اندیشه و پروژه «تحقیر مجلس و مردم» است. اما آنچه که موجبات نگرانی همه روشنفکران و آزادخواهان ایران را فراهم می آورد، روی آوری به گفتن سیاسی استالینیستی و حتی فاشیستی از سوی کسانی است که در مقام «اصلاح طلبی» سعی در جلب آرای توده های مردم دارند."

مردم توی دهان چه کسانی زدند؟

به گزارش هفته نامه دست راستی «شما»، نشریه جمعیت مولفه اسلامی، رهبر نظام آیت الله خامنه ای، در تاریخ ۲۷ بهمن ۷۸ و در آستانه برگزاری انتخابات مجلس ششم، بیاناتی داشت که نگاهی به آنها خالی از فایده نیست. آیت الله خامنه ای که در جریان انتخابات دوم خرداد، با حمایت تلویحی از ناطق نوری و شکست خفت بار او در رقابت با محمد خاتمی، از اقتدار خود هزینه سنگینی پرداخته بود، این بار جانب احتیاط را رها نکرد و تلاش کرد با حرفهای کلی ولی در عین حال بودار، بیطرفی ظاهری خود را در قبال انتخابات مجلس ششم حفظ کند. با اینحال درنگی بر گفته های او نشان می دهد که خامنه ای در این انتخابات نیز به شدت نگران شکست اقتدارگرایان بوده است. او در بخشی از سخنان خود، شرکت مردم در انتخابات را "هم حق آنها و هم تکلیف شرعی" دانست و از آنجا که می دانست مردم برای شکست جناح تام گرا یکبار دیگر وسیعاً به میدان خواهند آمد، با زرنگی خاطر نشان ساخت که "هر کس به نظام اسلامی علاقه دارد در این انتخابات شرکت خواهد کرد."

خامنه ای با حمله غیر مستقیم به اصلاح طلبان و روزنامه های آنان یادآور شد که: "بعضی از اظهارات و برخی از تیرهای روزنامه ها نشانده این است که همه معنویات در این کشور از بین رفته است. دیگر از انقلاب خبری نیست، از امام خبری نیست، همه چیز به دست فراموشی سپرده شده است." خامنه ای در بخشی دیگر از سخنان خود، به حربه زنگ زده «توطئه بیگانگان و مستکبران جهانی» متوسل شد، تا تلویحاً اصلاح طلبان را نیروهای مورد علاقه آمریکا نشان دهد و به زعم خود مردم را به حمایت از نیروهای اصیل انقلابی و اسلامی فراخواند. او در این زمینه گفت: "باز هم اخیراً بعضی از حضرات آمریکایی ها لیهیجه جیباندند راجع به انتخابات حرف زدند یکی گفته است ما داریم با دقت نگاه می کنیم و امیدواریم فلان آدم ها بیایند در مجلس". آیت الله خامنه ای سپس می افزاید: "مردم نباید توی دهن اینها بزنند". او همچنین در پایان سخنان خود اظهار امیدواری نموده است که: "به فضل الهی مردم یکبار دیگر آمریکا، مستکبران و مراکز صهیونیستی را در هر جای دنیا هستند ناکام خواهند کرد."

اینک با توجه به نتیجه انتخابات که بی تردید نمی تواند خوشایند رهبر نظام باشد، باید پرسید: مردم واقعا توی دهن چه کسانی زدند؟

پیروز واقعی انتخابات چه کسی بود؟

آنچه که در انتخابات اخیر چشمگیر بود، گرایش رشدیابنده مردم در رویگردانی از روحانیون و نامزدهای انتخاباتی معمم و تمایل آشکار آنان به نامزدهای غیر روحانی و کلاً کسانی بود که تاکید زیادی بر ویژگی دینی حکومت نداشتند. این امر طبیعتاً از چشم اقتدارگرایان پنهان نماند. روزنامه دست راستی «جمهوری اسلامی» در تاریخ ۱۴ اسفند ۷۸، سرمقاله خود را به همین موضوع اختصاص داده و از جمله خاطر نشان ساخته است که: "عده ای آرای تهران و شهرهای بزرگ را، شکست سنگین جناح راست می دانند. این، یک نگرش محدود است که فقط بخشی از واقعیت را در خود دارد، اما تمام واقعیت نیست. عده ای معتقدند جناح راست از دوم خرداد، شکست خورده بود و انتخابات مجلس ششم اصولاً میدان آزمایش این جناح نبود، بلکه این جناح چپ بود که در این انتخابات، بخت خود را آزمود و مشخص شد که او هم بختی ندارد. بنابراین، نتیجه می گیرند که آرای تهران و شهرهای بزرگ در این انتخابات، شکست جناح چپ بود. این هم یک نگرش محدود است که فقط بخشی از واقعیت را در خود دارد مگر آنکه جواب این سؤال داده شود که پیروز این میدان چه کسی بوده است؟"

روزنامه جمهوری اسلامی سپس به معرفی پیروز واقعی انتخابات می پردازد و در واقع هشدار می دهد که: "اگر از نگرشهای محدود عبور کنیم و به عمق واقعه بیندیشیم، واقعیت تلخی را پیش روی خواهیم دید که در عین سنگینی و تلخی می تواند برای همه نیروهای انقلابی، یک سکوی پرش باشد. واقعیت اینست که افراد، احزاب و جناح ها پیروز این میدان نیستند. آنچه

البته همانطور که می دانیم، مقابله با سعیدحجاریان تنها به اعتراضات و انتقادات جریان‌اتحادگرما محدود نماند و تنها چند روز پس از پیروزی بزرگ اصلاح طلبان در انتخابات مجلس، گلوله «محنلی‌ها» گلولی حجاریان را شکافت و او را به گوشه بیمارستان فرستاد. پروژه خانه تکنانی ملت اما همچنان در دستور کار قرار دارد!

ترور حجاریان، ادامه قتل‌های زنجیره‌ای!

اکبر گنجی روزنامه نگار شجاع جبهه دوم خرداد و عضو شورای سردبیری روزنامه صبح امروز که با کارزار افشاگرانه خود در مورد قتل‌های زنجیره‌ای و کارگردانان آشکار و پنهان جنایت‌ها، نامش بیش از پیش بر سر زبان‌ها افتاده و به همین دلیل خشونت طلبان حکومتی به خون او تشنه‌اند و هر آن بیم ترور او می رود، پس از واقعه سو. قصد به حجاریان اظهاراتی نمود که در روزنامه «صبح امروز» ۲۶ اسفند ۷۸ به چاپ رسیده است. اکبر گنجی خاطر نشان ساخت که: «پس از قتل‌های زنجیره‌ای، آقای موسوی (کاظمی) به عنوان یکی از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای که در زندان است با مراجعه به یکی از مسوولان حزب کارگزاران عنوان می‌دارد که قرار است پس از این عبدا الله نوری و سعید حجاریان ترور شوند. عبدا الله نوری توسط کسی که به هر حال سابقه فعالیت در وزارت اطلاعات داشته مانند روح ا. الله حسینیان اولین نماینده دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات، محسن اژه‌ای نماینده سابق دادگاه انقلاب در وزارت اطلاعات و مصطفی پورمحمدی یکی از معاونین سابق اطلاعات محاکمه و به ۵ سال زندان محکوم می‌شود و از سوی دیگر حجاریان نیز پس از چندی به وسیله تاریخخانه اشباح ترور می‌شود.»

گنجی می‌افزاید: «ترور حجاریان ادامه قتل‌های زنجیره‌ای است و مطلقاً مستقل نیست. عالیجنابان خاکستری در تاریخخانه اشباح نشسته‌اند و حکم قتل صادر می‌کنند. این تاریخخانه بخش‌های مختلفی دارد. یک بخش آن محفل اطلاعاتی بود که در راس آن سعید امامی قرار داشت. تاریخخانه در حادثه کوی دانشگاه نشان داد که می‌تواند از یک گردان انتظامی برای سرکوب دانشگاه استفاده کند. گروه‌های فشار پدیده مستقلی نیستند بلکه بخش دیگری از تاریخخانه اشباح هستند. تاریخخانه احتمالاً توان به کارگیری یک جنگ نظامی برای انجام کودتا را دارد ولی کودتا قطعاً شکست خواهد خورد. ترور سعید حجاریان نیز به وسیله یکی از بخش‌های تاریخخانه اشباح صورت گرفته است. سعید حجاریان در پی اطلاعات قتل‌های زنجیره‌ای بود لذا عالیجنابان خاکستری دائماً در هراس و اضطراب به سر می‌برند که او هویت آنها را بر ملا کند.»

اکبر گنجی در مورد امکان تکرار چنین حوادثی خاطر نشان ساخت: «تا زمانی که پرونده قتل‌های زنجیره‌ای در حد متهمین فعلی متوقف شود، اینگونه قتل‌ها ادامه خواهد داشت و ما شاهد ترورهای بعدی خواهیم بود. تا زمانی که امثال آقای نقدی در راس حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی قرار دارند جلوی اتفاقاتی مانند ترور حجاریان را نمی‌توان گرفت. آقای نقدی به عنوان یک مجرم محکوم شده است و نباید آزادانه در سر کار خود حاضر شود. ایشان باید به دلیل محکومیتش هر چه زودتر روانه زندان شود. نقدی به جای کار اصلی، تمام وقت به تبلیغ علیه مطبوعات می‌پردازد. تا زمانی که آقای نقدی با آن نوع تفکر مخرب درباره مطبوعات در راس حفاظت اطلاعات نیروهای انتظامی باشد، احتمال ترور افرادی نظیر حجاریان هنوز باقی است.»

اخلال در روند پیگیری ترور حجاریان

از ظواهر امر پیداست که روند پیگیری ترور سعیدحجاریان نیز به سرنوشت روند پیگیری قتل‌های زنجیره‌ای دچار خواهد شد. روزنامه «مشارکت» به تاریخ ۴ فروردین ۷۹ خبر از بازداشت حداقل ۶ نفر از ضاربان واقعه توسط یکی از نهادهای نظامی [احتمالاً اطلاعات سپاه پاسداران] داده است. اما این نهاد نظامی از تحویل دستگیرشدگان به وزارت اطلاعات خودداری کرده است. از طرف دیگر روزنامه مشارکت خاطر نشان ساخته است که صدا و سیما و جمهوری اسلامی که به طور درست در اختیار اقتدارگرایان است، با پخش اخبار جهت دار در تلاش است که ضاربان واقعه را به مجمع روحانیون مبارز و جبهه مشارکت منتسب سازد. یکی از سخنگویان جمعیت مولفه نیز در مصاحبه‌ای همین ادعا را تکرار کرده و ترور سعید حجاریان را یک امر درون سازمانی جبهه مشارکت و روزنامه صبح امروز دانسته است.

روزنامه مشارکت اقدام به چاپ بیانه هشدار دهنده جبهه مشارکت در این باره نموده است. در بخش‌هایی از این بیانه آمده است: «در روزهای اخیر شاهد انتشار اخباری مبتنی بر دستگیری عاملان ترور سعیدحجاریان بوده ایم و با کمال تأسف باید اذعان نمایم نحوه نامناسب پخش اخبار و اطلاع رسانی و مجهول ماندن هویت حداقل ۵ نفر و تردید در مورد نقش عنصر معرفی شده سبب شده است تا درباره پیگیری پرونده و بخصوص مشخص نمودن طراحان و پس زمینه‌های فکری و انگیزه‌های ترور نگرانی زیادی ایجاد شود. هر چند هنوز معلوم نیست به چه دلیلی و با اراده چه کسانی این عوامل در اختیار وزارت اطلاعات قرار نگرفته‌اند ولی بطور کلی روند قضایی پیش آمده بخصوص زمان دستگیری این افراد و انتشار اطلاعیه و پیام‌های مسوولان و نیز ابهام در تعداد دستگیری‌ها و ماهیت دستگیرشدگان ما را بر آن می‌دارد تا نگرانی شدید خود را از این روند و فقدان عزم جدی بر رسیدگی به این جنایت ابراز داریم.»

انتخابات مجلس ششم از منظر اصول گرایان

هفته نامه محافظه کار «ارزشها» به مدیر مسئولی احمد پورنجاتی از چهره‌های اصولگرا که دغدغه حفظ ارزشهای نظام اسلامی را دارد، در تاریخ دوم اسفند ۷۸ به بررسی نتایج انتخابات مجلس ششم پرداخته می‌نویسد: «ترکیب کلی مجلس آینده، متفاوت از مجلس کنونی به نظر می‌رسد. به این معنا که جای اکثریت کنونی را اکثریت تازه‌ای همسو با دولت آقای خاتمی خواهد گرفت. البته طیف موسوم به راست نیز در بسیاری از حوزه‌ها، نمایندگان را به مجلس فرستاده و تا ۳۰ درصد مجلس را در اختیار خواهد داشت. چهره‌های تازه، جوان و دارای انگیزه وارد مجلس شده‌اند و این امر در جای خود، مثبت است. حضور چندین دوره‌ای برخی از افراد در مجلس، این گونه القا می‌کند که عده‌ای، مجلس را به منزله خانه خود پنداشته‌اند، بدون آن که انجام کاری برجسته و جدی را در دستور کار خود قرار داده باشند.»

«ارزشها» ضمن اشاره به پیروزی قاطع فهرست جبهه مشارکت ایران اسلامی در انتخابات تهران می‌نویسد: «فضای انتخاباتی شهر تهران، معمولاً بر اساس فهرست‌های گروه‌ها شکل می‌گیرد و در این مقطع این فضا به سود جناح راست نبود اما در عین حال در میان نیروهای دوم خرداد، جریان‌هایی چون کارگزاران سازندگی و حزب اسلامی کار و امثالهم نتوانستند تاثیر جدی بر فضای انتخاباتی بگذارند. کارگزاران سازندگی که در مقطع انتخابات مجلس پنجم و ریاست جمهوری، از اصلی‌ترین گروه‌های تاثیر گذار بر جریان انتخابات بودند، این بار با بودن گروه‌هایی چون جبهه مشارکت و مجمع روحانیون مبارز و ائتلاف نیروهای خط امام و... در حاشیه قرار گرفتند و توفیق چندانی پیدا نکردند. چنین به نظر می‌رسد که جبهه مشارکت در این مقطع با تکیه بر دو عنصر مطبوعات و جنبش دانشجویی، توانست فضای انتخاباتی شهر تهران را در دست بگیرد.»

هفته نامه «ارزشها» در تحلیل وضعیت رفسنجانی در این انتخابات معتقد است: «بسیاری تصور می‌کردند که وی در صدر نمایندگان تهران قرار می‌گیرد. عده‌ای وی را در ردیف‌های بعدی می‌دیدند. اما کسی تا این همه تنزل را تصور نمی‌کرد. واقعیت این است که هاشمی رفسنجانی در گذشته از مقبولیت عمومی برخوردار بود. در این دوره، وی در شرایطی پای به صحنه رقابت انتخاباتی گذاشت که از سوی عموم جریان‌ها، مورد انتقاد واقع می‌شد. بسیاری از جریان‌های افراطی طیف راست، وی را مسئول پیدایی شرایط جدید می‌دانند و کارگزاران سازندگی را از جریان‌های مضر به حساب ارزشها و هاشمی، حملات تند را در مطبوعات خود متوجه وی کردند. در عین حال گروه‌هایی از طیف دوم خرداد از جمله مطبوعات وابسته به این طیف و نیز دفتر حکیم وحدت، به دلیل دیگری به مخالفت با حضور هاشمی رفسنجانی پرداختند، زیرا تصور می‌کردند که وی از سوی طیف راست به صحنه آمده تا جلوی توسعه سیاسی مطلوب را بگیرد. چنین به نظر می‌آید که حملات همین دو طیف به هاشمی، موثر افتاد و موقعیت وی را در انتخابات، تضعیف کرد. بگذریم که کارکرد گذشته او و همفکرانش در حوزه‌های گوناگون، باعث برانگیختن ناراضی‌ها شده بود و مردم، بسیاری از مشکلات موجود را به کارکرد هشت ساله دولت هاشمی مربوط می‌دانند.»

آژیر به صدا در آمده است!

ماهانامه «پیام امروز» در شماره سی و هفتم خود (اسفند ماه ۷۸) در مطلبی تحت عنوان «آژیر»، سخنرانی علی ربیعی مشاور رئیس جمهوری را در یک گردهمایی حزب اسلامی کار درج نموده است. علی ربیعی در سخنرانی خود درباره تحولات لایه های زیرین اجتماعی در سالهای اخیر، به مقامات نظام جمهوری اسلامی هشدار داده است. او که پیش از این یکی از مقامات بالای امنیتی و عضو کمیته سه نفره بررسی قتل‌های زنجیره ای بوده است، در این سخنرانی، دغدغه های خود را بیان داشته است و از جمله خاطر نشان ساخته است که اگر آژیرهای مناسب کشیده نشود، آینده جمهوری اسلامی ناروشن خواهد بود.

شاه بیت سخنان علی ربیعی را تحول جمعیتی در ایران تشکیل می دهد و این واقعیت که رهبری نظام قادر نشده است با نسل جدید به نقطه مشترکی برسد و میان نسل انقلاب و نسل جدید، یک شکاف ارزشی ایجاد شده است. ربیعی در زمینه تغییرات رفتاری نسل جوان بارآمده در جمهوری اسلامی یادآور می شود که: «پدیده ای مانند ماجرای کوی دانشگاه ما را تکان می دهد و به دنبال آستین استکیار می گردیم، چون تحول را نفهمیده ایم... بعد از پیروزی تیم ایران بر استرالیا، ناگهان از آستارا تا زاهدان رفتارهای مشابهی از جوانان بروز کرد، بدون سازماندهی قبلی. بدون هیچ اطلاعیه قبلی. آن رفتاری که جوان آستارا می کرد با رفتاری که جوان زاهدان کرد شباهت عجیبی به هم داشت. این معلوم است در لایه های زیرین اتفاق هایی افتاده و مسایل یک همنوایی و هم دلی به وجود آورده که ما این را مشاهده نکردیم و چون مشاهده نکردیم، قدرت فهمش را هم نداشتیم. ما متأسفانه روی اتفاق هایی که افتاد مطالعه نکردیم و سریعاً به دنبال مهره های خارجی بودیم که کدام مهره ها آمدند و احتمالاً با چمدان پول توزیع کردند و این اتفاق ها افتاد!».

ربیعی در مورد نیاز جوانان برای تغییر وضع کنونی تصریح می کند: «در شش سنجشی که با هم سنجیدیم درخواست تغییر وضع موجود به چشم می خورد. ببینید باز هم این منفی نیست. شاید خیلی ها فکر کنند که تغییر وضع موجود به این مفهوم است که ما حتماً نباید این نظام را کنار ببریم و نظام دیگری بیاوریم. بله اگر درخواست تغییر خوب فهم نشود، اگر درخواست تغییر که امروز وجود دارد ما نفهمیم که تغییر را در کجا می خواهند، اگر نتوانیم این تغییر و این جا به جایی را درست انجام دهیم، خوب بله ممکن است این تغییر به جاهای حساسی برسد. اگر هزینه های لازم را در بخش های جزئی ندهیم حتی این نیاز به تغییر ممکن است خودش را به جاهای دیگری سرایت بدهد. این نسلی که امروز آمده، خواسته های نو با خود آورده، نگاه نو با خودش آورده و ارزشهایی که امروز برای خودش دارد با ارزشهایی که نسل ما فکر می کرده یا حاکمیت فکر می کند متفاوت است. سنجش ها نشان می دهد نگاه سنتی ما به آمریکا، همان نوع نگاهی نیست که در میان نسل جوان می گذرد.»

ربیعی در مورد لزوم کثرت گرایی می افزاید: «کلاً این نظام تک صدایی شاید حس کند اگر صدایی در جامعه نباشد آرامش و سکون در جامعه، ثبات می آورد. من بارها گفته ام، من از جامعه ای که تویش فریاد هست، گروهی که تویش فریاد هست کمتر می ترسم تا جامعه ای که تویش سکوت هست. به عنوان یک تجربه فعالیت سیاسی حتی امنیتی خودم دارم این را می گویم. جایی که غوغا و فریاد در آن هست قابل فهم تر است تا جایی که بیخ و بیخ سکون و سکوت در آن هست. معمولاً در جریانها و جوامعی که در آنها بیخ و بیخ و سکون بوده، از یک جای نادیده و جایی که برای ما قابل فهم نبوده بیرون زده و به حالت انفجاری هم بیرون زده.»

ربیعی در بخشی دیگر از سخنان خود به فروریزی اقتدار و محبوبیت روحانیت اشاره می کند و می گوید: «سنجش ها نشان می دهند که امروز گروههای مرجعی که نسل نو ما به آنها مراجعه می کنند، گروههای مرجع سنتی نیستند. در واقع روحانیت اگر به عنوان یک مرجع سنتی در ۲۰ سال گذشته عمل کرده، در سالهای اخیر اگر ۲۰ گزینه در نظر بگیریم گروه مرجع روحانیت شاید مرتبه ۱۲ یا ۱۴ را به خود اختصاص بدهد. روشنفکران خودشان را امروز به بالا کشانده اند یعنی امروز جریان روشنفکری به عنوان گروه مرجع بیشتر عمل می کند تا روحانیت. این اتفاقی است که از نظر ارزشی افتاده و ما اینها را نتوانستیم درست فهم کنیم.»

استبداد - ضد استبداد

دکتر عبدالکریم سروش متفکر دینی، در گفتگویی با هفته نامه «آبان» ۹ بهمن ۷۸، در خصوص ناکارآمدی مدیریت فقهی برای جامعه خاطر نشان ساخته است: «تئوری دموکراسی یک تئوری مدیریتی است و فقهی نیست و فقه واجد تئوری مدیریت برای حکومت نیست. مدیریت یک نظریه علمی است و دینی و غیردینی ندارد. مدیریت به منزله رانندگی است که مقاصدی دارد. ما رانندگی اسلامی و غیر اسلامی نداریم. اهداف یک حکومت را هم مردم انتخاب می کنند و یک نفر نمی تواند بگوید اهداف را من تعیین می کنم. اگر مردم دیندار باشند، هدفشان در مجموع دینی است و اگر غیردینی باشند، هدف گیری غیردینی است. پس این مردم هستند که حکومت را دینی می کنند و نه حکومت مردم را.»

دکتر سروش در این زمینه که آیا می توان از دین به دموکراسی رسید معتقد است: «از دین دموکراسی در نمی آید. حرف ما این است. ما مسلمانان می خواهیم زندگی کنیم، حکومت داشته باشیم، رفاه داشته باشیم. عقل امروز بشر و آگاهی و تجربه نشان می دهد که روش دموکراسی بهترین روش است. تجربه بشری نیز بهترین راه حکومت را تاکنون دموکراسی دانسته است. باید به این سوال پاسخ داد که چگونه می توان یک «مسلمان معاصر» بود. اصولاً غرض از دموکراسی کم کردن خطا در تصمیم گیری های بزرگ سیاسی است. اگر کسی شیوه دیگری را بلد است آن را معرفی کند. چرا که هیچ روشی به خودی خود مقدس نیست.»

عبدالکریم سروش می افزاید: «در این مملکت نباید به کمتر از دموکراسی رضایت بدهیم. به هیچ بهانه ای نباید از کنار دموکراسی بتراشیم و باید پشت آن بایستیم. خط کثی واقعی در جامعه ما بین «استبداد» و «ضداستبداد» است. یکصد سال است این خط کشی بوده است. در اوایل قرن بیستم این خط کشی بین استبداد و ضداستبداد در نهضت مشروطه تبلور یافت. در میانه قرن، در نهضت ملی شدن نفت و در اواخر قرن در انقلاب اسلامی ایران. همه اینها حول محور استبداد و ضداستبداد و سنت و مدرنیته بوده است. لذا ما باید همین را جدی بگیریم. در جامعه ما هم راست استبدادی و هم چپ استبدادی هست. راست ضداستبداد و چپ ضداستبداد هم هست. لذا جبهه گیری اصلی میان راست و چپ نیست بلکه میان استبداد و ضداستبداد است. ما یک جبهه استبداد و یک جبهه ضداستبداد در جامعه داریم.»

دکتر سروش در خصوص وظایف کنونی روشنفکران دینی بر این باور است که: «اولاً: روشنفکران دینی باید نسبت به خرافات دینی حساس باشند. ثانیاً: نسبت به اینکه دین خدمتگزار قدرت شود، حساسیت بورزند. ثالثاً: نسبت به ستمگری و ستمکشی بسیار حساس باشند و مبنای تئوریک آن را تبیین کنند. این کاری است که از آن جهت که آنها رسالت روشنفکری بر عهده دارند باید انجام دهند.»

حکم مرگ برای «منافقین جدید»!

هفته نامه «جبهه»، سخنگوی بسیجی های متعصبی که به عنوان گروه ضربت نیروهای راست سنتی عمل می کنند، هر روز بیش از گذشته به گفتمان خشونت و سرکوب متوسل می شود. این نشریه در شماره ۴۷ خود در مورد «منافقین جدید» هشدار داده و عملاً حکم مرگ نیروهای پیگیر طرفدار اصلاحات را صادر نموده است. «جبهه» در مقاله ای تحت عنوان «مرگ بر منافقین جدید» می نویسد: «منافقین جدید یک خطر جدی فرا روی نظام هستند و لذا تجارب گذشته ما را در مقابل وظایف خطیر خود قرار می دهد. سازمانها و دستگاههای امنیتی و اطلاعاتی نباید جو زده شوند و باید شناسایی های لازم را نسبت به جریانات لیبرال و تجدیدنظر طلب به عمل آورند و فریب مواضع ظاهراً خودی آنان را نخورند. اگر منافقین امروز، شناسایی و مهار شوند، هزینه برخورد اجتناب ناپذیر فردا با آنها، برای ما ناچیز است، اما چنانچه تشکیلات سیاسی و امنیتی نظام سادگی به خرج دهند و از خطر آنها غافل شوند، درگیری با آنها برای نظام گران تمام می شود.»

نگاهی به مطالبی از این دست در نشریاتی چون «جبهه»، «صبح»، «کیهان» و غیره روشن می کند که چه کسانی زمینه ترور امثال سعیدحجاریان را فراهم می کنند و برای یافتن کارگردانان پشت صحنه اینگونه حوادث، باید به سراغ چه کسانی رفت!

به بهانه ۸ مارس، روز جهانی زن

هشت مارس امسال مصادف شد با اعلام نتایج انتخابات مجلس ششم در ایران و شرکت عظیم زنان در انتخابات و بزرگداشت ۸ مارس در ایران و اینها همه بهانه‌ای برای اندیشه‌های دویاره در باب مسئله زنان ایران.

حضور گسترده زنان در انتخابات و فعالیت همه جانبه آنها در عرصه‌های گوناگون سیاسی و اجتماعی نشانگر آغاز فصل تازه‌ای در ایران است که در بستر از رشد عقلانی و حق طلبی بنیادی به دور از شعارها و برخوردهای احساساتی شکل می‌گیرد. فعالیت‌هایی که نگاه و نظر به جلو دارد و از تکرار بیان مظلوم بودن خود خسته شده است. تغییر و تحولات هر روزه بحث‌هایی نو را طرح می‌کند که فرصت تکرار را از آنها می‌گیرد. حق طلبی در شرایط متفاوتی که گاه روز به روز تغییر می‌کند شکل عوض می‌کند بی آنکه به هدف نهایی آن لطمه‌ای بزند. مبارزه‌ای که از خشونت فاصله می‌گیرد و به اصلاح طلبی و قانون مندی نزدیک می‌شود.

فراز و فرودهای سیاسی - اجتماعی در ایران، زنان را با تجربه کرده است. آنها در جنبش تنباکو و انقلاب مشروطیت در دفاع از مسئله ملی و عدالت خواهی عمومی در کنار مردان مبارزه کردند و جسارت آنها در تهییج مردان برای مبارزه یا در کنار قرار گرفتن برای پیروزی شعارهایی بود که مردان طراحان اصلی آنها بودند. در انقلاب اسلامی خواسته‌هایشان در میان انبوهی از خواسته‌های ضد دیکتاتوری گم شد و اگر هم جانی به میان آمد آنها را به صبر فراخواندند و انتظاری که گویا تمامی ندارد. اما این بار علیرغم کارشکنی‌ها و موانع قانونی که وجود دارد و کارگزاران جمهوری اسلامی به تمامی در حفظ این موانع می‌کوشند و حتی روشنفکران دینی هم با مسئله زن با احتیاط برخورد کرده و طرح آنرا در شرایط فعلی جایز نمی‌شمارند، زنان این بار خواسته‌های خود را آشکارا طرح می‌کنند و برای تحقق آنها هیچ اولیوی را به برنامه‌های دیگر نمی‌دهند. اتحاد زنان در ایران نه بر محور خواسته‌ها و گروهها و سازمانهای سیاسی، که بر اساس نیاز خود آنها به وجود آمده است.

واقعیت‌های موجود در وضعیت زنان در ایران و بررسی عملکرد گروهی از زنان فعال در گروهها و احزاب سیاسی این سؤال را طرح می‌کند که چقدر آنها از بستر واقعیت‌ها حرکت می‌کنند و اصولاً امکان نگاه و دید مستقل به مسئله زن به دور از موضع‌گیری گروه سیاسی خود را دارند یا نه؟

فعالیت زنان در احزاب سیاسی اروپاتی می‌تواند با ارائه برنامه‌های عملی در جهت خواسته‌های زنان و یا کمک به برنامه‌های زنان باشد یا در برابری حقوق زن و مرد در حزبشان موثر افتند اما

انجامیده است. و این آن مسئله اساسی در جنبش زنان است که می‌باید مورد توجه قرار گیرد و آشکار ساختن آنچه به واقع دین را مورد استفاده قرار می‌دهد و جنبه‌هایی از آنرا که به تثبیت این نقش مردسالارانه و پدرسالارانه دامن می‌زند. نگاه یکسان و یکسویه به اسلام، گاه تا بدانجا پیش می‌رود که همه کشورهای با حکومت اسلامی را در یک ردیف قرار می‌دهند و راه حل‌های مشترکی برای بهبود شرایط زندگی زنان در آنجا پیشنهاد می‌شود. چه کسی می‌تواند ثابت کند که زنان ایرانی و افغانی به واسطه نوع حکومت اسلامی کشورشان هر دو در شرایط مشابهی بسر می‌برند؟ یا در کجا می‌توان ایران و کویت را به عنوان کشورهای اسلامی که زنان اولی همزمان رکورد شرکت در انتخابات را شکستند با زنان کشور دوم که همزمان باز هم از حق رای محروم شدند در کنار هم قرار داد؟

تمام تضادهای سیاسی - اجتماعی موجود در ایران، نشان از یک دست نبودن و اختلاف نظر کارگزاران و اندیشمندان که همگی مسلمان هستند دارد. همان تضادی که زنان در ایران به نفع خود از آن سود می‌جویند.

فعالیت زنان ایرانی در خارج از کشور به چه معناست؟ می‌خواهند از فعالیت‌های زنان ایرانی در جهت تحقق خواسته‌هایشان پشتیبانی کنند؟ در اینصورت می‌باید شناختی دقیق و همه جانبه از وضعیت سیاسی - اجتماعی آنجا داشته باشند و در کنار و همگام با آنها حرکت کنند. اگر قصد دادن رهنمودهایی برای بهبود آن وضعیت است باید دید که زنان هم این رهنمودها را در جهت برآورده شدن خواسته‌هایشان می‌پذیرند یا نه؟ عملاً می‌توان دید که آنها به این شعارها پاسخ منفی داده‌اند و راه خود را جدا کرده‌اند. درست مثل این است که زنان در ایران در بنایی قدیمی روزنه‌هایی به روشنایی می‌کشایند و در اینجا سخن از ویرانی آن بنا می‌رود. آن بنا قرار است بر سر چه کسانی خراب شود؟ چه کسی قرار است طرحی نو از بنایی نو در آنجا ایجاد کنند به کدام معمار صالح چنین ماموریتی داده شده است؟ و چه بنایی می‌تواند آسایش ساکنین آنرا فراهم کند بی آنکه شرایط زیستی و فرهنگی و نیاز صاحبان آنرا در نظر نگرفته باشد!

۸ مارس روز زن تنها یادآور مبارزات زنان در راه آزادیخواهی و تساوی طلبی نیست. نگاهی است به آنچه که در حال حاضر در جنبش زنان در حال وقوع است. روز یادآوری تلخ کامی‌های زنان هم نیست. روز آویزان کردن بیرق‌های گوناگون هم نیست. روز نگاه اصولی و اندیشمندانه به دور از چهارچوب‌های سازمانها و گروههای سیاسی است.

آنها هم در چهارچوب برنامه‌های سیاسی احزاب خود فعالیت می‌کنند. ولی در احزاب و گروههای سیاسی که در قدرت نیستند و به خصوص گروه‌های سیاسی در مهاجرت، این مشکل وجود دارد که مسئله زنان همچنان در چهارچوب برنامه‌های آن گروه یا حزب است که مورد بررسی قرار می‌گیرد و اینکه اگر برنامه و اهداف آن حزب سیاسی با واقعیت یا برنامه‌های جنبش فمینیستی در تقابل قرار گیرد آنوقت چه باید کرد؟! لذا در عمل امکان جدایی برنامه‌های سیاسی احزاب و فعالیت زنان دچار مشکل می‌شود. مثلاً زنی که در یک حزب یا گروه سیاسی با شعار و هدف سرنگونی جمهوری اسلامی فعالیت می‌کند چگونه می‌تواند از شرکت فعال زنان در رای گیری مجلس حمایت کند؟

هشت مارس، روز آویزان کردن بیرق‌های گوناگون نیست. روز نگاه اصولی و اندیشمندانه به دور از چهارچوب‌های سازمانها و گروههای سیاسی است.

فعالیت گروهی از زنان ایرانی در خارج از کشور در گروههای سیاسی با شعار براندازی جمهوری اسلامی، عملاً از واقعیت وضعیت موجود زنان در ایران فاصله گرفته است. تحولات کنونی وضعیت زنان در بستر دگرگونی‌های کلی سیاسی - اجتماعی در ایران، تحولی اصلاح گرایانه، آرام و تدریجی با شرکت همگانی زنان است. بنابراین هرگونه رهنمود انقلابی و دگرگونی ناگهانی، ناهمخوان با جریان‌های فعلی ایران است که در نتیجه به شکافی عظیم میان توده‌های زنان در ایران و این گروه از زنان ایران خارج از کشور تبدیل می‌شود. طرح شعارهای تکراری که تحولات گام به گام زنان در ۲۰ سال گذشته را نادیده بگیرد، به رویگردانی زنان از این جریان‌ها می‌انجامد. نادیده گرفتن این موضوع که زنان در ایران به درجه‌ای از رشد و آگاهی رسیده‌اند که خود با توجه به شرایط سیاسی، اجتماعی موجود برای معضلات خود راه حل‌هایی بجویند، کم بها دادن به اندیشه زنان و حق انتخاب خود آنهاست.

یک دست و همگون نشان دادن اسلام در سرتاسر جهان و جهانشمول فرض داشتن فمینیسم در تمام خصوصیات خود به صورت احکام کلی می‌انجامد که با واقعیت تطابق ندارند. اسلام اگر در ایران به عنوان نوع حکومت مقوله نوینی است اما در تبیین قوانین و نقش آن در سنت‌گرایی و واپس‌گرایی در ایران موضوع تازه‌ای نیست. در گذشته هم قوانین مدنی اگر نه به تمامی اما در موارد زیادی تابع قوانین اسلامی بوده است. و به علاوه همواره در پشت سر همه ادیان و مذاهب، جنبه پدرسالارانه آن بوده است که به تبعیض جنسی

روشنفکران دینی و لائیک از گفت تا گفت و شنود

لائیک ها باید حق حیات و حضور فعالانه برای مسلمانان قائل شوند و گمان نکنند که هر فرد مسلمانی عافیت طلب، متعجب، بنیادگرا یا خشونت طلب بالفعل است. آنان باید با بازنگری در رفتارهایشان به تصحیح دیدگاههای خود بپردازند و این باور غلط را به دور اندازند که مسلمانان قادر نیستند تا در شکل گیری جامعه مدرن نقش بازی کنند. مسلمانان نیز باید به مبارزه همه جانبه با اشکال مختلف بنیادگرایی بپردازند تا زمینه ظهور اسلام آزادی خواه و نوعی دینداری فراهم گردد تا به مسلمانان درس آزادگی، دموکراسی، مدارا و بردباری در مقابل مخالفین را بیاموزد. آنان باید با درس گیری از این سخن قرآنی که در پذیرش دین اکراهی نیست به گسترش مدارا و بردباری کمک کنند. اگر آنان آزادی وجدان دینی را در مورد اسلام می پذیرند و به عنوان مثال برای دختران محجبه حق حیات و تحصیل در کشورهای غربی قائلند باید حق پوشش برای و برداشتن را برای زنان کشورهای اسلامی بپذیرند. نمی توان از حق پوشش برای دختران مسلمان در کشورهای غربی دفاع کرد ولی از حق برداشتن حجاب در کشورهای اسلامی سخنی به میان نیارود و در برابر ستمی که به زنان غیرمسلمان می رود سکوت اختیار کرد.

فرهاد خسرو خاور «اسلام جوانان»، نقل به مضمون

نشریه «راه آزادی» با طرح ضرورت گفتگو میان دینداران و لائیکها سرا به این فکر انداخت تا نکاتی را که حاصل تجربه عملی و یا ناشی از اندیشیدن به چنین مسئله مهمی است با خوانندگان نشریه در میان گذاشته و به سهم خود در دامن زدن به چنین مباحثی شرکت جویم. من در این نوشته تلاش خواهم کرد تا به این سوال پاسخ گویم که چه عواملی باعث تحول در میان روشنفکران گردید؟ چگونه کسانی که تا دیروز تحمل سخنان یکدیگر را نداشتند و صم بکم «عمی» بودند امروز در کنار هم و گهگاه در نشریات یکدیگر قلم می زنند؟ چه مسائلی در گذشته مانع گفت و شنود میان روشنفکران بود و چه رویدادهایی باعث گردید تا روشنفکران به نگرشی جدید نسبت به مسائل اجتماعی روی آوردند؟ جهت یافتن پاسخ به چنین پرسشهایی من دو دوره را تفکیک می کنم دوره اول که در برگیرنده سالهای ۴۰ تا نیمه دهه ۶۰ می باشد ما شاهد تکوین روشنفکران آرمان خواه و ایدئولوژیک هستیم که اکثرا در سازمانهای سیاسی گرد آمده و در تلاش تغییر ناکهانی و انقلابی نظام و جامعه هستند این دوره را دوره گفت می نامیم که مهمترین حصیه اش اعتقاد به برتری عقاید خود و حق دانستن آن است و شرط اول گفتگو را که مشروعیت و اعتبار برای مخالف قائل شدن فاقد است. دوره دوم که از سالهای پایانی ۶۰ آغاز و همچنان ادامه دارد و با ظهور نوع دیگری از روشنفکران روبرو هستیم که مهمترین مشخصه آنان به پرسش کشیدن الگوهای انقلابی و روی آوردن به اصلاح طلبی و پذیرش بسیاری از ارزشهای جوامع دموکراتیک است. ما اینان را روشنفکران دموکراتیک یا به تعبیر فرهاد خسرو خاور شبه دموکراتیک می نامیم که مهمترین مشخصه ایشان پذیرش قوانین بازی دموکراتیک و گفت و شنود است.

۴۲ تا ۶۵ دوران گفت یا تکوین روشنفکر ایدئولوژیک

به نظر می رسد که در این سالها ما نه با روشنفکران لائیک و دینی بلکه با روشنفکران ایدئولوژیک روبرو هستیم که اکثرا در سازمانهای سیاسی مختلف گرد آمده اند و در تلاش یافتن راه حل برای مسائل جامعه هستند. حضور گسترده ایشان به عوامل چندی وابسته است (آلن برانسون). نخست وجود نظام آموزشی منسجم و سراسری که باعث عمومی شدن فرهنگ گشته و بسیاری از جوانان را وارد دوره جدیدی از حیات اجتماعی ایشان می کند.

دوم فضای بسته سیاسی. اگرچه نظام گذشته با طرح و اجرای اصلاحات ارضی تلاش کرد تا جامعه را وارد مرحله نوسازی گرداند و چنین حرکتی باعث فروریختن ساختارهای سنتی جامعه گردید ولی این روند به هیچ وجه به حوزه سیاست و بسیج مردم سرایت نکرد و نظام سابق سرمست از روند نوسازی با نمونه برداری از نظامهای توتالیتر به ایجاد حزب واحد همت گماشت. سوم ناتوانی نظام جهت جذب جوانان و نبود امکانات جهت ابراز عقاید، برای آنان که وارد دانشگاه شده و با جنبه هایی از مظاهر تمدن مدرن آشنا می شدند باعث گردید تا عده ای از بهترین و شایسته ترین فرزندان این سرزمین به سوی تشکیلات سیاسی روی آورند و تنها راه بازگشایی فضای آن دوران را سرنگونی نظام و استقرار بهشت موعود بر روی این زمین خاکی بدانند و این چنین بود که در میان سالهای ۴۰ ما شاهد تولد و تکوین سازمانهای سیاسی سراسری با مشی چریکی بودیم که متأثر از تجربیات جنبشهای جهان سوم و مخصوصا الجزایر، ویتنام و کوبا به نوعی آرمان خواهی انقلابی روی آوردند.

مهمترین خصیصه دوره اول (گفت)، اعتقاد به برتری عقاید خود و حق دانستن آن است و شرط اول گفتگو یعنی مشروعیت و اعتبار قائل شدن برای مخالف را فاقد است.

چهارم وجود ایدئولوژی و سلطه تفکر ایدئولوژیک. یکی دیگر از مشخصات جامعه ما در این دوران وجود اندیشه ایدئولوژیک بود. منظور از ایدئولوژیک، نظامی از عقاید است که به تعبیر رودنسن مهمترین وظیفه اش آرمانی جلوه دادن گروه خود و شیطانی قلمداد کردن مخالفان است. فراموش نکنیم نقش موثر حزب توده را در اشاعه و گسترش چنین فرهنگ ایدئولوژیک اندیشی. آنان بودند که با وارد کردن ادبیات مارکسیستی و روایتهای ساده شده آن خیال خاصی در سر روشنفکران ایرانی انداختند و آنان را به این باور کشانند که کلید همه در بازکن را در جیب و چراغ جادو را در دست دارند و قادرند تا همه مسائل جامعه را با رجوع به چند اصل ساده شده بیابند. ماتریالیسم تاریخی پاسخی برای تحول همه جوامع بشری بود و ماتریالیسم دیالکتیک شاه کلید حل پیچیدگیهای دنیای اندیشه و فکر. نسل پس از ۴۲ اگرچه بخش از نظر سیاسی از حزب توده برید ولی جز چهره هایی چون شاعران اندیشه توده ای بر ذهنیت روشنفکران سلطه داشت و چنین تأثیری را حتی بر اندیشه و عمل سازمان مجاهدین نیز می توان دنبال کرد. مارکسیسم را علم مبارزه قلمداد کردن، اقتصاد مارکسیستی را ابطال ناپذیر دانستن، شناخت را بر مبنای اصول دیالکتیک فهمیدن و تکامل را در دورنمای ماتریالیستی تفسیر کردن و راه بشر را راه انبیا دانستن و مبارزه را اصل گرفتن همه نتیجه سلطه اندیشه مارکسیستی و روایتهای لنینی، استالینی و چه گوارائی بود. بسیاری از این روشنفکران اگرچه دین رسمی و مذهب اسلام را کنار گذاشتند، ولی برداشتی عمیقاً دینی از مسائل و مشکلات جامعه داشتند. به تعبیر ریسون آرون مدافع دینی زمینی بودند که در آن ناجی (روشنفکر) مستضعفین (پرولتاریا) جامعه آرمانی (جامعه کمونیستی بی طبقه) بود. عده کمی از این روشنفکران تنها امام اول (مارکس) را قبول داشتند. تعداد بیشماری چهار امامی (مارکس، انگلس، لنین و استالین) بودند و تعداد دیگری از معتقدین پنج تن آل عبا (مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو) بودند. آیا بر بسیاری از این روشنفکران به صرف دین داشتن می توان نام لائیک داد. به این دلیل این روشنفکران را به همراه دیگر

۱۳۵۵

روشنفکران مذهبی روشنفکران ایدئولوژیک اندیش نام می نهیم که تفاوتشان داشتن ایدئولوژی های متفاوت است. ولی در تعصب و خشک اندیشی دست کمی از یکدیگر نداشتند. حتی عده ای از آنان در سال ۱۳۵۴ در درون سازمان مجاهدین زور را جانشین عقیده کردند و از کشتن دوستان دیروزشان غفلت نورزیدند و به تعبیر سروش دگماتیسم تقابدار را جایگزین دگماتیسم عربیان کردند و در پشت نقاب پرولتاریا و آزادی کمونیسم، امکان هر گفتگو را بستند. یادی نیز از شریعتی کنیم اگرچه او با حرکت خود نقش عظیمی در فروریختن باورهای سنتی جامعه و به پرسش کشیدن اسلام تقلیدی و سنتی داشت ولی با طرح اسلام به عنوان ایدئولوژی و تز «امت و امامت» «شیعه یک حزب تمام» «جهت گیری طبقاتی اسلام» این توهم را زنده کرد که شاید اسلام ایدئولوژیک دوی درد جامعه استبداد زده ما می باشد و اسلحه ای در دست روشنفکران مسلمان در برابر هجوم اندیشه های مادی نهاد. در چنین فضایی انتظار گفت و شنود داشتن به رویا تا واقعیت نزدیکتر است. خوشبختانه آن سالها علیرغم بار سنگین و بهای گزافی که پرداخته ایم سپری گردیده است و جامعه ما مخصوصا پس از انتخاب خاتمی وارد مرحله نوینی از حیات سیاسی و اجتماعی خود شده است و امروز ما با روشنفکرانی رویرو هستیم که مخالفان خود را دستیار شیطان قلمداد نمی کنند و خواستار طرح مسائل در فضای عمومی هستند. اکنون نگاهی به زمینه های ظهور این روشنفکران بیندازیم.

فضای کنونی و امکان گفت و شنود

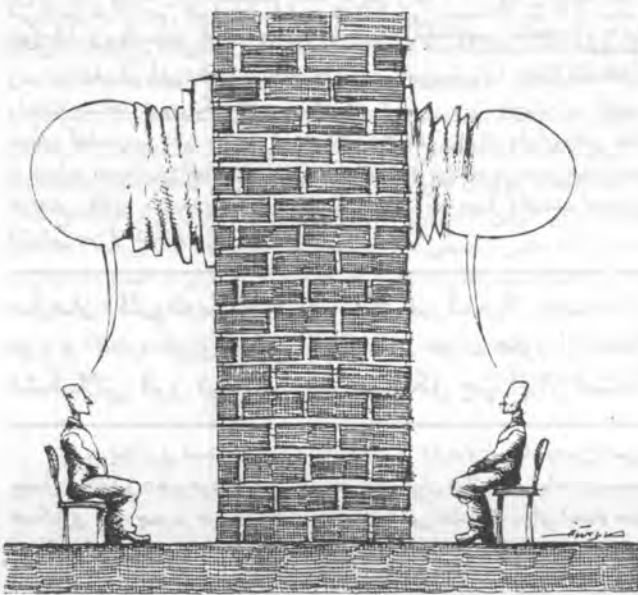
من بر این باورم که در این ده پانزده سال گذشته ما با تولد و تکوین رویکردی جدید به مسائل و مشکلات جامعه خود رویرو هستیم که در فضای قبل از انقلاب و سالهای آغازین غایب بود. جستجوی عامل واحد، کاری غیرممکن است. به نظر می رسد که عامل اصلی در این قضیه، فروریختن دیوارهای اعتقادی بود که مانع شنیدن سخنان مخالفین می شد. ضروری است تا به چند رویداد اشاره ای هرچند گذرا کنیم که در تکوین روشنفکران جدید شبه دموکراتیک نقش اساسی داشته است (فرهاد خسروخاور).

در این ده پانزده سال گذشته، ما با تولد و تکوین رویکردی جدید به مسائل و مشکلات جامعه خود رویرو هستیم که در فضای قبل از انقلاب و سالهای آغازین آن غایب بود.

نخست از انقلاب اسلامی یاد کنیم که در آغاز باعث شور و شوق و علاقمندی بسیاری در خارج و داخل ایران گردید ولی کم کم در برابر سیل مشکلات قرار گرفت و ناتوانی انقلابیون در حل آنها نوعی دلزدگی و دلزدگی از نظام حاکم را دامن زد. استقرار جمهوری اسلامی و تلاش رهبران انقلاب در جهت به کرسی نشاندن ولایت فقیه و فرایند اسلامی کردن جامعه و پیچیده شدن نظریه ولایت مطلقه فقیه توهم بسیاری را نسبت به این نظام از بین برد و روشنفکران مسلمان ایران را به بازنگری جدی درباره رابطه دین، حکومت و ایدئولوژی کشاند. کسانی که در آغاز مخلصانه هستی مادی و معنوی خود را در خدمت پیروزی این انقلاب گذاشته بودند متوجه شدند که نجات دین و احیای آن نه با سیاسی کردن و ایدئولوژیک کردن دین بلکه در سایه جداکردن مرزهای دین و حکومت در جهت فراهم آوردن زمینه برای گرویدن آزادانه مردم به دین امکان پذیر است و از اینجا نظفه های نقد دین ایدئولوژیک شکل گرفت.

پس از انقلاب اسلامی ما شاهد اضمحلال و فروپاشی نظامهای سوسیالیستی هستیم به قول نویسنده ای (مارسل گوشه) ما در سالهای پایانی قرن ۲۰ با تولد و تکوین ایدئولوژی و آرمان تازه رویرو نبوده بلکه در برابر چشمان خود شاهد مرگ ایمان انقلابی به رهاستی و رستگاری این جهانی بشریت هستیم. این حرکت پس از تجربه انقاب اسلامی دومین ضربه و پتک سنگین بر وجدان ایدئولوژی زده روشنفکران بود و بسیاری از آنان را از خواب گران ۷۰ ساله بیدار و به اندیشیدن دریا بهشت موعود که در بسیاری از موارد چیزی جز جهنم موجود نبود کشانید. گفتمان مارکسیستی که در حوزه های روشنفکری پیچیده بود جای خود را به نقد مارکسیسم و روایتی مختلف آن داد. کسب آگاهی نسبت به واقعیت نظامهای سوسیالیستی، نوعی پدیدینی نسبت به انقلاب و دفاع از اصلاح را درمیان روشنفکران پدید آورد. بسیاری از

مارکسیستهای وطنی و انقلابیون سابق به دنبال این رویداد از ایدئولوژی و آرمانهای تمام خواه خود دست کشیده و به دفاع از ارزشهای جوامع دموکراتیک که تا دیروز با مهر بورژوازی طرف شده بود پرداختند. پایان جنگ و فوت رهبر انقلاب نیز عاملی اساسی در فروریختن آرمانهای روشنفکران انقلابی دیروز بود. پایان جنگ همانا پایان یافتن رویای صدور انقلاب و استقرار حکومت جهانی اسلام بود و فوت رهبر و بنیانگذار جمهوری اسلامی سرآغاز پایان رهبری فرهنگدانه و آغاز فرایند روزمره شدن قدرت فرهنگد بود.



سرانجام نیاستی از نقش مهم و تاریخساز افرادی مانند عبدالکریم سروش غافل شد که در فروریختن بسیاری از توهمات و باورهای روشنفکران ما از منزلتی خاص و ارجمند برخوردار است و کم نیستند روشنفکران مسلمانی که تحولات فکری خود را مدیون تلاشهای نظری آنها می دانند (جلالی پور ...). به نظر من باز شدن فضای سیاسی امروز نتیجه رویدادهای بالا و کسب آگاهی از آنان و حاصل تلاشهای نظری و عملی بسیاری از کوشندگان سیاسی و روشنفکران جامعه ما است. بسیاری از همین افرادی که امروز از سردمداران فکری جبهه دوم خرداد هستند و سنگ دموکراسی، حقوق بشر و جامعه مدنی را به حق به سینه می زنند، در گذشته مدافعان سرسخت نظام و مدافع روشهای غیر دموکراتیک جمهوری اسلامی بودند و هر کدامشان به سهم خود در سخت شدن فضای سیاسی نقش مهمی بازی کردند. آقای گنجی در سپاه، جلالی پور در مقامات مختلف دولتی در کردستان، حجابیان در وزارت اطلاعات، سالها در تحکیم مواضع نظام کوشیدند و در پیشروی سیاستهای سرکوبگرانه نظام و مشروعیت بخشیدن به آن نقش اساسی بازی کردند. اگرچه شناخت کارکردهای بسیاری از سردمداران دوم خرداد محتاج تحقیق مستقلی است ولی گمان نمی کنم که آقای حجابیان در وزارت اطلاعات در تلاش گسترش جامعه مدنی و یا دفاع از دین حداقلی و یا در پی اشاعه آزادیهای دموکراتیک بوده است و یا اینکه آقای جلالی پور در مدت خدمتشان در کردستان در تلاش استقلال خودمختاری و دفاع از حقوق حقه مردم کردستان بوده است و یا آقای گنجی در بخش عقیدتی سپاه قرائت فاشیستی از دین و دفاع از آزادی بیان و افشای حقایق ومبانی جامعه مدنی را آموزش می داده است. ولی همین روشنفکران و بسیاری دیگر با درس گیری از گذشته و آگاهی از خطرات کاربست نظامهای عقیدتی در حوزه سیاست به سهم خود درحال اشاعه فرهنگ آزادی، دموکراسی، حقوق بشر، بردباری و گسترش جامعه مدنی هستند و این حرکتها باعث مشارکت بیشتر مردم در تعیین سرنوشت خویش است. نقد و کنار گذاشتن آرمان طلبی و انقلاب فی نفسه امر مثبتی برای جامعه در حال تحول مان نیست، بلکه نقد و سنجش آن بایستی همراه با روی آوردن به اصلاح طلبی در همه حوزه ها و کاربست عقلگرایی انتقادی جهت بهبود اوضاع باشد.

تاملاتی بر کنگره ششم سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

پیشقدم شوند، قوانین خود را بر اصول دموکراتیک تغییر بدهند و با التزام به بیانیه جهانی حقوق بشر، امکانات لازم را فراهم کنند، موید استنتاجات فوق الذکر است. اینگونه موضع گیری های کنگره ششم که تنها به این مورد هم محدود نمی شود، نشانگر آنست که اکثریت «سازمان» تا چه حد در رویا به سر می برد و این نگرانی را تقویت می کند که اکثریت اعضا درک درستی از مشی سیاسی مسالمت آمیز و قانونمندی های آن ندارد. به نظر می رسد اکثریت «سازمان» برای مشارکت مستقیم در زندگی و مبارزات سیاسی مردم در انتظار چنان تغییر ساختاری است که در واقع چیزی از جمهوری اسلامی باقی نمانده باشد!

قبل از وارد شدن در مباحث کنگره ششم لازم می بینم خواننده را در فضای کنگره ششم قرار بدهم. کنگره به شکل مجمع عمومی اعضا «سازمان» فراخوانده شده بود تا مشارکت هرچه وسیع تر آنان در مباحثات و تصمیم گیری ها فراهم شود. لذا هر عضو «سازمان» که مایل بود و امکان داشت، توانست در کارها و سرنوشت سازمان خود مستقیماً مشارکت کند. با توجه به این که هزینه مسافرت و غیره بر عهده شرکت کنندگان بود و می بایست برای چند روز از کارزندگی دست بکشند، لذا صرف حضور در کنگره بیانگر درجه ای از پایبندی و علاقه افراد به سرنوشت سازمان خود بود که در شرایط مهاجرت نعمت بزرگی است. به تقریب شاید ۷۰ درصد اعضا حضور داشتند و قاطبه آنها در مباحثات و فعالیت های کنگره فعالانه شرکت می جستند. اضافه بر آن، تعدادی از کادرها و اعضا سابق رهبری که به خاطر اختلاف نظر و یا ملاحظات دیگر، از «سازمان اکثریت» کناره گیری کرده بودند نیز در مقام میهمان دعوت شده بودند. با همین عنوان، نمایندگانی از احزاب و سازمان ها و نیز مدیران مسئول دو نشریه در کنگره حضور داشتند. میهمانان جز در رای گیری و انتخابات، در سایر امور کنگره از حق برابر با اعضای «سازمان» برخوردار بودند.

با آنچه در کنگره ششم شاهد آن بودیم، متأسفانه سازمان اکثریت از مختصات و شاخصهای ضروری و الزام آور یک تشکل مورد نیاز جامعه ایران فاصله دارد و هنوز از قالب سنتی به طور کامل خارج نشده است.

اینبار به جای اسناد و قطعنامه های از پیش تدارک شده واحدی از سوی شورای مرکزی یا کمیسیون ها، پلافرم های متعددی روی مباحث مهم کنگره از سوی افراد ارائه شده بود. به طور مثال درباره سند اصلی جهات سیاسی و مشی «سازمان»، ۶ تا ۷ طرح پیشنهاد شده بود. و یا در موضوع فعالیت قانونی و عملی ۵ طرح وجود داشت.

در شیوه های متداول قبلی به خاطر وجود گرایش ها مختلف درون سازمان، اسناد معمولاً التقاطی بود. در نتیجه پس از هر کنگره، گرایش های مختلف به دنبال تفسیر دلخواه خود از مصوبات بودند و پلیمیک ها آغاز می شد و این مصوبات پس از مدتی عملاً به دست فراموشی سپرده می شدند. لذا با آنکه راه و روش انتخابی برای کار کنگره ششم به علت الزامات پرسودوری وقت زیادی را تلف کرد، اما این امتیاز را داشت که اسناد اساسی یکپارچه تر و از صراحت بیشتری برخوردار بودند. لذا هرجناح و حتی گرایش های مختلف و متفاوت درون یک جناح یا موضع خاص خود، بخت خویش را به آزمایش گذاشته بودند.

در کنگره دو جناح اصلی در برابر هم قرار داشتند که در گفتگوهای درون سازمان به چپ و راست معروف اند. اما به نظر من چنین اطلاقی به جناح های موجود در «سازمان» درست و منطبق با واقعیت نیست. زیرا اولاً همه جناح ها و گرایشات درون «سازمان اکثریت» از منظر آرایش و تقسیم بندی ←

اولین بار بود که من در کنگره سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت (از این پس در این نوشته به اختصار از نام «سازمان اکثریت») و یا «سازمان» استفاده می کنم) شرکت می کردم. لذا فرصت مناسبی دست داد تا از نزدیک با واقعیت «سازمان اکثریت» آشنا شوم و تاحدی به مشکلات و تنگناهای درونی و نیز به توان آن برای تغییر و تحول پی ببرم. امیدوارم با انتقال صادقانه و رفیقانه مشاهدات و درنگ های دوستی که از بیرون و با فاصله به آنچه در کنگره گذشت می نگرد، بتوانم هر خواننده علاقمند را برای داوری واقع بینانه تر درباره «سازمان اکثریت» یاری برسانم. این نوشته در عین حال اجابت خواهش رفقای متعدد کنگره «سازمان» است که میل داشتند احساس و ارزیابی من از کنگره را بدانند.

سازمان اکثریت با وجود ریزشهای بزرگ و از دست دادن نیرو و کناره گیری برخی از نخبگان خود، هنوز از لحاظ تشکیلاتی قوی ترین سازمان متشکل چپ ایران است.

لازم به یادآوری است که هیات نمایندگی ما (فرهاد فرجاد و من) خود را چندان بیگانه و «غیرخودی» نمی دید. طی سالیان دراز مناسبات دوستانه و همکاری ها، چه در جریان تلاش های طولانی مشترک برای ایجاد جبهه اشتلافی از جمهوری خواهان آزادی خواه و چه در کوشش برای برپائی شورای متحد چپ های دموکرات و یا ابتکارات متعدد دیگر، با چهره های فراوان رهبران و کادراهی «سازمان اکثریت» از نزدیک آشنا بودیم. با آنکه مشکلات در مناسبات ما کم نبود و گاه نیز با پلیمیک های قلمی تلخ و ناخوشایند همراه بوده است، با اینحال، دوستی و رفاقت بین ما، به امید روزهای بهتر و تفاهم بیشتر هیچگاه قطع نشده است. رهبری حزب ما، علی رغم دشواری های واقعی و سرخوردگی ها، برمناسبات دوستانه خود با سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) پای فشرده است و همانگونه که من در پیام هیات نمایندگی خود به کنگره ششم موکداً گفتم، حزب دموکراتیک مردم ایران به سازمان اکثریت به گونه «حزب واقعا برادر و متحد درازمدت و استراتژیک خود می نگرد». جمع بندی ما از کنگره ششم نیز هیات نمایندگی ما را در درست بودن این سمت گیری متقاعد تر ساخته است.

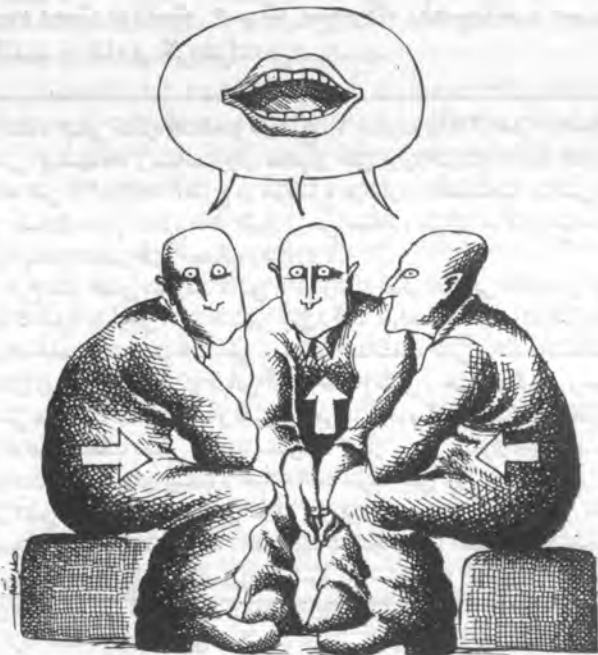
«سازمان اکثریت» با وجود ریزش های بزرگ و از دست دادن نیرو و کناره گیری برخی از نخبگان خود، هنوز از لحاظ تشکیلاتی قوی ترین سازمان متشکل چپ ایران است. حزی است جاافتاده و آزمایش داده. «سازمان اکثریت» در این وانفسای چند دستگی و چند پارگی، متحد نزدیک و پایبند ماست. علاقه صادقانه ما برای تبدیل و تحول این «سازمان» به یک سازمان چپ مدرن و اصلاح طلب، آزادی خواه و عدالت جو، برخاسته از این واقعیت ها و باور ما به نیاز مبرم جامعه سیاسی ایران به یک حزب چپ متحد و پرتوان، اما نواندیش و اصلاح طلب است که از نبود آن سخت رنج می برد. به باور ما «سازمان فدائیان خلق ایران - اکثریت» توان آن را دارد که به یکی از مولفه های موثر و مفید آن میل گردد. اما باید بی تعارف و بی پرده بگویم که «سازمان اکثریت» چنانکه هست و اینک با آنچه در کنگره ششم شاهد آن بودیم، متأسفانه از مختصات و شاخص های ضروری و الزام آور چنین تشکل مورد نیاز جامعه ایران فاصله دارد و هنوز از قالب سنتی به طور کامل خارج نشده است.

این واقعیت تأسف بار که حتی درحال و هوای فردای ۲۹ بهمن، «سازمان اکثریت» نمی تواند روی این موضوع ساده تصمیم بگیرد که لازمه فعالیت علنی و قانونی در کشور، رعایت قانون اساسی و فعالیت در چهارچوب آنست و یا این پدیده شگفت آور که هنوز ۵۲ درصد اعضای «سازمان» براین باورند که برای فعالیت آزاد احزاب سیاسی، می باید دولت و مجلس جمهوری اسلامی

همین خواست، شعار محوری کنگره ها بود. و با پیشنهاد گنجاندن این جمله در قطعنامه: «دفاع مردم در مقابل حملات رسمی و غیررسمی اوباشان...» که آشکارا تبلیغ خشونت و هرج و مرج بود، فقط ۱۸ درصد رای آورد. از میان ۶ سند اصلی که در رابطه با خط مشی و سیاست «سازمان» به کنگره ارائه شد، طرحی که حاوی نکات و مواضع مشابه بالا بود پائین ترین درصد را به خود جلب کرد (۱۸ درصد). رد طرح پیشنهادی درباره «جهان و جایگاه ما» به گونه سند پایه ای و خارج ساختن آن از دستورکار کنگره که با زبان و فرهنگ کهنه «احزاب برادر» تنظیم شده بود، شاید نمونه دیگر آن باشد.

نکته شایان توجه این بود که هسته افراطی در درون جناح رادیکال - «انقلابی» کنگره و کلا بینش و تفکر واقعا انقلابی، از نیرو و وزن چندانی برخوردار نیست.

آنچه واقعا مایه دلگرمی است و بیش از هر رویداد کنگره مرا خوشحال کرد، مشاهده حاکم بودن فضا و فرهنگ دموکراسی در کنگره بود. جلسات و بحث ها در بی طرفی کامل و با شکیبایی و رعایت حقوق افراد اداره می شد، به نحوی که حتی از کسی ضایع نشود. فرهنگ دموکراسی که لازمه آن بردباری، تحمل شنیدن نظر مخالف، احترام متقابل، پرهیز از خشونت زبانی و توهین به یکدیگر است، به نحو رضایت بخشی حاکم بود. این یک دستاورد بزرگ است، زیرا حزبی که در درون آن دموکراسی نباشد نمی تواند منادی آزادی در جامعه باشد.



واکنش کنگره نسبت به قطعنامه درباره فعالیت قانونی و علنی در کشور از این بابت شایان توجه است. درباره اصل موضوع بعدا مکتب بیشتری خواهم کرد. در این جا به جنبه ای از آن می پردازم که به این موضوع مربوط است. از میان ۵ طرحی که در این مورد به کنگره ارائه شده بود، اولین و آخرین آن به خاطر درصد بالا و هم طراز بودن اهمیت یافت. جناح رادیکال برای مقابله با طرحی که از سوی امیرمیسینی و فرخ نگهدار و سه رفیق دیگر تهیه شده بود، قطعنامه ای با امضاء دوازده نفر ارائه کرد که نسبت به طرح های دیگر بالاترین رای را به خود اختصاص داد و شکست ناپذیر می نمود. تا اینکه نوبت به آخرین پیشنهاد رسید که متعلق به علی پور تقوی بود که حتی در کمیسیون رد شده بود. این قطعنامه علی رغم بعضی کسب و ها، از این بابت که صریحا موضوع التزام به قانون اساسی را برای تامین فعالیت علنی مطرح ←

نیروهای سیاسی - اجتماعی در کشور و نیز به خاطر باور و پایبندی به ارزش های والای انسانی، جزو نیروهای چپ اند و چپ به شمار می آیند. پلاتفرم های سیاسی - اجتماعی نمایندگان فکری جناح های مختلف که به کنگره ششم ارائه گردید، معرج مشترک چپ بودن آن ها را نشان می دهد. تانیا اطلاق «راست» به هر گرایش درون «سازمان اکثریت»، بدین جهت که در فرهنگ سیاسی بار ارزشی منفی دارد و کلا عقب ماندگی ذهنی، ارتجاعی و ضد آزادی بودن را تداعی می کند، سزاوار نیست.

به باور من، اختلاف در «سازمان اکثریت» و جناح بندی ها، اساساً بر سر مشی سیاسی و بر محور مناسب ترین راه و روش برای دستیابی به آزادی و مردم سالاری و بر سر چگونگی سیاستی است که می باید در برابر رویدادهای پر جزو و مد کشور و در قبال حاکمیت دوگانه در جمهوری اسلامی اتخاذ نمود. اختلاف بنیادی ای که میان بینش انقلابی با اصلاح طلبی، از سال ها پیش، کل جنبش چپ ایران با آن دست به گریبان بوده است. خود ما در روند گذار از لنینیسم به یک حزب چپ اصلاح طلب، سالیان درازی درگیر این مبارزه درونی بودیم.

احساس من این است که در «سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)» هنوز مساله مشی سیاسی مسالمت آمیز و باور به تغییر و تحول آرام و گام به گام به گونه اندیشه راهنمای استراتژیک به جای تفکر و مشی «رادیکال» و قهرآمیز که فرهنگ عمومی همه ما و ایدئولوژی مان بود، به درستی و با پیگیری حل نشده است. این یک معضل فرهنگی است که حل آن زمان می خواهد و به کار نظری جدی و سیستماتیک نیازمند است. ای کاش همین موضوع بحث محوری و یگانه کنگره ششم را تشکیل می داد، تا با صراحت درباره آن اعلام موضع می شد و یا لاقابل تفاوت ها آشکار می گشت. مساله تنها گفتن این نیست که مشی سیاسی مسالمت آمیز را قبول داریم و سپس هزار اما و اگر بگذاریم. می باید پیامد ها و الزامات پذیرش این مشی در کردار و عمل و پروژه های سیاسی تا به آخر بررسی شود. در آن صورت بسیاری از معضلات کنونی، از جمله موضوع گرهی و محوری کنگره در مورد فعالیت علنی و قانونی پاسخ ساده و طبیعی خود را باز می یافت.

احساس من این است که در سازمان اکثریت هنوز مساله مشی سیاسی مسالمت آمیز و باور به تغییر و تحول آرام و گام به گام، به درستی و با پیگیری حل نشده است.

از این منظر، در «سازمان اکثریت» و ایضا در در کنگره ششم، سه جناح یا گرایش سیاسی - بینشی مشاهده می شد: جناح رادیکال - «انقلابی»، جناح اصلاح طلب و یک جناح یا گرایش سوم میانی که معمولاً برحسب موضوع و یا به طور عکس العملی در برابر این یا آن قطعنامه، در کنار یکی از دو جناح اصلی قرار می گرفت. جناح رادیکال به نظر منسجم تر و همبسته تر از سایر جناح ها به نظر می رسد.

آنچه برای من غیرمنتظره و شگفت آور بود، مشاهده موضع برخی از چهره های شاخص همین جریان میانی کنگره بود. با آنکه از لحاظ بینش و فرهنگ سیاسی جایگاهشان اساساً در طیف نیروهای اصلاح طلب و واقع گراست، با این حال چه در تدارک اسناد کنگره و چه در مباحثات و موضع گیری ها در کنگره، به طور عمده در اتحاد و هم سوئی با جناح رادیکال - «انقلابی» گام برمی داشتند که به نظر من برخلاف طبیعت و فرهنگ سیاسی آنها بود. این راز سر به مهری است که تنها خود این رفقا قادر به باز کردن آن هستند. موضوع این جناح به ویژه از این جهت پراهمیت است که اضافه بر وزن و اعتبار فردی برخی از آنها، در عمل نقش آن ها در تصمیم گیری ها تعیین کننده است. زیرا به نظر می رسد که هیچ یک از دو جناح اصلی به تنهایی قادر به تامین اکثریت در کنگره ها نیست.

نکته شایان توجه دیگر این بود که هسته افراطی در درون جناح رادیکال - «انقلابی» کنگره و کلا بینش و تفکر واقعا انقلابی، از نیرو و وزن چندانی برخوردار نیست. سرنوشت پیشنهادات و طرح هایی که با چنین مضامینی به کنگره ارائه شد، این حکم را تائید می کند. به طور مثال پیشنهاد گنجاندن ماده ای با مضمون زیر: سازمان اکثریت «در راه برکناری جمهوری اسلامی مبارزه می کند»، بیش از ۱۰ درصد رای نیاورد. حال آنکه تا دو سه سال پیش

← ساخته بود، می توانست در صورت کسب اکثریت، نقطه عطفی در سیاست و منشی سازمان باشد. پیشنهاد پورنقوی به طور غیرمنتظره‌ای بالاترین رای را آورد و یک لحظه گمان می رفت که برنده باشد و چون آخرین موضوع روز بود بلافاصله تنفس داده شد. شور و هیجان در میان شرکت کنندگان کنگره آشکار بود. اما به زودی معلوم شد که این پیشنهاد با آنکه از نظر تعداد بالاترین رای را به دست آورده است، اما بدین جهت که تعداد شرکت کنندگان به هنگام رای گیری روی این دو پیشنهاد یکسان نبود، در نتیجه از لحاظ درصد آرا، طرح پیشنهادی رادیکال‌ها چند صدم بالاتر از طرح پیشنهادی پورنقوی بود. لذا رای گیری مجدد تنها راه حل می نمود. با کنجکاو و علاقه اما دلواپس، در پی آن بودم که چه خواهد شد. به ویژه آنکه زمزمه‌های ناخوشایند حاکی از عدم همکاری در صورت تصویب پیشنهاد پورنقوی به گوش می رسید. اما نگرانی من دوام چندانی نداشت. با شگفتی دلپسندی دیدم که شب هنگام، زنان و مردان از «چپ» و «راست» و میانه، «انقلابی» و اصلاح طلب، دست در دست هم تا سحرگاه رقصیدند و سرود خواندند و شادی کردند! گویی هیچ اتفاقی رخ نداده است! فردای آن روز نیز با پیشنهادی که اتفاقاً از سوی یکی از نمایندگان سرشناس جناح رادیکال ارائه شد، با سخنانی سرشار از تفاهم و درایت، جلو بحران احتمالی را گرفتند. قرار بر این شد که برای اجتناب از اتخاذ تصمیم در موضوعی چنین سرنوشت ساز به اتکاء یکی دو رای بیشتر، پرهیز شود و موضوع در دستور کار رهبری جدید قرار بگیرد و به بحث عمومی گذاشته شود. و در یک مهلت زمانی ۶ ماهه، از راه همه پرسی تصمیم نهائی اتخاذ شود.

با شگفتی دلپسندی دیدم که شب هنگام، زنان و مردان از «چپ» و «راست» و میانه، «انقلابی» و اصلاح طلب، دست در دست هم تا سحرگاه رقصیدند و سرود خواندند و شادی کردند!

اسناد اصلی کنگره اضافه بر موضوع بالا عبارت بودند از طرح «اهداف سیاسی، پیشنهادها و سیاست‌های فداانان خلق ایران (اکثریت)»، سند «درباره مسأله ملی در ایران»، «طرح در موضوع جوانان»، «قطعنامه سیاسی» و سایر مسائل جاری کنگره‌ها از قبیل بررسی عملکرد شورای مرکزی منتخب کنگره پنجم، تدفین طرح دستگاه رهبری و ...

طرح سند اصلی پیشرفت‌هایی را در زمینه تفکر اعتدالی منعکس می‌سازد که مایه دلگرمی است. منتهی چون برآیند مواضع مشترک رادیکال‌ها با میانه‌هاست، به شدت التقاطی بود. لذا متأسفانه نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای روز جامعه باشد که مبانی آن بر اصلاح طلبی و خشونت‌گریزی و مش سیاسی مسالمت استوار است و تغییر و تحولات آرام و گام به گام می‌طلبد. برای توضیح مطلب فصلی از سند مصوبات کنگره را زیر عنوان «پیشنهادها و سیاست‌های ما برای پیشبرد اصلاحات» نمونه می‌آورم. از این عنوان و بخش مهم نکات و خواست‌هایی که در متن قید شده است، نظیر آزادی قلم، مطبوعات، احزاب و سندیکاها، ممنوعیت شکنجه، لغو اعدام، لغو نظارت استصوابی، انحلال دادگاه‌های ویژه، پیشبرد سیاست تشنج زدایی و امثال آن چنین استنباط می‌شود که «سازمان اکثریت» پیشنهاداتی را چنانکه در سند قید کرده است، «برای تعمیق اصلاحات سیاسی و فرهنگی» به عنوان برنامه روز مد نظر دارد. لذا به امکان اصلاحات و تغییرات آرام در چارچوب جمهوری اسلامی باور دارد. زیرا تمامی این خواست در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی و در برنامه انتخاباتی احزاب و تشکل‌های سیاسی نیز بخشهایی از آن مطرح شده و مطبوعات دوم خرداد و احزاب سیاسی و نهادهای مدنی خارج از مدار حاکمیت نیز خواهان آنند. منتهی چون سند التقاطی است، ماده‌ای به این فصل اضافه شده که متأسفانه تمام روح اصلاح طلبی سند را زیر سوال برده است. زیرا در بند التقاطی می‌خوانیم: «برای تداوم و تعمیق اصلاحات سیاسی و فرهنگی، ضروری است قانون اساسی بر پایه موازین دموکراسی و حقوق بشر تغییر بیابد، ساختار دموکراتیک جایگزین ساختار سیاسی ولایت فقیه گردد. نظام قضائی بر مبنای عرف و اصول دموکراتیک بازسازی شود. مجازات اعدام لغو گردد!» ملاحظه می‌شود که با این قید و شرط‌ها «برای تداوم و تعمیق اصلاحات سیاسی و فرهنگی» که قبلاً پیشنهاداتی با مضمون اصلاح طلبی در سند، در جهت تحقق آن‌ها آورده شده است، با گذاشتن پیش

شرط‌هایی نظیر جایگزین ساختن ساختار ولایت فقیه که محور قانون اساسی و نظام است، زیر سوال رفته و نفی شده است. نمونه دیگر از بندهای التقاطی، این است که می‌خواهد «حق نافرمانی مدنی هر شهروند علیه قوانین غیردموکراتیک و ناقض حقوق بشر و علیه کاربرد قهر به رسمیت شناخته شود»! بدیهی است که این خواست، آشکارا تبلیغ هرج و مرج و آنارشیزم است که هیچ دولتی در هیچ نظامی آن را نمی‌پذیرد. بعضی رفقا برای توجیه این خواست به فرازی از مقدمه منشور بین‌المللی حقوق بشر در این سمت و سو اشاره می‌کنند که نه قابل قیاس است و نه آیه قرآن!

معلوم نیست منظور سازمان اکثریت از سوسیالیسم چیست؟ سوسیالیسم مارکس؟ سوسیالیسم لنین؟ شاخص‌های آن کدامند؟ آیا منظور «سوسیالیسم» اروپای غربی است که زیربنا و ساختار آن سرمایه‌داری است؟ آیا نمونه سوسیالیسمی که سازمان اکثریت می‌طلبد، در جایی از دنیا وجود دارد یا باید به فکر اختراع آن بود؟

از قطعنامه‌ها و مقوله‌های قابل بحث دیگر که به نظر من استمرار بیش‌های سنتی در اسناد کنگره است، می‌توان به قطعنامه درباره مسأله ملی در ایران و یا مقوله سوسیالیسم اشاره کرد که «سازمان اکثریت» خواستار تحقق آن در ایران است. منتهی معلوم نیست منظور از سوسیالیسم چیست؟ سوسیالیسم مارکس؟ سوسیالیسم لنین؟ شاخص‌های آن کدامند؟ مسأله مالکیت و موضوع قدرت چگونه است؟ آیا منظور «سوسیالیسم» اروپای غربی است که زیربنا و ساختار آن سرمایه‌داری است؟ آیا نمونه‌ای از آنچه «سازمان اکثریت» می‌طلبد در جایی از دنیا وجود دارد یا باید به فکر اختراع آن بود؟

به همین ترتیب است مسأله ملی، اگر ایران کشور کثیرالمله است و سازمان اکثریت خود را مقید به «حق تعیین سرنوشت ملیت‌های ایران» می‌داند و طرفدار جمهوری فدراتیو است، چه درکی از اصل «حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها» دارد؟ مگر گوهر آن پذیرش حق جدائی نیست؟ آیا اصل قابل انطباق بر اوضاع و احوال ایران است؟ چگونه است که در قطعنامه یکبار هم سخن از ملت ایران نیست؟ مگر وجود ندارد؟ آیا این‌ها همه تصادفی است یا حساب و کتابی دارد؟

اگر ایران کشور کثیرالمله است و سازمان اکثریت خود را مقید به «حق تعیین سرنوشت ملیت‌های ایران» می‌داند و طرفدار جمهوری فدراتیو است، چه درکی از اصل «حق تعیین سرنوشت ملیت‌ها» دارد؟ مگر گوهر آن پذیرش حق جدائی نیست؟ آیا این اصل قابل انطباق بر اوضاع و احوال ایران است؟ چگونه است که در قطعنامه یکبار هم سخن از ملت ایران نیست؟ مگر وجود ندارد؟ آیا این‌ها همه تصادفی است یا حساب و کتابی دارد؟

به نظر می‌رسد انبوه مسائل جاری فرصت نداده است که «سازمان اکثریت»، درباره اینگونه مقوله‌ها که به سهم خود بسیار اساسی و مهم است، کار لازم و جامعی را انجام بدهد و بیشتر ادبیات و تعاریف متداول سنتی درباره این مقوله‌ها از کنگره‌ای به کنگره دیگر با مختصر تغییراتی منتقل شده است. استنباط من از بحث‌های خصوصی، یا در کمیسیون‌گروه‌های گفتگو این بود که اغلب اعضاء کنگره آمادگی و نرمش زیادی برای شنیدن و پذیرش راه حل‌های بهتر و مناسب‌تر از خود نشان می‌دهند. مقایسه‌های طرحی که با عنوان «تزهائی پیرامون مسأله ملی در ایران» به کنگره ارائه شد با متن اصلاح شده‌ای که از تصویب کنگره گذشت، درستی ادعای بالا را نشان می‌دهد که باید به فال نیک گرفت.

(این بحث ادامه دارد)

در حاشیه مقاله حزب توده ایران در گذرگاه زمان پرده برداری از یک اسطوره

در شماره ۷۰ نشریه «راه آزادی» مطلبی درج شده است به عنوان «حزب توده ایران در گذرگاه زمان» که نگاهی است به سرگذشت این جریان سیاسی در مراحل متاخر فعالیت آن در میهن ما. مطلب مزبور از یک مقاله جامع یا یک پژوهش جدی بر پایه منابع و اسناد معتبر فاصله بسیار دارد. با وجود این در آن اطلاعات سودمند بسیاری هست، و شاید اشکال آن نیز در همین است که می‌کوشد رشته‌ای از آگاهی‌های دیرپاب و ناگفته را بدون نظم و انسجامی شایسته در یک مقاله مختصر بگنجانند. هدف این نوشته کوتاه نقد مقاله یادشده یا پاسخ بدان نیست، بلکه تنها تلاشی است برای تکمیل یا اصلاح برخی از داده‌های آن، با این امید که از نگاه پژوهش‌گران و علاتمندان دور نماند.

بیشترین بخش مقاله یادشده به دوران رکود فعالیت حزب پیش از انقلاب پرداخته است. در آن سالها حزب هیچ فعالیت تشکیلاتی مهمی در ایران نداشت، اما حضور معنوی آن در میان روشنفکران ایرانی کاملاً آشکار بود و نفوذ آن انکارناپذیر. در مقاله به درستی آمده است: «یک روح اسطوره‌ای همچون شیعی در محافل اجتماعی - سیاسی ایران حاکم بود که بیشترین فعالیت را می‌کرد.» رژیم شاه از این نفوذ آگاه بود. اما هر تلاش تبلیغاتی برای انکار یا نابودی آن به ضد خود تبدیل می‌شد و به نیروی «اسطوره» می‌افزود. شخص شاه در بیشتر سخنرانی‌های خود با لحنی کینه‌توزانه به حزب حمله می‌کرد، و جاهلانه به حیثیت سیاسی آن می‌افزود. سرکوب خشونت آمیز حزب پس از ۲۸ مرداد و بسته شدن زبان آن در ایران، به آن نوعی «مظلومیت» بخشیده بود، و چنانکه می‌دانیم طبع سنت گرای ایرانی کوفتن «ضعیف» را عملی ناجوانمردانه می‌داند. البته این را نیز باید به یاد داشت که حزب هر اشکالی که داشت هنوز دامن آن به پشتیبانی از یک رژیم قرون وسطایی آلوده نشده بود. از آن سالها نمونه‌های بسیار می‌شناسیم که حتی روشنفکران دست راستی یا «ضد توده‌ای» از تعارض یا حزب پرهیز داشتند، زیرا نمی‌خواستند به همگامی با دربار متهم گردند. رژیم شاه در سال‌های آخر حکومتش چنان منفور و بدنام بود که حتی پیروان خلیل ملکی، کسانی مانند ناصر وثوقی، محمودعنایت، داریوش آشوری، ناصر پاکدامن، مصطفی رحیمی، حاج سیدجواد و دیگران اگر به ندرت فرصتی هم می‌یافتند، از انتقاد صریح از حزب توده پرهیز داشتند، زیرا آن را نوعی همسویی با تبلیغات ضد کمونیستی رژیم می‌دیدند.

در مقاله از شعرا و نویسندگانی یاد شده است که «درفضاسازی و تقویت مارکسیسم نوع توده‌ای نقش ویژه‌ای بر عهده داشتند.» به لیستی که در

مقاله آمده می‌توان کسان بسیاری را افزود، که مهم‌ترین آنها دکتر امیرحسین آریان پور است، که نویسنده از او نامی نبرده است. آریان پور سرشناس‌ترین استاد جامعه‌شناسی کشور بود و سالیان دراز در آموزشگاه‌ها و دانشکده‌های گوناگون تدریس می‌کرد. کتاب او «زمینه جامعه‌شناسی» - که در ظاهر ترجمه و اقتباسی از یک کتاب دانشگاهی آمریکایی است - روایتی «مجاز» از جامعه‌شناسی طبقاتی یا اقتصاد سیاسی مارکسیستی است؛ که خود آریان پور روایت «غیرمجاز» آن را در آغاز دهه ۱۳۳۰ تحت عنوان «در آستانه رستاخیز» منتشر کرده بود. آریان پور طی دو دهه شاگردان بسیاری تربیت کرد که غالباً به «مارکسیسم روسی» گرایش یافتند و بسیاری از آنها به فعالیت در حزب توده روی آوردند. برای نمونه تنها از اصغر محبوب نام می‌برم که در «دانشکده هنرهای دراماتیک» تدریس می‌کرد و در کشتار سال ۱۳۶۷، جمهوری اسلامی به زندگی او خاتمه داد.

در مقاله یادشده از نفوذ پنهان و نامحسوس حزب در بسیاری از حوزه‌های فرهنگی و محافل هنری کشور چیزی گفته نشده است. برای نمونه در میان هنرمندان تئاتر، به ویژه با توجه به کارهای برجسته‌نوشین در دهه ۱۳۲۰ حزب از زمینه مثبتی برخوردار بود. برخی از همکاران و شاگردان نوشین مانند محمد علی جعفری، محمد تقی کهنمویی و مصطفی اسکویی همچنان به حزب وفادار بودند و طبعاً بر فضای پیرامون خود تاثیر می‌گذاشتند.

این نوستالژی در جامعه مطبوعات هم دیده می‌شد. با اینکه در فضای اختناق آلود پس از ۲۸ مرداد نشریات و روزنامه‌ها بارها و بارها از فیلتر تصفیه ساواک گذشته و گردانندگان اصلی آنها مشتاقی قلم به مزد بودند، اما در میان روزنامه‌نگاران قدیمی، هنوز کسانی بودند که در نهان به حزب گرایش داشتند و درادور هوادار آن بودند. بیشتر این افراد انسانهایی شریف و درستکار بودند و به خاطر پیش‌کسوتی و خوشنامی در محیط کار خود نفوذ قابل توجهی داشتند و در نتیجه فضای مساعدی برای تبلیغات توده‌ای فراهم می‌کردند. برای نمونه می‌توان از این افراد نام برد: خلیل سامانی، رضا مرزبان، کاوه دهگان، نعمت ناظری، مهدی بهشتی پور، نصرت اله نوحیان و ...

«اتر ناسیونالیسم» یکطرفه

روشنگر ایرانی

نکته‌ای که در مقاله مورد بحث ما به کلی ناگفته مانده، گرایش شوروی دوستی در میان روشنفکران چپ‌گرای ایران بود که طبعاً به نفوذ

حزب نیز یاری رساند. روشنگر ایرانی که خود را در برابر قدرت مهارگسیخته استبداد داخلی و نیروی جهانی امپریالیسم، زیون و درمانده می‌دید، چاره را در تکیه به «اردوگاه جهانی سوسیالیسم» می‌یافت. این گرایش که گاه تا مرز شیفتگی و سرسپردگی می‌رسید، در میان روشنفکران چپ گرا عمومیت داشت. تبلیغات ضد شوروی نه تنها به این گرایش آسیب نمی‌زد، بلکه آن را تقویت نیز می‌کرد. سیاست ضد کمونیستی رژیم شاه سخت‌آشفته و کوتاه بینانه بود. رژیم از سویی در رسانه‌های گروهی دمی از حمله به نظام‌های «پشت پرده آهنین» باز نمی‌ماند، اما از سویی دیگر در پی جلب دوستی آنها بود و با آنها قراردادهای بزرگ اقتصادی می‌بست. روشنفکران آوازه‌گری‌های رژیم علیه «دولت‌های کمونیستی» را سراسر یواهِ و دروغ می‌دانستند. هر نوع محدودیتی بر سر راه مسافرت به شوروی و اقمار آن، به هراس رژیم از آشنایی مردم با دستاوردهای «مدینه فاصله سوسیالیستی» تلقی می‌گشت. نباید از یاد برد که در آن سال‌ها شوروی، به خاطر پشتیبانی از برخی جنبش‌های رهایی‌بخش، در سراسر جهان از حیثیت بالایی برخوردار بود. تجاوزات آن در اروپای شرقی و مداخلات آن در کشورهای جهان سوم، به دفاع از خلق‌های سستزده در برابر فشار امپریالیسم تعبیر می‌گشت. این پدیده‌ای بود که آرایش جهانی، که در ایران به علت فشار سانسور، ابعادی به مراتب شدیدتر پیدا کرده بود. کار فرهنگی و پژوهشی به طور کلی از چنین ذهنیتی رنگ می‌گرفت. نگاهی به آثار «علمی» و ادبی و ترجمه‌های آن سالها، به رغم حضور سانسور، دامنه این نفوذ را به خوبی نشان می‌دهد. در اینجا هم چپ‌گرایان مخالف شوروی، مانند روشنفکران «نیروی سوم» در افشای ماهیت اتحاد شوروی محتاط بودند، از این نگرانی که مبادا اینگونه انتقادها به سود «امپریالیسم جهان‌خوار» تمام شود. از این گذشته، کم‌نبردند روشنفکران «ضد توده‌ای» که در اتحاد شوروی هیچ عیب و ایرادی نمی‌دیدند، مگر در حمایت آن از حزب توده؛ در چنین فضایی وابستگی حزب به شوروی نه تنها عیب شمرده نمی‌شد، بلکه مهم‌ترین مزیت آن بود و حزب نیز بر خود می‌بالید که «عضوی از خانواده احزاب برادر» است. کم‌نبردند روشنفکرانی که به حزب روی می‌آوردند، تنها به این خاطر که آن را مورد اعتماد روسها می‌دانستند.

از اوایل دهه ۱۳۵۰ فعالیت حزب در ایران گسترش بیشتری پیدا کرد. این رشد به شروع کار «راديو میهن پرستان» مربوط می‌شد و از آن بیشتر به تشکیل سازمان مخفی «توید».

دریچه ای به میدان نظر و عمل نهضت آزادی ایران

در بررسی جریان نهضت آزادی ایران، نخست به پایه های فکری آن می پردازیم، سپس اصول برنامه ای آن را مورد مذاقه قرار می دهیم و سرانجام اشاراتی به روند شکل گیری و عمل سیاسی آن می کنم.

در بررسی پایه های فکری نهضت آزادی، به نام سه شخصیت اصلی آن برمی خوریم: مهندس مهدی بازرگان، یدالله سبحانی و آیت الله محمد طالقانی. بی شک مهمترین شخصیت نهضت آزادی، مهندس بازرگان است. تاکید من بر روی مهندس بودن او بی جهت نیست. پیش از انقلاب در محافل مذهبی او را بیشتر به نام «مهندس» می شناختند. نگاه او به جهان نیز از جنبه فکری، نگاه یک دانش آموخته رشته فنی - مهندسی بود. او که تحصیلات فنی خود را در فرانسه در رشته ترمودینامیک به پایان رسانده بود، شیفته جدی علوم فنی و مهندسی بود. خود او در کتاب «عشق و پرستش» می گوید: «اجتماع برای خود سیستمی است که می تواند مشمول مقررات شبیه به مقررات فیزیکی و شیمی و ترمودینامیک باشد. قوانین در یک اجتماع، تعیین وظایف نسبی افراد در مشاغل و مراتب مربوطه و ترتیب روابط آنها با یکدیگر و تنظیم جریانها و مسیرها می باشد. عینا نقشه ای که برای عملیات قطعات مختلف یک ماشین کشیده می شود».

بازرگان که آموزش فلسفی نداشت، می کوشید بدون هیچ مقدمه و استدلالی، منطق حاکم بر علوم فنی را در جامعه بسط دهد. شاید اگر او بنیادهای فلسفی غرب را بهتر شناخته بود و به تحصیل جدی در فلسفه و علوم اجتماعی می پرداخت، به خطرات ناشی از این خلط مباحث پی می برد. اگر هم علاقمندی به «تئوری سیستمها» داشت، لائال تلاش می کرد چون جامعه شناس آلمانی «لومان»، با بررسی پایه های فلسفی و مفهومی به چنین کاری مبادرت ورزد.

بازرگان شیفته جدی علوم فنی و مهندسی بود. نگاه او به جهان نیز، نگاه یک دانش آموخته رشته فنی - مهندسی بود.

نگاهی به کتاب او تحت عنوان «عشق و پرستش» نشان می دهد که روح حاکم بر این کتاب، روح ترمودینامیک است و در آنجا از ترمودینامیک حیات، ترمودینامیک اجتماع و اقتصاد، ترمودینامیک اخلاق و نیز ترمودینامیک بعد از حیات نام برده می شود. این دیدگاه بدون توجه به تحول علوم و متافیزیک علوم و تکنولوژی، می کوشد چنین مفاهیمی را از متن علوم مهندسی برگیرد و با مفاهیم دیگری در سنت گره بزند. و این چیزی نیست جز همان داستان ایدئولوژیک کردن حیات جامعه ایرانی توسط روشنفکران ایرانی که در مقالات گذشته به آن اشاراتی کرده بودیم. لذا از این جنبه، بررسی حرکت نهضت آزادی، برای روشن تر کردن علل تسلط ایدئولوژی بر زیست جهان ایرانی از اهمیت زیادی برخوردار است.

از دیگر کتب نظری نهضت آزادی، می توان به کتاب «خلقت انسان» اثر دکتر سبحانی اشاره کرد. او که دانش آموخته زیست شناسی است، در این کتاب می کوشد برای تئوری تکامل داروین مبنایی قرآنی بیابد و با کمک احادیث و آیات قرآنی به اثبات این موضوع بپردازد که تئوری تکامل داروین با مذهب و دین، به ویژه دین اسلام منافاتی ندارد.

و بالاخره سومین شخصیت فکری نهضت آزادی، آیت الله طالقانی است که در کتاب خود می کوشد بدون توجه به پایه های لازم در علوم اقتصادی، در رویارویی با مارکسیسم، حربه ایدئولوژی اقتصاد اسلامی را برنده تر کند و بدون توجه لازم به مسائل و معضلات اقتصادی، برای اقتصاد اسلامی راهکارهایی بیابد.

بررسی پایه های فکری نهضت آزادی، روشن می سازد که با این نهضت، نیروی مذهبی معینی در حال شکل گیری است که در تلاش است در محیط

های دانشگاهی و محافل تکنوکراتیک نوین ایران، با جمع آوری نیرو خود را سازمان و سامان دهد. تکیه این جریان بر علوم در حوزه های مختلف، نه برای یافتن راهکارهای معین و حل مسائل و مشکلات اجتماعی که در درجه اول برای پی ریزی یک ایدئولوژی به مثابه ساروجی برای ایجاد وحدت در میان نیروهای معین اجتماعی است.

اکنون پس از روایت بسیار فشرده پایه های فکری نهضت آزادی، به بنیادهای سیاسی آن می پردازیم. بطور کلی در جریان نهضت آزادی، همواره دو گرایش اصلی حضور داشته است، یک گرایش لیبرالی و یک گرایش سوسیالیستی. این مساله نیز به نیروهای اصلی تشکیل دهنده آن باز می گردد، چرا که نهضت آزادی در روند تکوین اولیه خود از دو گرایش به وجود آمد: جبهه ملی و سوسیالیستهای خداپرست.

در نهضت آزادی همواره دو گرایش اصلی حضور داشته است. یک گرایش لیبرالی و یک گرایش سوسیالیستی.

در جریان اول، یعنی جبهه ملی، شخصیتهایی چون مهدی بازرگان، آیت الله زنجانی و یدالله سبحانی به چشم می خوردند و شخصیتهای مهم گرایش سوسیالیستی نیز متشکل از نخشب، شریعتی، حنیف نژاد، بدیع زادگان و سعیدمحسن بودند.

گرایش سوسیالیستی نهضت آزادی، بعدها از آن جدا شد و سازمان مجاهدین خلق ایران را تشکیل داد. اما این سازمان کماکان در طیف نیروهای نهضت آزادی باقی ماند و در آنجا عمل می کرد. در اوائل انقلاب نیز برخی دیگر از شخصیتهای جناح چپ این نهضت مانند: عزت الله سبحانی، مهدی جعفری و اعظم طالقانی از آن جدا شدند.

از جنبه سیاسی، نهضت آزادی بر سه اصل اساسی استوار بود:

۱- فعالیت بر مبنای گرایش اسلامی

۲- رعایت قانون اساسی

۳- احترام به اعلامیه جهانی حقوق بشر

در تحلیل این سه محور، می توان سمتگیری اصلی نهضت آزادی را پی گرفت. فعالیت بر مبنای گرایش اسلامی، در واقع حاصل عکس العمل در مقابل گرایشی بود که می کوشید وجه اسلامی جامعه و هویت ایرانی را نادیده انگارد. نهضت آزادی معتقد بود که چنین برداشتی از «هویت ملی» که از دوران رضا شاه شکل گرفته و تقلیدی از کشورهای اروپایی بود، قادر نیست برای جامعه ایران هویت ساز باشد چرا که به عنصر اسلامی و این واقعیت که ایران یک جامعه مسلمان است، بی توجه می باشد. نهضت آزادی بر این باور بود که از جنبه تاریخی و روانشناسانه، وجه مذهبی و اسلامی مردم ایران، بر وجه ایرانی بودن آنها غالب است و مفهوم ایرانییت و ناسیونالیسم ایرانی به تازگی جعل شده و در مقابل، هویت اسلامی ریشه در علقه های تاریخی ایران دارد.

دومین اصل سیاسی نهضت آزادی، رعایت قانون اساسی است که در واقع سیمای لیبرالی آنرا منعکس می کند، چرا که قانون اساسی مشروطه، دارای روح عرفی و خواهان تفکیک روشن قوای سه گانه است. اصولا برای نهضت آزادی از آغاز تا کنون، فعالیت در چارچوب قانون اساسی کشور، چه در رژیم شاه و چه در رژیم جمهوری اسلامی، یک اصل اساسی است. چرا که از منظر نهضت آزادی، قانون امری نیست که بتوان از آن استفاده ابزاری کرد و قانون فی نفسه دارای اصالت است. به همین دلیل نهضت آزادی با جریانات انقلابی که قانون را ابزار سلطه طبقاتی می دانند، همواره مرزبندی روشنی داشته است. سومین نکته در اصول سیاسی نهضت آزادی، اعلامیه جهانی حقوق بشر است. این اصل، سیمای بین المللی نهضت آزادی را روشن و شفاف می کند. این نهضت در طول حیات خود همواره کوشیده است بر میثاقهای

حقوق بشر پای بشارد و وفادار بماند. اگر چه این امر در جریان فعالیت‌های نهضت آزادی گاهی با وجه اسلامی آن در تناقض افتاده است، اما نهضت آزادی همیشه سعی کرده است این تناقضات را با هم آشتی دهد.

برپایه این اساس فکری و سیاسی بود که نهضت آزادی روحانیون را به عنوان فاکتوری مهم در نظر گرفت و کوشید یک پیوند جدی میان تحصیل کردگان و روحانیون به وجود آورد. همین تلاشها بود که بعدها به اتحاد «حوزه و دانشگاه» معروف شد.

با رویداد ۱۵ خرداد ۴۲، پیوند استراتژیک میان روحانیون و نهضت آزادی تحکیم یافت. نهضت آزادی در مورد واقعه ۱۵ خرداد با جبهه ملی در تناقض بود و به ویژه از شخص شاپور بختیار انتقاد داشت که حاضر نبود علیه سرکوب ۱۵ خرداد اعتراضی بکند. نهضت آزادی در عرصه عمل در برخورد با علی امینی نیز در مقابل جبهه ملی قرار گرفت، چرا که علیرغم رد کردن دست همکاری دولت امینی، از برخورد شدید علیه علی امینی احتراز داشت و مواضع انتقادی اولیه خود را نسبت به او تا حدودی تعدیل کرده بود.

نهضت آزادی در جریان واقعه ۱۵ خرداد ۴۲، با جبهه ملی در تناقض بود و به ویژه از شخص شاپور بختیار انتقاد داشت که حاضر نبود علیه سرکوب ۱۵ خرداد اعتراضی بکند.

نهضت آزادی با اصلاحات رژیم شاه تحت عنوان «انقلاب سفید» مخالف بود و این اصلاحات را با نیازهای جامعه ایران همخوان نمی دانست و آنها را بیشتر یک مانور سیاسی برای گسترش پایه های اجتماعی رژیم ارزیابی می کرد که در نهایت به زیان ساختار اجتماعی - اقتصادی جامعه تمام خواهد شد. نهضت آزادی در مقابل آن بخش از ملیون و چپ ها که اصلاحات رژیم شاه را تغییراتی در ساختار ایران به سوی مدرن سازی ارزیابی می کردند، اینگونه استدلال می کرد که موضوع و مشغله اصلی جامعه ایران مبارزه با استبداد دولتی است و نه مدرن سازی اقتصادی. به این ترتیب نهضت آزادی عملاً به پارادوکس جامعه ایران میان مدرن سازی و دموکراسی رسیده بود و خود در جبهه دموکراسی ایستاده بود. باید متذکر شد که حاملین درک تکنوکراتیک در طیف های گوناگون سیاسی ایران بر این باور بودند که نوسازی ساختار اقتصادی اهمیت درجه اول دارد و امر دموکراسی تابعی از آن است. آنان به این ترتیب عملاً با دولتهایی که امر مدرنیزاسیون را در دستور کار خود قرار می دادند ولی به دموکراسی بهای کمتری می دادند، کنار می آمدند و دست دوستی به آنها می دادند. اما از خلال ادبیات سیاسی نهضت آزادی می توان استنباط کرد که این جریان در تناقض میان مدرنیزاسیون و دموکراسی، جانب دوم را گرفته بود و به این ترتیب خواهان کنار زدن استبداد و گشایش فضای سیاسی بود.

با کند شدن روند مدرنیزاسیون رژیم شاه و تغییراتی که در سطح جهان با پیروزی یکسری از جنبشهای رهایی بخش به رادیکال تر شدن فضای سیاسی انجامیده بود، گرایشهای چپ در نهضت آزادی تقویت یافت. نهضت آزادی در این ایام می کوشید به جمال عبدالناصر در مصر نزدیک شود و باب گفتگو و همکاری با انقلابیون الجزایر را باز کند. از همین رو گروههایی را به مصر و الجزایر اعزام کرد. دکتر علی شریعتی از فعالین نهضت آزادی با جبهه آزادیبخش الجزایر همکاری نزدیک و فعالی داشت. مقارن همین ایام حنیف نژاد، سعیدمحسن و بدیع زادگان به دلیل برداشتهای شبه مارکسیستی، از نهضت آزادی جدا شدند و سازمان مجاهدین خلق را بنیانگذاری کردند. از همین رو در پایه های فکری رهبران اولیه مجاهدین، اصول اندیشه ای نهضت آزادی نیز به روشنی پیداست.

نهضت آزادی در سازمانهای دانشجویی فعالیت گسترده ای داشت و قشرهای تحصیل کرده و تکنوکرات مسلمان به آن روی خوشی نشان می دادند. نزدیکی با روحانیون در مساجد و نزدیکی با تشکیلات حجتیه نیز از اهداف اصلی نهضت آزادی بود. به این ترتیب این جریان کار کادرسازی در میان اقشار تکنوکرات و روشنفکری مسلمان را به عهده گرفته بود، کادریهایی که بعدها نقش ویژه ای در دستگاه دولتی جمهوری اسلامی ایفا کردند.

با رادیکالیزه شدن فضای سیاسی جامعه ایران، رژیم شاه به عوض ایجاد فضای سیاسی برای جریاناتی چون نهضت آزادی و تلاش برای منزوی کردن

جریانات رادیکال و قهرآمیز، به جریانات اصلاح طلب چون نهضت آزادی فشار بیشتری می آورد. مهندس بازرگان به خوبی آگاه بود که در دل جریانات اسلامی نطفه یک حرکت مسلحانه و قهرآمیز در حال شکل گرفتن است و از همین رو در دادگاه و در جریان محاکمات گفت: «ما آخرین کسانی هستیم که از راه قانون اساسی به مبارزه برخاستیم». او همچنین از رییس دادگاه خواست این نکته را به بالاترها بگوید که بعد از نهضت آزادی، جریانات دیگر با زبان اسلحه با رژیم حرف خواهند زد.

نهضت آزادی بر اصول اولیه خود همچنان پای می فشرد و علیه رژیم شاه فعالیت می کرد. کادریهای این جریان در اروپا و آمریکا تلاش می کردند دولتهای اروپایی و آمریکا را با اطمینان مبارزات این سازمان آشنا کنند. یکی از استراتژیهای نهضت آزادی در روابط بین المللی، تضعیف فراکسیون یهودی در دولت آمریکا بود تا از این طریق بتوان این کشور را به اعراب و نهضت های اسلامی نزدیک کرد. لذا این جریان همواره با سیاستهای اسرائیل به مخالفت بر می خاست و سیاست آمریکا در منطقه را تحت تاثیر این کشور می دانست. در عرصه داخلی نیز نهضت آزادی همچنان خواهان ایجاد همبستگی میان نیروهای ملی و مذهبی و برقراری تعادل پایدار میان روحانیون و تحصیل کردگان مسلمان بود.

با خیزش جنبش عمومی مردم، نهضت آزادی در صدد برآمد میان جنبش اسلامی و جبهه ملی وحدتی ایجاد کند. از همین رو در نشستی با جبهه ملی، ضرورت نزدیکی به نسل جدید سیاسیون ایران را مطرح کرد. نهضت آزادی بر این باور بود که نسل جدیدی به صحنه سیاسی ایران کشیده شده است که دیدگاهش با نسل میلیون قبلی تفاوت دارد و بایستی این تفاوتها را شناخت و ساختارهای تشکیلاتی را با توجه به آنها دگرگون کرد. رهبران جبهه ملی این موضوع را جدی نگرفتند و امر وحدت آنها با نهضت آزادی به جایی نرسید.

با گسترش جنبش عمومی، بازرگان به پاریس رفت و علیرغم همه اختلاف نظرها، با آیت الله خمینی بر سر انتقال قدرت از طریق مجلس موسسان به توافق رسید. عبدالکریم لاهیجی نقل می کند که بازرگان پس از بازگشت از پاریس گفته بود: آقای خمینی، شاه با عمامه است و اگر تمام انرژی را متمرکز نکنیم، کشور را ویران خواهد کرد. لذا بازرگان به تلاش پرداخت تا جبهه ای برای جلوگیری از عروج یک استبداد دیگر تشکیل شود. اما شاید بتوان گفت اگر او در این اندیشه خود ثابت قدم تر بود، نمی بایست حکم نخست وزیری را از دست آقای خمینی دریافت می کرد، چرا که تفویض چنین حکمی از سوی آقای خمینی به او، هیچ مبنای قانونی نداشت و این بدعتی بود که در حقیقت نوعی قانون شکنی محسوب می شد و باعث شد که بازرگان در عمل به حاکمیت فقیه تن دهد. شاید اگر بازرگان می توانست فرمول دیگری پیدا کند مترنمتر واقع می شد و در عین حال از این بدعت گذاری جلوگیری به عمل می آورد.

بازرگان مامور تشکیل دولت موقت شد. او از همان آغاز می کوشید از افراط پرهیزد و در عین حال تمایز خود را با آیت الله خمینی نشان می داد. بازرگان در اولین سخنرانی هایش لب به شکواییه از رفتار آیت الله خمینی گشود که: «خدا عمر و عزت آقا را زیاد کند، ایشان هم مرتب از بالا فرمان صادر می کنند» و یا اینکه روح اصلاح طلبی و پرهیز از انقلابیگری خود را با این جملات نشان داد که: «سه سه بار نه بار غلط کردیم انقلاب کردیم».

بازرگان می کوشید ساختار مدرن و بوروکراتیک ایران ضربه نخورد، چون نیک می دانست این ساختار متناسب با جهان امروز است و تکوین آن حاصل کار و رنج و سرمایه بسیار است. او همچنین می دانست که جامعه به یک نظام حقوقی نیازمند است و لذا مرتب تاکید می کرد که قوانین موجود تا وقتی تغییر نیابند، از اعتبار برخوردارند. او بسیار کوشید از روند اعداهای بی رویه سران رژیم پهلوی جلوگیری کند، زیرا او و همفکرانش می دانستند که برای بازسازی کشور بایستی از تمامی سرمایه مادی، معنوی و انسانی استفاده کرد و حرکات افراطی هیچ چیز جز تخریب و فرار سرمایه ها را به دنبال نخواهد داشت. اگر چه حزب توده ایران و سایر چپ ها نهضت آزادی را زیر فشار قرار داده بودند تا قراردادهای با آمریکا و اروپا را ملغی سازد، اما تلاش نهضت آزادی معطوف به آن بود که با حفظ این قراردادهای، در آنها فرمهایی به نفع ایران صورت دهد. در واقع نیز اداره یک کشور در منطقه توفانی خاورمیانه، نیاز به یک سیاست خارجی دقیق و عقلانی و با ظرافت داشت و با شعارهای ضدامپریالیستی و یا بحث های احساسی روسروی دانشگاه متفاوت بود. از همین رو در کنفرانس کشورهای غیرمتهد، ابراهیم یزدی تلاش کرد تا

وقتی باز به آن سالها می نگرم، گویی دودن جماعتی را در تاریکی احساس می کنم (بخش دوم و پایانی)

هزینه سفر، مخارج هتل و اقامت یکماه و نیم رفقا را دولت چین می پردازد. جنگ شروع می شود، رفقا تجاوز عراق را محکوم می کنند و تصمیم می گیرند هم در زمینه تبلیغات و هم از لحاظ اعزام نیرو در جنگ شرکت کنند. در دو جبهه، سه راه دهلران، بین دزفول و اندیشک و در منطقه خرمشهر شرکت می کنند، در سه راه دهلران پلی وجود دارد که آن سوی پل، نیروهای عراق متمرکز هستند و از آنجا دهلران را زیر آتش می گیرند، تنها راه گذشتن از پل است و عبور تانک ها از آن، اما پل از استحکام کافی برخوردار نیست، ارتش به مهندسین راه سازی نیاز پیدا می کند، سازمان رفقا، رفیق ایرج فرهمند را معرفی می کند، مهندس رشته راه سازی از امریکا است و متخصص محاسبه پل سازی از دانشگاه برکلی کالیفرنیا است، در زمینه سنجش زلزله و محاسبه خطرات آن برای نیروگاه های اتمی در فرانسه کار می کرده و برخی از تحقیقات علمی او در این زمینه در دانشگاه برکلی تدریس می شود.

ایرج فرهمند دست به کار می شود و مسئله ارتش را با محاسبات علمی خویش حل می کند، خبر آن در تمام منطقه می پیچد و فرماندهان ارتش و سپاه پاسداران شیفته او می شوند.

یک افسر توده ای (که بعدها خودش نیز اعدام می شود) از نظریات ایرج فرهمند مطلع می شود، او را لو می دهد و ایرج فرهمند جلوی جوخه سپاه پاسداران قرار می گیرد و تیرباران می شود.

اعدام ایرج فرهمند تاثیری در مثنی و سیاست رفقا نسبت به رژیم به وجود نمی آورد. حزب در این جنگ علاوه بر فرهمند یک کشته و چندین زخمی می دهد.

رژیم از شرکت مخالفان در جنگ ایران و عراق جلوگیری می کند، کم کم آشکار می شود که رژیم قصد حمله به سازمان را دارد، کتک زدن اعضای سازمان امری عادی شده است، یک مشت اوباش افغانی تحت عنوان مجاهدان مسلمان دفتر حزب و روزنامه را اشغال می کنند، هم زمان به دفاتر حزب در شهرستان ها نیز حمله می شود، دفتر دیگر حزب در خیابان ولی عصر به اشغال عده ای به ظاهر بی خانمان درمی آید.

جلسه کمیته مرکزی در اواخر تابستان ۱۳۹۵ با شرکت همه اعضای سیاسی حزب تشکیل می شود. دستور جلسه تغییر اوضاع و عکس العمل حزب در برابر آن است. رفقا تصمیم می گیرند از کار علنی دست بکشند و مبارزه مسلحانه تدارک بینند.

«بررسی فعالیت گذشته حزب و ارزیابی اشتباهات به خاطر کمی وقت مطرح نشد»

سندی نیز برای آگاهی رفقای خارج از کشور به تصویب می رسد و خلیل رضایی مامور بردن آن به خارج می شود که در جریان آن دستگیر و کشته می شود.

سه منطقه برای مبارزه مسلحانه در نظر گرفته می شود: مازندران، کردستان و ایل تشقانی.

مسئول مازندران یکی از بچه های ایتالیا بود که در جریان مسلحانه کشته می شود، انتخاب شمال بر اساس سنت تاریخی آن منطقه و جنبش جنگل است! رفیق بهروز راد مسئول منطقه شمال می شود، مسئول نظامی این منطقه یک خوزستانی است که هیچ آشنائی با شرایط بومی و محلی ندارد که باعث صدمات و اشتباهات زیادی می شود.

این گروه توسط رژیم تارومار می شود.

رفیق ایرج ککشولی مسئول مبارزه در میان ایل تشقانی و گروه سوم به رهبری محسن رضوانی و علی صادقی منطقه کردستان را به عهده می گیرند. گروه رفیق ککشولی با موافقت خان ها به میان تشقایی می روند، کمیته ای تشکیل می دهند آموزش نظامی را شروع می کنند، پس از

در اردیبهشت ۱۳۵۸ کنفرانس چهارم سازمان انقلابی در تهران تشکیل می شود، حدود ۴۰ - ۵۰ نفر در آن شرکت می کنند دستور کار انتخاب کمیته مرکزی است، از این گروه، «جوان تر که در فامیل یا در همان جمع سیاسی ما نام مرا شنیده بودند، از دیدن احساس خوشحالی می کردند، می خواستند بدانند (رفیق ایرج) کیست و این خود باعث خوشحالی و غرور من می شد، شاید هم همین شادی و خوشحالی ما از بازگشت به ایران و پیروزی انقلاب بود که باعث شد خیلی از واقعیت ها را نبینیم و دچار اشتباهات بعدی بشویم»

خیلی ها به رفقا هشدار می دهند که روحانیت تحت رهبری خمینی مخالف آزادی است، اما رفقا نمی پذیرند، جلال طالبان ۱۹۶۸، در کردستان به رفیق ایرج می گوید که نوشته های خمینی را به زبان عربی خوانده است و به دید او خمینی در ایران یک استبداد سیاه برقرار خواهد کرد که از دوران خلافت حضرت علی هم بدتر است. معتقد بود مردم مذهبی هستند و خمینی قادر است آنها را وادار کند تا شماها را قتل عام کنند.

تر رفقا چنین است که: شاه برود، اوضاع تغییر خواهد کرد و فرصتی تا با توده ها ارتباط برقرار شود، در دیدار دیگری در کردستان، طالبان بار دیگر اعلام خطر می کند و از رفقا می خواهد که نیروهای خود را به کردستان منتقل کنند، اما رهبری مخالفت می کند.

کنگره حزب در ۵ دی ۱۳۵۸ در تهران به مدت دو روز تشکیل می شود، ۱۰۰ نفری در آن شرکت می کنند، ۴۱ نفر به عنوان اعضا اصلی و ۱۷ نفر عضو علی البدل در کمیته مرکزی انتخاب می شوند، اعضای دفتر سیاسی عبارتند از عباس برخوردار، محمود بزرگمهر، شیدان وثیق، خسرو سجادی، بهروز راد، مجید زربخش، محسن رضوانی، علی صادقی، هوشنگ امیرپور، بهرام راد، عباس صابری، ناصر اکیاتانی و عطا و ایرج ککشولی.

کمیسیون هائی نیز تشکیل می شود، بهرام راد مسئول کمیسیون نظامی، هوشنگ امیرپور مسئول دبیرخانه، عباس صابری مسئول کردستان، عطا ککشولی مسئول آذربایجان و سایر کمیسیون ها.

در حمله رژیم به کردستان، حزب جانب رژیم را می گیرد، کومله از همان ابتدا هرگونه رابطه ای را با سازمان رفقا قطع می کند، قاسبلو شرط می گذارد که اول دوستی و دشمنی خویش را روشن کنند و بعد تماس بگیرند، طالبان با ریگر رفقا را به رفتن به دامان رژیم متهم می کند.

در مقابل رژیم در مقابل سیاست آشتی طلبانه رفقا حاضر به همکاری با آنان نیست، حزب رنجبران (نام جدید سازمان انقلابی) ایرج ککشولی را کاندیدای ریاست جمهوری می کند! برای ثبت نام کاندیداهای خویش به دفتر مربوطه می روند و مسئول دفتر حجت الاسلام خورشیدی ها قصد کنکور اسلامی از رفقا دارد و از بند فلان ولایت فقیه سوال می کند، آنان را بیرون می کند و می گوید که اگر رویشان را زیاد کنند حکم جلب ایشان را صادر خواهد کرد!! در آستانه تشکیل حزب رنجبران، چند تن از رفقا دوباره به زیارت چین می روند: محسن رضوانی، مجید زربخش و بهروز راد، گروه دیگری نیز به رهبری رفیق ایرج راهی چین می شوند و با رفیق چی پن عضو دفتر سیاسی و رتس مجلس خلق ملاقات می کنند.

در این ملاقات رفیق چی پن فن از رفقا می خواهد که به او توضیحی درباره تر خویش «اسلام مبارز» بدهند و رابطه یا عدم رابطه آن را با تر مارکس که افیون بودن مذهب برای توده ها است روشن کنند.

رفقا توضیح می دهند و بعد رفیق چی پن فن با اشاره به اسلام مبارز و غیرمبارز معتقد است اصولا مذهب مبارزی وجود ندارد، «وقتی می گویند اسلام، بگویند اسلام و این پسوند معنی ندارد، مگر اینکه تنوری تازه ای ارائه دهید که برای ما ناشناخته است. آنوقت باید توضیح دهید تا متوجه شویم این عامل جدید که باعث تغییر در یک اصل مارکسیستی شده است چیست؟»

مدتی عده ای از فعالیت دست می کشند و گروه را ترک می گویند، یکی از اعضا به شیراز می رود، دستگیر و اعدام می شود. روحیه افراد خوب نیست، تمام روز تمرین نظامی می کنند، خرجشان را عبدا لله خان می دهد، در یکی از شبها رژیم حمله می کند رفقا موفق می شوند حمله رژیم را خنثی کنند، تعداد زیادی از نیروی رژیم کشته می شوند، حمله سه و چهار ساعتی به طول می کشد، یکی از رفقا اسیر می شود و خسروخان هم تیر می خورد، نماینده امام به نام شاپوریان را رفقا دستگیر می کنند. دوتن دیگر از رفقا نیز کشته می شوند.

قرار می گذارند که ناصرخان و خسروخان تشقانی از ایران خارج شوند، ناصرخان از راه کردستان عازم ترکیه و از آنجا به آمریکا می رود، خسروخان تصمیم می گیرد ابتدا مخفیانه به شیراز برود و مقدمات فرار به خارج را فراهم آورد، در شیراز در خانه ای مخفی می شود و اطرافیانش او را لو می دهند، خسروخان دستگیر می شود، مورد شکنجه قرار می گیرد، در مقابل دادگستری شیراز او را شلاق می زنند سپس به پای تلویزیون می آورند تا اقرار کند برای آمریکا جاسوسی می کرده است، دارش می زنند، در این جریان جعفر کشکولی با جرنقیل اعدام می شود و جهان پولاد کشته می شود. از گروه در این فاصله سه نفر باقی مانده اند: رفیق عادل، رفیق ایرج کشکولی و برادر کوچکش.

گروه خود را به تهران می رساند. ریشه های انشعاب در سازمان دیده می شود، رهبری جدید سازمان را دردست می گیرد و تصمیم می گیرد که باید به میان توده ها رفت (!) نیروها را حفظ کرد و مدتی کاری نکرد تا آب ها از آسیا بیفتد و اوضاع آرام گیرد! سایر رفقا معتقد بودند که باید به کردستان رفت و مبارزه مسلحانه را ادامه داد، رهبری جدید مخالف است و کردستان را نیز خارج از کشور می داند!

رهبری جدید عبارتند از: فرامرز وزیری، شیدان وثیق، محمد بزرگمهر، عباس برخوردار و هوشنگ امیرپور.

رفیق ایرج به کردستان می رود و با طالبان ملاقات می کند، طالبان پیشنهاد می کنند که چون نیروهای اپوزیسیون با دشواری روبرو است باید از تضاد ایران و عراق استفاده کرد و با دولت عراق تماس برقرار کند.

«ما زمانی مخالف تماس با عراق بودیم، اما اینک شرایط عوض شده است.»

حزب دموکرات کردستان با تماس سازمان با عراق موافقت می کند. کردها رفیق ایرج و رفیقی با نام مستعار رشید، عضو کمیته مرکزی را به قلاذره می برند و تحویل سازمان جاسوسی و اطلاعات عراق می دهند.

رفقا در قلاذره به مرکز استخبارات (سازمان اطلاعات) که مسئول تنظیم رابطه اپوزیسیون ایران با دولت عراق بود می روند، افسر جوانی آنان را به هتل کوچکی که در کنترل اداره استخبارات است می برد و می گوید اینجا بنانید تا خبرتان کنیم، رفقا چند روزی را در هتل بسر می برند و تحت نظرند، پس از چند روز سوار اتومبیلی می شوند و با چند خودروی نظامی عازم کرکوک می شوند.

عراق چند سازمان اطلاعات و جاسوسی دارد که استخبارات بالاتر از همه آنها است.

در کرکوک نیز به هتلی می روند که تحت اختیار استخبارات است. روز دوم مامورین استخبارات رفقا را به محلی در چند کیلومتر هتل به ساختمان مجللی منتقل می کنند و در آنجا با مرد شیک و صودی که خود را ابواحسان معرفی می کند روبرو می شوند. ابواحسان رئیس استخبارات کرکوک است، از دیدن رفقا اظهار خوشحالی می کند.

«بازجویی نبود بلکه سئوالات خیلی دوستانه و با احترام با ما صحبت می کند»

رفقا به ابواحسان خان شیک پوش و با ادب می گویند که تصمیم دارند با جمهوری اسلامی مسلحانه مبارزه کنند و به اسلحه احتیاج دارند. بعد از مذاکره به هتل بازمی گردند، یک هفته ای استراحت می کنند، ابواحسان رفقا را یکبار به نهار دعوت می کند و اطلاع می دهد که باید به بغداد بروند. از کرکوک با ماشینی که افسری در کنار راننده نشسته است عازم بغداد می شوند و در هتل شیکی به نام صحرا اقامت می گیرند، هتل کاملاً تحت کنترل استخبارات است، مشتریان هتل بیشتر ایرانی هستند!

رفقا چند روزی را در هتل بسر می برند و بعد سوار بر ماشینی، به ویلائی منتقل می گردند، ساختمان مجلل با یک پیشخدمت و دو مامور اطلاعاتی! یکماه و نیم در ویلا زندگی و صبر می کنند، در تمامی مدت از ویلا خارج نمی شوند، از بیرون برایشان غذاهای متنوع و کاترین های سیگار و مشروبات فرنگی می آورند که البته رفقا به آنها لب نمی زنند!

سرانجام روز «رانلو» فرا می رسد. به محوطه ای در همان نزدیکی منتقل می شوند، در اتاق بزرگی سه و چهار نفر منتظر رفقایتند و به آنها خوش آمد می گویند.

رئیس گروه خود را معاون کل استخبارات عراق معرفی می کند، اطلاعاتش درباره رفقا کامل است، از رفقا سؤال می شود: «چه کاری برای عراق می توانید انجام دهید؟»

رفقا جواب می دهند: مبارزه مسلحانه

از رفقا می خواهند که باید دست به کارهای تخریب چون انفجار لوله های نفت و دکل های برق بزنند.

رفقا جواب می دهند که با جمهوری اسلامی درحال جنگ هستند و در جنگ همه چیز ممکن است بیاید.

عراقی می پرسد چه خواستی رفقا دارند و رفقا می گویند اسلحه و کمک مالی.

بعد از چند روز عراقی ها اطلاع می دهند که اسلحه را نمی توانند فوراً تحویل دهند یا باید رفقا کمی صبر داشته باشند، کمک مالی خواهند کرد و از این به بعد مستقیم با دفتر استخبارات در کرکوک تماس بگیرند.

در موقع خداحافظی استخبارات عراق پاکتی به دست رفقا می دهد، ۲۰ هزار دلار امریکائی!

رفیق ایرج می گوید «نکته ظریف آنکه دلارها در بانلدول بانک مرکزی عربستان پیچیده شده بود، شاید می خواستند حالی ما کنند که عربستان و به یک معنی آمریکا هم در جریان کار قرار دارد»

به خاک ایران باز می گردند، در این فاصله ۵ تن از رفقا دستگیر شده اند منجمله بلقیس همسر ایرج و پسرش.

عطا کشکولی در سفر به کردستان دچار سگته می گردد و فوت می کند. تعداد رفقا به ۱۰ - ۱۵ نفر رسیده است، رفیق چند بار به کرکوک می رود و تماس می گیرد، باز هم پول می گیرند اما کمتر، مقداری هم اسلحه می گیرند.

حملات رژیم هر روز شدیدتر می شود و رفقا مجبور می شوند به خاک عراق بروند. در عراق در روستائی به نام چخماق مقر خود را تشکیل می دهند.

رفیق ایرج برای اولین بار به طور جدی مروری به گذشته خود می کند! از سال ۱۹۶۴ تا ۱۹۸۴ یعنی ۲۰ سال تمام.

«من در تمام مدت این بیست سال مبارزه در سازمان انقلابی و حزب رنجبران جزو کسانی بودم که زیاد در بند مسائل تئوریک نبودم و پیرامون خط مشی سیاسی بحث چندانی نمی کردم، اغلب در مقابل استدالات رفقا قانع می شدم اهل عمل بودم»

به سراغ جلال طالبان می رود و با او به مشورت می نشیند، طالبان به رفیق ایرج آب و هوای اروپا را توصیه می کند.

مقداری پوی هم بهش می دهد و ایرج تصمیم خودش را می گیرد: پایان انقلاب مسلحانه!!

عازم کرکوک می شود، تلفنی به دکتر عبدالکریم لاهیجی در پاریس می کند و تقاضای کمک می کند، در کرکوک دوباره با ابواحسان رئیس استخبارات تماس می گیرد، ابواحسان کار او را سریع انجام می دهد و او را با یک ماشین شخصی و چند خودروی نظامی روانه بغداد و پاریس می کند.

در فرودگاه پاریس هما بی بی ترتیبی می دهد تا یکی از تشقانی ها به استقبال رفیق ایرج بیاید و ایرج کشکولی پس از ۲۰ سال «مبارزه مسلحانه» به آغوش ایل تشقانی - البته این بار نه در سرزمین فارس، بلکه در پاریس و بدون تفنگ شکاری پنج تیر پران بلژیکی - بازمی گردد!

چه می گویند؟؟

می توانید برای یک لحظه تصور کنید این خان زاده بزرگ شده در دامن کوه های فارس که هیچگاه «در بند مسائل تئوریک نبود و پیرامون خط مشی سیاست بحث چندانی نمی کرد و اغلب در مقابل استدالات

دریچه آی به میدان ...

مناسبات با عراق را عادی کند و حتی صدام حسین را بوسید. نهضت آزادی می‌کوشید یک موازنه مثبت بین آمریکا و شوروی برقرار کند و با عراق، ترکیه و پاکستان وارد یک سیاست فعال حسن همجواری گردد و تدریجا از سیاستهای رادیکال جبهه پایداری عرب فاصله بگیرد. طبعاً چنین سیاستی به مذاق حزب توده و چپ‌ها خوش نمی‌آمد. بازرگان در رابطه با شوروی‌ها نیز در تلاش بود از مقابله آنها با آمریکا در منطقه، به نفع منافع ملی ایران بهره برداری کند. او به سفیر شوروی گفته بود: برای نشان دادن حسن نیت خود، اگر اطلاعاتی از عوامل آمریکا در ایران دارید، به ما بدهید.

آیت‌الله خمینی مرتب تأکید می‌کرد که بایستی قانون اساسی جدید تدوین شود. هنگامی که حسن حبیبی عضو نهضت آزادی بود، پیش‌نویسی تدوین کرد که در آن فرمول ولایت فقیه وجود نداشت. آیت‌الله خمینی گفته بود که این پیش‌نویس را به رفرا ندیم بگذارند. اما بازرگان به او یادآور شده بود که طبق توافق پاریس بایستی مجلس موسسان تشکیل شود. سرانجام با دخالت آیت‌الله طالقانی نقطه سازشی میان مجلس موسسان و رفرا ندیم پیدا شد و تشکیل مجلس خبرگان مطرح گشت.

نهضت آزادی به دلیل عدم وحدت کافی در صفوف خود و نداشتن یک تحلیل دقیق و منسجم، موفق به پیش‌بردن همه سیاستهای خود نشد. در همان اوائل انقلاب گرایشی مرکب از عزت‌الله سبحانی، اعظم طالقانی، مهدی جعفری و حسن حبیبی از نهضت آزادی انشعاب کردند. این گرایش که به جناح چپ نهضت آزادی معروف بود، سست و سوی اصلی مبارزه را ضد استعماری می‌دانست، در حالی که جناح اصلی، اولویت را به مبارزه ضد استبدادی می‌داد. شاید اگر نهضت آزادی موفق به حفظ صفوف خود می‌شد و می‌توانست مجموعه نیروهای ملی - مذهبی یعنی مجاهدین خلق، جاما، جنبش مسلمانان مبارز، ساش و ... را در زیر یک سقف گرد آورد و متحد کند، قادر می‌شد نقش مؤثرتری در حیات سیاسی ایران ایفا کند. متأسفانه این پاشنه آشیل نیروهای سیاسی ایران است که پیش از انسجام صفوف خود بر پایه پرورش ایده‌های روشن، مدام دنبال اختلافهای بزرگتر می‌گردند. این امر معضل همه نیروهای سیاسی ایران است و نهضت آزادی نیز البته با شدت کمتری از این قاعده مستثنی نیست.

سرانجام با خیزش جنبش ضدامپریالیستی و اشغال سفارت آمریکا در تهران، دولت بازرگان مجبور به استعفا شد و نهضت آزادی به اپوزیسیون تبدیل گشت. این جریان در اپوزیسیون نیز سیاست معقولی را در مقابل استبداد جمهوری اسلامی دنبال می‌کرد و بیشتر در حوزه انتشارات فعال بود. نهضت آزادی در تمام آن دوران با سیاست ادامه جنگ و نیز ولایت فقیه به مخالفت برخاست. بعد از درگذشت آیت‌الله خمینی و روی کار آمدن رفسنجانی، بار دیگر سیاست مدرنیزاسیون ایران منتهای دموکراسی در دستور کار قرار گرفت. نهضت آزادی این بار نیز به مخالفت با آن پرداخت و بر اصل دموکراسی پای فشرد و از دولت رفسنجانی فاصله گرفت. این در حالی بود که بسیاری از تکنوکراتهای چپ و راست ایران به سوی دولت مقتدر کشیده شدند و برای شتاب بخشیدن به مدرنیزاسیون، دست همکاری به دولت رفسنجانی دادند.

نهضت آزادی در حال حاضر فعال‌ترین گرایش سیاسی بیرون از حکومت در ایران است. شاید بتوان گفت که نهضت آزادی از بسیاری جهات با اصول ترین سازمان سیاسی ۴۰ سال گذشته ایران بوده است. مهندس بازرگان در اواخر عمر دریافت که ایدئولوژی کردن دین چه خطراتی هم برای دین و هم برای سیاست دارد و به نقد خود پرداخت. قطعاً مرگ بازرگان ضایعه‌ای جدی برای نهضت آزادی ایران است. در عین حال باید گفت که نهضت آزادی محصول دوران خاصی از حیات سیاسی جامعه ایران است. اینک پرسشی که باقی می‌ماند اینست که آیا با توجه به پیچیدگی جهان امروز و بفرنجی جامعه ایران، نهضت آزادی یک سازمان سیاسی با ساختار متناسب امروزی است و آیا تئوریهای این سازمان و ساختار و بافت آن کارآمدی لازم را دارند؟ رهبران کنونی نهضت آزادی هنوز نشان نداده‌اند که در پی ایجاد ساختارهای نویسی برای ادامه فعالیت‌های سیاسی خود هستند و کماکان بر تئوریهای گذشته خود پای می‌نشانند. و این البته با نیازهای جامعه ایران در جهان امروز فاصله دارد.

«رفقا قانع می‌شد»، این ایل زاده با تفنگ شکاری اش، از بد روزگار پیروز می‌شد و زمام امور را به دست می‌گرفت؟ فکر نمی‌کنید که یک انقلاب فرهنگی کیسه بفتیری از چین در ایران به راه می‌انداخت و دمار از روزگار هرچه روشنفکر و کتاب‌خوان - با عینک و بی عینک - درمی‌آورد؟ کارنامه فعالیت و «مبارزه مسلحانه» این رفقا در جلوی چشمانتان است، در این بیست سال یک قدم مثبت، یک برنامه اقتصادی و سیاسی و یا فرهنگی از این سازمان به دستتان آمد؟

برنامه این سازمان تنها در گذشته دادن جوانان بی‌گناهی است که به خاطر آرمان‌های پوسیده ساخت رفیق صدرماتو بر زمین افتادند و کشته شدند، اگر قرار باشد که فرهنگ شهید پروری را در این سرزمین نفرین شده زنده نگاه بداریم، سازمان مجاهدین خلق ایران کافی نیست؟ حزب توده در فرهنگ ما سنتی را پیاده کرد که تا به امروز روز در جامعه ما حی و حاضر است:

چپ بودن و چپ اندیشیدن سرفعلی روشنفکری در ایران است! در زیر این پوشش کهنه و فرسوده، چپ ایران هر ننگ و اشتباه و خیانت و خودفروشی را در لباس چپ، افتخار و وطن پرستی وفداکاری عرضه می‌دارد، بدن کوچکترین شرم و حیا!

محمد عاصمی، نویسنده، شاعر و ژورنالیست را چون لباس چپ از تن برون کرده و به جالباسی تاریخ آویزان نموده است، «آدم جالبی نمی‌دانند» و همکاری او را با خسروخان قشقایی در انتشار روزنامه «باختر امروز» در مونیخ چنین توصیف می‌کند «به خاطر پول همکاری می‌کرد، خسروخان برایش آپارتمان لوکسی تهیه کرده بود و مرتب صنلوق‌های ویسکی برایش می‌فرستاد»

اما همین مبارز مسلح با سازمان استخبارات عراق ملاقات می‌کند، در هتل و ویلای مجللی «میهمان این آقایان» می‌شود، پیشخدمت غذا برایش می‌آورد و کیسه‌های مشروب و سیگار فرنگی از این آقایان دریافت می‌کند، حاضر می‌شود در جنگ مسلحانه برضد حکومت اسلامی ایران لوله‌های نفت و دکل‌های برق را منفجر کند و در آخر ۲۰ هزار دلار بسته بندی شده در باندرول بانک مرکزی عربستان از دست ابراحسان خان و معاون استخبارات عراق می‌گیرد، در جیب می‌گذارد و با اسکورت نظامی دولت عراق راهی پاریس می‌شود، با جنگ مسلحانه خداحافظی می‌کند و پس از چندی بدون شرم حضور به پای مصاحبه می‌نشیند و از افتخارات خویش سخن می‌گوید.

بیست سال تمام در بدر، چون یهودی سرگردان با یک مشت تشروری پوسیده از این کوه به آن کوه، از این شهر به آن شهر، از این کشور به آن کشور می‌رود تا برای ملت‌های تقریباً شده نسخه صدرماتو و انور خوجه را تجویز کند.

فاجعه در این است که هنوز هم پس از ۳۰ سال کوچکترین نشانی از نگاه انتقادی به سرنوشت خویش و سرگردانی و بیهودگی عمر تلف شده در گفتگوهایش با حمید شوکت دیده نمی‌شود!

کوشش حمید شوکت، پژوهشگر و محقق پرکار در انتشار این‌گونه گفتگوها قابل ستایش و تحسین است.

امیلواریم بازم در آینده شاهد گفتگوها و نگاه او از درون به جنبش چپ باشیم.

در فاصله انتشار دو شماره اخیر راه آزادی،

نشریات زیر به دست ما رسیده‌اند:

- * اتحاد کار، ارگان مرکزی سازمان اتحاد فداییان خلق، شماره ۷۰
- * انقلاب اسلامی در هجرت، شماره ۴۸۵
- * پیوند، نشریه کانون سیاسی - فرهنگی پیوند، شماره ۲۷
- * دنا، نشریه سیاسی - فرهنگی - ادبی - اجتماعی، شماره ۱
- * کوردستان، ارگان کمیته مرکزی حزب دمکرات کردستان ایران، شماره ۲۸۰

کمک مالی رسیده:

۵۰۰ کرون

بهمن ن. از سوئد

تهران به انتظار ورود اتومبیل پیکان حجاریان به محوطه پارکینگ جلوی ساختمان بودند. یک تیم دیگر نیز با اتومبیل حجاریان را از برابر منزلش تعقیب می کرد و معلوم شده است این تیم با سعید عسگر از طریق بی سیم در تماس بوده است. حفاظت ساختمان شورای شهر تهران با ماموران ویژه حراست نیروی انتظامی تهران بزرگ است، نکته مهم اینکه به دستور سرتیپ پاسدار محمدرضا نقدی آن روز به اینها خشاب نداده بودند در نتیجه تفنگهایشان بدون گلوله بود.

به هرحال با رسیدن سعیدحجاریان به محل، به محض خروج او از اتومبیلش، محمد مقدمی به او نزدیک می شود و نامه ای به او می دهد. سعید مشغول خواندن نامه بوده که ضارب یعنی سعید عسگر (که در این باره شک و تردیدهایی وجود دارد و عده ای معتقدند ضارب واقعی که چهره اش با مشخصات ارائه داده شده توسط مشهود کاملاً تطبیق می کند علی بارچولی است که در حفاظت اطلاعات سپاه کار می کند و برادرش جانشین فرمانده حفاظت اطلاعات در سپاه قدس است همان سپاهی که افرادش در قتل‌های خارج و داخل کشور نقش اساسی داشته اند) به حجاریان نزدیک شده و گلوله ای به صورت او شلیک می کند. البته سعید با دیدن او به حرکاتی دست می زند، که باعث می شود گلوله به جای شقیقه به گونه او اصابت کند. و در پشت گردنش درکنار نخاع گیر کند. ضارب به اتفاق دوستانش از صحنه می گریزد اما مقدمی می ماند و به آقای حکیمی پور برای انتقال حجاریان به بیمارستان کمک می کند. چون می خواسته مطمئن شود کار حجاریان تمام است. بعد هم به صحنه برمی گردد و اطلاعات غلطی در مورد حادثه به ماموران پلیس می دهد. حجاریان تا رسیدن آمبولانس نیم ساعتی کف خیابان در خون شناور است و همین زمان نسبتاً طولانی تأثیر منفی در وضع او داشته چون اکسیژن به مغزش نرسیده است.

درست عین ماجرای قتل فروهرها، که خاتمی در خارج تهران و در سفر تبریز بود اینبار نیز او به یزد و اردکان و میبید رفته بود. این نکته گفتنی است که هدف ترور اینبار مشاور نزدیک و یار شفیق خاتمی بود نه یک غیرخودی معارض، اینبار حیات خلوت خاتمی مورد حمله قرار گرفته بود.

همان شب سه مقصد، بلافاصله شورای امنیت کشور به ریاست عبدالواحد موسوی لاری تشکیل جلسه داد. علی یونسی وزیر اطلاعات، سرتیپ هدایت لطفیان فرمانده نیروهای انتظامی و آقای عباد مستنول اطلاعات و دبیر شورا نیز در جلسه حاضر بودند. با ورود خاتمی به تهران و دیدارش از بیمارستان سینا، شورایی عالی امنیت ملی نیز تشکیل جلسه داد. که در آن علی ربیعی مشاور خاتمی در امور امنیت ملی گزارش مشروحی از ماجرا را داده بود و ضمن اشاره به ترور حاج قاسم شفیعی سه ماه قبل، گفته بود باید سرخها را در شهری پیدا کرد.

دو روز بعد جریان هواپیمای مسافربری که راهی کرمان بود و سر از پاکستان درآورد رخ می دهد. و ۲۴ ساعت بعد حبیبیان و چهارتن دیگر که عازم سوریه بودند تا از آنجا به زیارت کربلا بروند

دستگیری می شوند. همزمان اطلاعات سپاه به وزارت اطلاعات خبر می دهد عده ای را در رابطه با ترور دستگیر کرده است. خاتمی و یونسی تحویل آنها را به وزارت اطلاعات خواستار می شوند اما مرتضی رضائی فرمانده حفاظت اطلاعات سپاه با این ادعا که این افراد از سپاه و بسیج هستند و باید در سپاه از آنها بازجویی شود، زیربار نمی رود. دوستان حجاریان که سرخهائی را از طریق دولت یافته اند در روزنامه های مشارکت و صبح امروز در پرده یادآور می شوند که متهمان شناخته شده اند اما اختیار آنها با دولت نیست. فشار خاتمی برای تحویل داده شدن متهمان به وزارت اطلاعات بیشتر می شود. در این میان حسن روحانی نایب رئیس مجلس شورای اسلامی و دبیر شورایی عالی امنیت ملی به همراه حسن فیروزآبادی رئیس ستاد کل نیروهای مسلح و نماینده رهبر در شورا و علی اکبر ناطق نوری رئیس مجلس، جبهه واحدی در شورایی عالی امنیت ملی درست می کنند و با این اشاره که دیروز با بی آبرو کردن وزارت اطلاعات در جریان قتل‌های زنجیره ای یک ستون امنیت کشور را لق کردید و حالا دست و دل کسی در اطلاعات به کار نمی رود و مجاهدین تا قلب تهران می آیند، و امروز اگر سپاه را بی آبرو کنید ستون خیمه ولایت و نظام را می اندازید و دیگر کسی جلودار ضد انقلاب نخواهد بود، به شدت در برابر خاتمی که خواستار کندن ریشه غنده های سرطانی در سپاه است می ایستند. کار بالا می گیرد و خامنه ای با این شرط که اسم سپاه و بسیج به میان نیاید و افراد به عنوان تندروها دستگیر و محاکمه شوند نامه ای به خاتمی می نویسد. دوستان سعید حجاریان، از چند و چون کار آگاه می شوند. خبرهائی به بیرون درز می کنند. والشرق الاوسط چهارشنبه ۲۲ مارس پرده از نقش سپاه و دستگاه اطلاعاتیش در ترور حجاریان برمی دارد. ۲۴ ساعت بعد دستگاه امنیتی رژیم، جریان ترور حاج قاسم شفیعی را تایید می کند همچنین به دستگیری سعید عسگر بدون ذکر مقامش در بسیج و اطلاعات سپاه اشاره می کند.

راه آزادی: الان پرونده ترور در چه مرحله ای است، آیا اطلاعات سپاه همه متهمان را تحویل داده است؟

علیرضا نوری زاده: اغلبشان را تحویل داده اما هنوز سرهنگ ابوالقاسمی، و علی بارچولی همچنین حجت الاسلام خاکی سه تن از عاملان و آمران اصلی مقبولاترند. با پیگیری خاتمی و علی یونسی، رئیس قوه قضائیه به حجت الاسلام علی زاده اختیارات تام داده تا سریعاً وسیله محاکمه متهمان را فراهم کند. روز پنجشنبه ۲۳ مارس رادیو تلویزیون علی لاریجانی، با انتشار بیانیه ای از یک مقام مجهول امنیتی به دستگیری محمد مقدمی و برادرش حسین، مهدی روغنی، موسی جان نثاری، محسن درجه ای و سعید عسگر اشاره کرد. این اعلامیه که در آن سعی شده بود به نوعی متهمان را به دوم خردادی‌ها وصل کنند، خاتمی و علی یونسی را به سختی عصبانی کرد. یونسی می خواست روز بعد در یک مصاحبه مطبوعاتی پرده از بازیهای مرتضی رضائی و اطلاعات سپاه بردارد و بگوید که این آقایان همه

وابسته به سپاه بوده اند (برای نمونه محمد مقدمی عضو حراست سپاه در مجلس شورای اسلامی بود و حالا می گویند کارمند دانشگاه بوده است) اما ظاهراً جلوی یونسی گرفته شد و او به این نکته اکتفا کرد که یکی از متهمان عضو قراردادی سپاه بوده است. من البته فکر نمی کنم پرونده این ترور به سرنوشت پرونده قتل‌های زنجیره ای مبتلا شود. سعید حجاریان هنوز زنده است و یارانش اجازه نخواهند داد ماجرا را با گرفتن چند پاسدار و بسیجی و حزب اللهی به نوعی درز بگیرند یا به پیشنهاد آقای رفسنجانی فتیله را پانسیون بکشند. فتیله آنقدر بالاست که اگر دست به آن بزنند، سر تا پایشان می سوزد.

راه آزادی: آقای نوری زاده، متشکریم.

پرده برداری از یک اسطوره

رابطه در مقاله مورد بحث نکاتی ناگفته مانده که در اینجا به اختصار اشاره می شود:

اقدام هوشنگ تیزیابی را باید سرآغاز دوران تازه فعالیت زیرزمینی حزب دانست. تیزیابی قصد داشت نشریه ای به نام «به سوی حزب» منتشر کند که به علت دستگیری از این هدف بازماند. گروه «نوید» در اصل برای پی گیری همان هدف پا گرفت. در مقاله آمده است: «اعضای این سازمان در فاصله سال های ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ حتی به ۵۰ نفر هم نمی رسید.» شاید این برآورد درست باشد، اما این واقعیت را نیز باید به آن افزود که مدار عمل نشریه «نوید» در حال گسترش بود، و در تهران - که مرکز فعالیت آن بود - علاوه بر تحریریه روزنامه «کیهان» که به آن اشاره شده است، به بیشتر آموزشگاه ها و دانشکده ها، بسیاری از محافل هنری و دایره فرهنگی مانند «کانون پرورش فکری» راه داشت.

برخی از اطلاعاتی که درباره فعالیت «نوید» در مقاله آمده غیردقیق است. مثلاً نام نوشابه امیری به میان آمده درحالیکه او تنها پس از انقلاب وارد حزب شد. در برابر از کسانی مانند فردین مدرسی، علیرضا خدایی و سعید آذرنگ که در این سازمان نقش فعال داشتند یاد نشده است.

آخرین نکته ای که قابل ذکر است و در مقاله به آن اشاره نشده، احتمال نفوذ ساواک در سازمان نوید است. می دانیم که یکی از همکاران «نوید» به نام هوشنگ اسدی از سال ۱۳۵۳ با ساواک رابطه داشت. او از کارکنان بانفوذ تحریریه کیهان بود. پس از انقلاب حزب طی اطلاعیه ای که در «نامه مردم» به چاپ رسید، همکاری اسدی را با ساواک نوعی «مأموریت حزبی» قلمداد کرد.

کیانوری نیز در «خاطرات» خود این نظر را تکرار کرده که البته قانع کننده به نظر نمی رسد. باید به این نکته توجه داشت که اسدی پیش از همکاری با «نوید» به عضویت ساواک درآمده بود، و بعید به نظر می رسد که طی چند سال همکاری هیچ گزارشی به روسای خود نداده باشد. حدس غالب این است که ساواک اطلاعاتی درباره «نوید» گردآورده و در تدارک سرکوب آن بود، اما رویدادهای مهم تر و خطرتر انقلاب بر سر آن آوار شد و «نوید» را از ضربه قطعی نجات داد. این حدس تنها می تواند پایه ای برای کنوکاوهای عمیق تر باشد.

راه آزادی مشترک می پذیرد!

* نشریه راه آزادی، در حال حاضر هر یکماه و نیم یکبار (۸ شماره در سال) منتشر می شود.
* بهای اشتراک یکساله برای کشورهای اروپایی معادل ۳۵ مارک آلمان و برای سایر کشورها معادل ۳۵ دلار آمریکاست.
* برای اشتراک راه آزادی کفایت حق اشتراک یکساله را به یکی از حسابهای بانکی زیر واریز نمایید و یک کپی از رسید پرداخت را همراه با فرم پر شده اشتراک، به آدرس پستی نشریه ارسال کنید.
* اگر آدرس شما تغییر کرد و یا در رسیدن نشریه به شما بی نظمی یا وقفه ای ایجاد شد، فوراً ما را در جریان بگذارید.

آدرس بانکی در آلمان:

Rahe Azadi نام دارنده حساب:
637569108 شماره حساب:
Postbank Berlin نام بانک:
100 100 10 کد بانکی:

آدرس بانکی در فرانسه:

BPROP SAINT-CLOUD نام بانک:
شماره حساب بانکی:
CPTÉ NO 01719207159
GUICHET 00017 باجه:
BANQUE 18707 شماره بانک:
CLERIB 76

آدرس بانکی در سوئد:

نام دارنده حساب:
ATABAK F.
شماره حساب:
POSTGIROT
شماره بانک:
1473472 - 7

فرم اشتراک:

نام و نام خانوادگی (به لاتین)

آدرس کامل پستی

اینجانب در تاریخ حق اشتراک سالانه را به حساب بانکی در کشور

واریز نموده ام و کپی رسید پرداخت را همراه این فرم ارسال می کنم.

Price:

Germany 4 DM Austria 30 ÖS
France 15 FF Sweden 18 SEK
USA 3 \$ Italy 4000 L

Other countries equivalent of 4 DM

بهای تکفروشی:

آلمان ۴ مارک اتریش ۳۰ شیلینگ
فرانسه ۱۵ فرانک سوئد ۱۸ کرون
آمریکا ۳ دلار ایتالیا ۴۰۰۰ لیر
سایر کشورها معادل ۴ مارک آلمان